



انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ، شماره ۱۹۲

اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران

در

قرن هشتم هجری

«از سقوط ایلخانیان تا تشکیل تیموریان»

تألیف

دکتر ابوالفضل نبی

(استاد تاریخ)

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام

۱۳۷۵



FERDOWSI UNIVERSITY OF MASHHAD

Publication No. 192

*Social and Political History
of Iran*

In 8th. Century. H = 14th Century. AP - Je

"From the fall of Ilkhanan to foundation of timourid"

by

Prof. Dr. EBULFAZL- NABA'I

FERDOWSI UNIVERSITY PRESS

1996

تألیف

تاریخ
ایران

۲

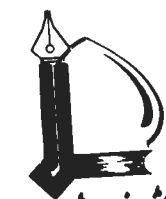
۳

۱۱

اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری

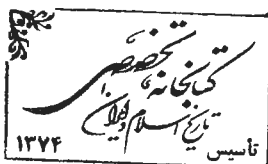
بِسْمِ الْحَمْدِ

اسکن شد



دانشگاه فردوسی مشهد

انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ، شماره ۱۹۲



اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران

در

قرن هشتم هجری

«از سقوط ایلخانیان تا تشکیل تیموریان»

تألیف

دکتر ابوالفضل نبی

(استاد تاریخ)

۱۳۲۵

فهرست‌نویسی پیش از انتشار توسط کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه فردوسی مشهد .

نبی ، ابوالفضل

اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری : از سقوط ایلخانیان تا تشکیل تیموریان/تألیف ابوالفضل نبی . - مشهد : دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۵ .
دوازده، ۲۱۴ ص . . - (انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد؛ ۱۹۲)
کتابنامه : ص ۱۹۱-۱۹۷، همچنین به صورت زیرنویس .

۱. ایران - تاریخ - قرن ۸ ق . ۲. ایران - اوضاع اجتماعی - قرن ۸ ق . الف . عنوان .

DSR ۱۰۳۸/

۹۵۵/۰۶۴/

مشخصات

نام کتاب : اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری
تألیف : دکتر ابوالفضل نبی
ناشر : انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد
تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه - چاپ اول
تاریخ انتشار : خردادماه ۱۳۷۵
امور فنی و چاپ : مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد
قیمت : ۵۸۰۰ ریال

فهرست مطالب

پیشگفتار	یازده
بخش اول - آغاز مبارزات قومی و ابلغان خواندگان این دوران	۱
۱ - آریا خان ، برگزیده به اصطلاح ایرانیان	۱
۲ - موسی خان برگزیده اویراتها	۲
۳ - محمدخان برگزیده جلایریان	۲
۴ - طغا تیمورخان برگزیده ایلات ترك و مغول خراسان :	۲
۵ - ساتی بیگ و سلیمانخان برگزیده چوپانیان	۳
فصل اول - پیدایش حکومت چوپانیان در آذربایجان (آل چوپان)	۵
اصل و نسب چوپانیان	۶
امیر چوپان	۷
چوپانیان بعد از قتل امیر چوپان	۱۰
۱ - تیمورتاش و سرگذشت او	۱۰
بنیان حکومت چوپانیان و چگونگی آن	۱۳
امیر شیخ حسن چوپانی	۱۳
سلطنت ساتی بیگ	۱۵
سقوط ساتی بیگ از تخت ایلخانی و جلوس سلیمان براریکه جهانبنی	۱۶

- ۲۰ صفات و شخصیت سیاسی شیخ حسن چوپانی
- ۲۲ ملک اشرف چوپانی
- ۲۴ انوشیروان پادشاه خوانده امیر ملک اشرف
- ۲۴ مجادلات ملک اشرف
- ۲۵ سیاست داخلی ملک اشرف
- ۲۸ هجوم قپچاقیان به آذربایجان و سقوط دولت ملک اشرف
- ۲۹ چوپانیان بعد از قتل ملوک اشرف
- ۲۹ آثار مربوط به چوپانیان در ایران
- ۳۳ نگرش تحلیلی به دولت چوپانیان

۳۷ فصل دوم - تاریخ آل جلایر (ایلکانیان)

- ۳۸ اصل و نسب جلایریان
- ۴۰ عواملی که سبب به قدرت رسیدن جلایریان شد
- ۴۱ امیر شیخ حسن جلایری در صحنه مبارزات سیاسی
- ۴۲ همبستگی جلایریان با طغای تیموریان
- ۴۳ انتصاب جهان تیمور به خانی و تشکیل اتحاد بر ضد امرای چوپانی
- ۴۳ گرایش امیر شیخ حسن جلایر به سوی سلطان مصر
- ۴۵ معزالدین اویس (شیخ اویس)
- ۴۶ برخورد های جلایریان با طغای تیموریان
- ۴۷ گسترش دامنه متصرفات جلایریان از قسمت شمال و غرب کشور
- ۴۷ روابط شیخ اویس با احکام مصر و ونیز
- ۴۸ سیاست کشورداری و خصوصیات اخلاقی شیخ اویس
- ۴۸ سلطان حسین جلایری
- ۴۹ سلطان احمد جلایر
- ۵۱ حمله تیمور به بغداد و گرفتاری سلطان احمد
- ۵۹ مسجد جامع مرجانیه ، بنای متعلق دوره جلایریان

فصل سوم - پیدایش حکومت مظفریان در مرکز و جنوب یا تاریخ آل مظفر

- ۶۵ اصل و نسب آل مظفر
- ۶۵ رجال و شخصیت‌های خاندان آل مظفر
- ۶۶ ۱- امیر مظفر بن منصور
- ۶۶ ۲- امیر مبارزالدین محمد بن مظفر (محتسب)
- ۶۸ امیر مبارزالدین محمد و رقبای سیاسی او
- ۷۲ تجدید مخاصمات میان امیر مبارزالدین محمد و امیر شیخ ابو اسحاق
- ۷۵ سفر جنگی امیر مبارزالدین محمد به آذربایجان و عاقبت آن
- ۷۷ صفات و اخلاق و شیوه مملکتداری امیر مبارزالدین محمد
- ۸۲ جلال الدین شاه شجاع
- ۸۵ شاه شجاع و شورش پهلوان اسد خراسانی
- ۸۶ لشکرکشی شاه شجاع به آذربایجان
- ۸۸ روابط شاه شجاع با امیر تیمور
- ۸۸ اخلاق و صفات و سیاست شاه شجاع
- ۹۱ ۴- سلطان زین العابدین
- ۹۲ ۵- شاه منصور
- ۹۳ ارزیابی حکومت خاندان مظفری

فصل چهارم - دولت سر به داران

- ۹۷ مقدمه
- ۹۷ عوامل پدیدآورنده نهضت سر به داران
- ۱۰۰ شیخ حسن جویری و ادامه نهضت شیخ خلیفه
- ۱۰۱ رهبریهای نظامی قیام
- ۱۰۵ امیر وجیه الدین مسعود رهبر نظامی سر به داران
- ۱۰۶ جنگ زاوه
- ۱۰۷ پی آمدهای جنگ زاوه
- ۱۰۸ الف- اثرات خارجی

- ب- اثرات داخلی ۱۰۸
- لشگر کشی امیر وجیه الدین مسعود به مازندران و قتل او در آن دیار ۱۰۹
- نگاهی گذرا به نظام کشورداری وجیه الدین مسعود ۱۱۰
- سربه داران بعد از امیر وجیه الدین مسعود ۱۱۲
- ۱- محمد ای تیمور ۱۱۲
- ۲- کلو اسفندیار ۱۱۳
- ۳- علی شمس الدین ۱۱۴
- ۴- خواجه شمس الدین علی (چشمی) ۱۱۵
- خواجه یحیی کراوی ۱۱۷
- حیدر قصاب ۱۱۸
- حسن دامغانی ۱۱۹
- خواجه علی مؤید ۱۲۰
- ۱- مبارزه با طبقه درویشان ۱۲۱
- ۲- تظاهر به ترویج تشیع ۱۲۲
- ۳- برقراری برنامه های رفاهی و مردم داری اعمال سیاست «تازیانه با نان شیرینی» ۱۲۶
- مشکلاتی که خواجه علی مؤید با آن مواجه گشت ۱۲۷
- بررسی ویژگیهای نهضت سربه داران و نتایج آن ۱۲۹
- ۱- نمودار سلسله مراتب رهبران مذهبی سربه داران، و رابطه آنها با رهبران مذهبی ۱- نمودار سلسله مراتب رهبران مذهبی سربه داران، و رابطه آنها با رهبران مذهبی
- نهضتهای دیگر ۱۳۱

فصل پنجم - پیدایش حکومت طغای تیموریان و جانی قربانیان

- در گرگان و شمال خراسان ۱۳۳
- مقدمه ۱۳۳
- وضع سیاسی و اجتماعی مغولان و ترکان مقیم خراسان بعد از برافتادن ایلخانان ۱۳۳
- برگزیده شدن طغای تیمور به ایلخانی ۱۳۴
- الف - سفرهای جنگی طغای تیمور به سوی عراق و آذربایجان ۱۳۴
- ۲ - سفر دوم طغای تیمور به عراق و آذربایجان ۱۳۵

۱۳۶	۳- درگیریهای طغای تیمورخان با سربه داران (و قتل طغای تیمور)
۱۴۰	طغای تیموریان بعد از طغای تیمورخان
۱۴۰	امیر ولی و بازماندگان طغای تیمورخان
۱۴۳	احیای حکومت طغای تیموریان توسط امیر تیمور
۱۴۳	۱ - به امارت رسیدن لقمان پادشاه بن طغای تیمور
۱۴۳	۲- پیرك پادشاه بن لقمان
۱۴۴	۳ - سلطان علی بن پیرك
۱۴۴	جانی قربانیان در خراسان
۱۴۵	جانشینان امیر ارغونشاه
۱۴۶	حاجی بیگ جانی قربانی
۱۴۸	شجره نسب طغای تیموریان

فصل ششم - تاریخ آل کورت

۱۵۱	مقدمه
۱۵۱	اصل و نسب آل کورت
۱۵۲	اصل و نسب آل کورت
۱۵۴	ملک شمس الدین محمد کورت
۱۵۵	ملک رکن الدین کهن
۱۵۵	ملک فخر الدین
۱۵۶	ملک غیاث الدین
۱۵۸	ملک معز الدین حسین
۱۶۰	ملک غیاث الدین پیر علی
۱۶۰	روابط پیر علی با امیر تیمور کورکانی
۱۶۲	نقش دولت آل کورت در تاریخ منطقه

فصل هفتم - مرعشیان مازندران

۱۶۷	فصل هشتم - اوضاع سیاسی و اجتماعی جنوب غربی ایران در قرن هشتم
۱۷۱	لرستان در قرن هشتم هجری

بخش سوم - دورنمای اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در قرن هشتم

- ۱۷۵ الف - دورنمای افق سیاسی
- ۱۷۵ ب - دورنمای افق اجتماعی
- ۱۷۶ ج - دورنمای افق اقتصادی
- ۱۷۶ د - دورنمای افق فرهنگی

فصل دوم - نظام اداری و اجتماعی در دوران خانخانی

- ۱۸۱ ۱- سلطنت : سلطان - ایلخان - امیر
- ۱۸۲ نائب السلطنه
- ۱۸۲ امیرالامرا
- ۱۸۳ وزارت و وزیر
- ۱۸۵ دیوان - محاکم قضایی
- ۱۸۵ اساس تشکیلات دیوانی
- ۱۸۵ دیوان قضا
- ۱۸۶ سپاه و نوع سلاح
- ۱۸۷ مذهب و روحانیت
- ۱۸۸ گویش و نگارش
- ۱۸۹ پول (سکه - معیار)
- ۱۹۱ مآخذ و کتابشناسی

پیشگفتار

نظر اجمالی به اوضاع سیاسی ایران در اواخر عهد ایلخانان

در اوایل سده هفتم هجری اقوام مغول به سرداری چنگیز خان به سرزمین ایران حمله کردند و کشتار و خرابی عظیمی در شهرهای شرقی و مرکزی آن پدید آوردند، که گزارش آن را در منابع تاریخی آن دوره می توان دید^۱ چنگیز خان پس از چندین سال جنگ با خوارزمشاهیان، و تخریب و ویرانگری، مجبور شد به سرزمین اصلی خود مغولستان برگردد و ادامه فتوحات را به عهده سرداران خویش بگذارد.

بعد از بازگشت چنگیز به مغولستان، سرداران او به کمک افراد ایرانی چون خاندان جوینی به اداره امور پرداختند و فتوحات را در غرب کشور ادامه دادند. نزدیک به سی سال وضع سیاسی ایران بدین صورت ادامه یافت؛ و بلا تکلیفی و لاقیدی در کلیه شؤون به چشم می خورد. این دوره را دوره فترت نام نهاده اند. در این مدت مغولان در شرق آسیا به سرزمین چین^{چینگ} دست یافتند و دولت خود را در آن سرزمین، به مرکزیت خان بالغ (پکن امروزی)، استحکام بخشیدند؛ آنگاه هولاکو را برای گسترش فتوحات مغول به غرب آسیا فرستادند.

هولاکو مأمور بود که سه کار انجام دهد: تأسیس حکومت ایلخانی، تأمین امنیت برای مغولان؛ بر انداختن اسماعیلیان ایران و خلافت عباسی. هولاکو هر سه مأموریت خود را به شایستگی انجام داد و سلسله «ایلخانان مغول» را بنیاد نهاد.

هولاکو در اوایل سال ۶۵۴ از جیحون گذشت و پس از تصرف نواحی مختلف ایران دولتهای محلی را که از پیش دست نشانده چنگیز خان و سرداران او بودند مطیع خود کرد. وی شهرستان «مراغه» آذربایجان را به پایتختی برگزید و خود را ایلخان نامید و دولت

«ایلخانی» را بنیاد نهاد.

هولاکوخان و جانشینان او یعنی آباقا (۶۶۳-۶۸۲) تکودار، (احمد) (۶۸۲-۶۸۴) ارغون (۶۸۴-۶۹۱) کیخاتو (۶۹۱-۶۹۴) بایدو (شش ماه) غازان (۶۹۴-۷۰۳) اولجایتو (۷۰۴-۷۱۶) و ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶) از سال (۶۵۴ تا ۷۳۶) جمعاً ۸۲ سال بر ایران حکومت کردند. این مدت در تاریخ ایران به دوره حکومت ایلخانان مغول معروف است.

این برهه یکی از دوره‌های پر تحول تاریخ ایران است. در این دوره بود که خلافت بغداد بر افتاد و تشیع و تصوف رو به گسترش نهاد و مذاهب و ادیان گوناگون، بویژه مسیحیت، با استفاده از فرصت بیش آمده در این سرزمین به فعالیت پرداختند. سرانجام هم ایلخانان در پی انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی خود به اسلام گرویدند.

آخرین ایلخان مغول بدون این که از خود پسری بر جای گذارد در سال ۷۳۶ بر اثر افراط در عشرت و خوشگذرانی در گذشت. و چون وارث قانونی دیگری برای نشستن بر تخت ایلخانی بر جای نمانده بود مدعیان حکومت و امیران خاندانهای مغول در ایران هریک به بهانه‌ای عکم جنگ بر افراشتند. بنابراین در قلمرو وسیع ایلخانی که در بخش اعظم آسیای صغیر و بین‌النهرین، ماوراء ارس و خزر تا جزایر خلیج فارس (هرمز، کیش و بحرین) تا جلگه سند و کوههای هندو کش و سرحد ماوراءالنهر رسید، جنبشها و شورشها یکی بعد از دیگری و یا همزمان به وقوع پیوست. این جنبشها که چیزی جز مبارزات قومی و قدرت طلبی نبود سرانجام به پیدایش سلسله‌های محلی و نظام ملوک الطوائفی انجامید.

در این کتاب در باره چگونگی پیدایش این سلسله‌ها و ویژگیهای سیاسی و اجتماعی برخی از آنها سخن گفته شده است.

اگرچه در باره بعضی از این خاندانها پژوهشهای مستقلی نگارش یافته است اما چون تجزیه و تحلیل وقایع سیاسی تاریخ این دوره برای علاقه‌مندان و دانشجویان امری دشوار می‌نماید نگارنده برآن شد که کتابی مستقل در این باره فراهم آورد، و در آن مهمترین مسایل سیاسی و اجتماعی ایران را در دوره ایلخانان بررسی کند. این کتاب در دو بخش و ده فصل، برابر فهرست ارائه شده، تنظیم یافته و امید است که کارگشای اهل تحقیق گردد.

و سلام علی من اتبع الهدی

مشهد مقدس - دکتر ابولفضل نبی

آغاز مبارزات قومی و ایلخان خواندگان این دوران

بعد از درگذشت ابوسعید بهادرخان آخرین ایلخان مغول آنانی که از طرف اقوام مختلف به عنوان جانشین و وارث او معرفی شدند عبارت بودند:

۱ - آریاخان، برگزیده به اصطلاح ایرانیان

بعد از مرگ ابوسعید، در مرکز حکومت ایلخانان یعنی تبریز اولین فعالیت سیاسی آغاز شد؛ با فعالیت و جانب‌داری خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی که وزیر ابوسعید بود شخصی به نام **آریا کاون** که، یکی از نوادگان چنگیز و از نسل تولی‌خان بود در قره‌باغ اران به خانی منصوب گشت^۱ و بر تخت ایلخانی جلوس نمود. بغداد خاتون و دلشاد خاتون، بیوه‌های ابوسعید، ایلخانی او را نپذیرفتند و مبارزات سیاسی و گروهی بین طرفداران آریاخان و مخالفان او در گرفت. آریاخان خود را در مقابل بغداد خاتون ضعیف یافت و چنین پنداشت که تا بغداد خاتون و طرفداران او را از میان بر ندارد سلطنت بر او قرار نخواهد گرفت، پس بغداد خاتون را به اتهام مسموم کردن ابوسعید به قتل رسانید و با کشتاری خونین مخالفان خود را کنار زد. اما چند صباحی از حکومت او نگذشته بود که با مخالفان بزرگی مواجه گشت، و این مدعیان

۱- رک : زبدة التواریخ، . حافظ‌ابرو، ذیل وقایع سال ۷۳۶، ص ۱۲

باعلم کردن ایلخانان دیگر موجب سقوط او شدند.

۲- موسی خان برگزیده اویراتها

از زمره مخالفان سرسخت آرپاخان، امیرعلی پادشاه رئیس قوم اویرات و حاکم دیاربکر بود. امیرعلی پادشاه پناه دادن به دلشادخاتون «موسی» نامی را دربرابر آرپاخان علم کرد^۲ او مدعی شد که موسی از تخمه هولاکو خان است و حق خانی از آن اوست و آرپاگاون غاصب است. او برای گرفتن حق موسی از آرپا به آذربایجان لشکر کشید. و در جنگی که بین طرفداران این دو ایلخان به وقوع پیوست آرپاخان و وزیر او غیاث الدین سقوط کردند. بدین گونه موسی خان دومین فردی بود که پس از درگذشت ابوسعید بر تخت ایلخانی نشست، و امیرعلی پادشاه سرکرده قوم اویرات به نام موسی خان اداره امور را به دست گرفت، اما حکومت اویراتها خود با قیام جلایریان مواجه شد و از میان رفت.

۳- محمدخان برگزیده جلایریان

بیش از چهارماه از به قدرت رسیدن اویراتها در آذربایجان نگذشته بود که سرکرده قوم جلایر یعنی امیر شیخ حسن بزرگ (ایلکانی) شخصی به نام «محمد» را با این ادعا که از نسل واقعی هولاکو خان است پیش انداخت^۳ و برای نشان دادن او بر تخت ایلخانی و استمرار حکومت ایلخانان در ایران به سوی آذربایجان حرکت کرد. در جنگی که بین اویراتها و جلایریان اتفاق افتاد، جلایریان بر اویراتها پیروز شدند و امیرعلی پادشاه به قتل رسید و پادشاه خوانده او، موسی هم متواری شد و محمد در تبریز بر تخت الخانی نشست؛ و امر شیخ حسن جلایر با نام محمد اداره امور را به دست گرفت و همه کاره دولت شد. اما چندی از روزگار قدرت او سپری نشده بود که با قیام شیخ حسن چوپانی اساس حکومت او نیز ویران شد.

۴- طغا تیمورخان برگزیده ایلات ترک و مغول خراسان:

فصل پنجم این کتاب به او اختصاص داده شده است.

۲- زبدة التواریخ حافظ ابرو، ص ۱۳

۳- جلایریان غیر از محمدخان، شخصی بنام جهان تیمور را نیز به خانی برگزیدند و در فصل دوم همین کتاب صحبت ما در خصوص آنان خواهد بود.

۵- ساتی بیگ و سلیمانخان بر گزیده چوپانیان

چند صباحی از به قدرت رسیدن امیر شیخ حسن جلایری نگذشته بود که همانام او یعنی امیر شیخ حسن چوپانی (کوچک) با دعوی زنده شدن مجدد پدرش تیمورتاش ادعای حکومت کرد و به آذربایجان هجوم آورد. شیخ حسن جلایر در برابر شیخ حسن چوپانی نتوانست پایداری کند، و با فرار او از آذربایجان، چوپانیان به سرکردگی شیخ حسن وارد مرکز این ناحیه شدند. وی نخست «ساتی بیگ» دختر اولجایتو و بعد شخصی به نام «سلیمان» را عنوان ایلخانی داد^۴. بدین طریق سلسله «چوپانیان» را بنیاد نهاد و با تشکیل این سلسله مبارزات تا حدی فروکش کرد.

با تشکیل حکومت چوپانیان در آذربایجان، به مرکزیت تبریز، حکومت جلایریان (ایلکانیان) در بغداد و حکومت طغاتیموریان در خراسان به مرکزیت نیشابور همزمان روی کار آمد، که هریک از آنان برای به دست گرفتن متصرفات ایلخانان با دیگران به مبارزه پرداختند. در آن حال خاندان محمودشاه اینجو در فارس و مبارزالدین محمد سر دودمان آل مظفر در یزد و کرمان برای به دست گرفتن حکومت مرکز و جنوب و جنوب شرقی ایران باهم دست و پنجه نرم می کردند.

مقارن با این ستیزها در شمال و غرب و جنوب کشور، در ناحیه سبزوار و ایالت بیهق نیز سربه داران بر ضد بازماندگان مغول، از آن جمله طغای تیموریان، به ستیز برخاستند و توانستند حکومت مغولی طغای تیموری را به زانو در آورند. ولی در برابر حکومت آل گورث به مرکزیت هرات با شکست مواجه شدند، بنابراین در این زمان بر هر ناحیه از ایران قومی حکومت می کرد. مهمترین اقوام حاکم عبارت بودند از:

- ۱- چوپانیان. در آذربایجان
- ۲- جلایریان. در عراق عرب
- ۳- آل مظفر. در یزد و کرمان
- ۴- خاندان اینجو و سایر امرای محلی در فارس و سواحل خلیج فارس
- ۵- سربه داران. در خراسان غربی
- ۶- طغاتیموریان. در خراسان شمالی و گرگان

۷- آل کُورت . در خراسان شرقی

۸- اتابکان . در جنوب غربی ایران (لرستان و شولستان)

۹- مرعشیان . در مازندران و طبرستان

این سلسله های محلی برای گسترش قلمرو خویش ، پیوسته با دولتهای مجاور در ستیز بودند و سرانجام به دست یکدیگر کاملاً نابود شدند و یا چنان ضعیف گشتند که توانایی ایستادگی در برابر حوادث را از دست دادند .

ایران در این دوران فاقد یک حکومت مقتدر مرکزی بود . بنابراین وقتی تیمور از ماوراءالنهر برخاست اغلب رؤسای این خاندانها به استقبال او رفتند و برای حفظ قدرت خود او را به ایران دعوت هم نمودند . در نتیجه تسخیر ایران برای آن جهانگشا بسادگی میسر شد و تیمور با از میان برداشتن سلسله های ضعیف محلی بر سراسر ایران مسلط گشت .

فصل اول

پیدایش حکومت چوپانیان در آذربایجان (آل چوپان)

حکومت آل چوپان یکی از حکومت‌های دوره فترت است* . چوپانیان از اخلاف اقوام مغولی سولدوز بودند که همراه چنگیز خان به ایران آمدند و در فتح این سرزمین شرکت داشتند. بعدها نیز برخی از افراد این خاندان خدماتی برای ایلخانان مغول انجام دادند. از امرای معروف آنان **امیر چوپان بزرگ** است که در اواخر دوره ایلخانان عنوان «امیرالامرائی» یافت و یکه تاز میدان شد. فرزندان او نیز مشاغل بزرگ لشگری و کشوری یافتند؛ اما دیر نپایید که ابوسعید به «بغداد خاتون» دختر امیر چوپان که در عقد ازدواج امیر شیخ حسن جلایر بود عشق ورزید؛ او طبق یاسای چنگیزی می توانست آن زن را تصاحب کند اما امیر چوپان مسلمان به این وصلت رضایت نداد و همین موضوع ابوسعید را خشمگین کرد و به دنبال آن افول ستاره چوپان و منسوبین او در دستگاه ایلخانان آغاز گشت. این امر موجبات سقوط ایلخانان را نیز فراهم آورد، و پس از چوپان ابوسعید نیز با مشکلات فراوان رو به رو شد تا این که به سال ۷۳۶ بی آن که جانشینی داشته باشد در گذشت^۱.

پس از درگذشت ابوسعید اساس دولت ایلخانان از هم پاشید و در هر گوشه ای از

* - تاریخ این خاندان بطور مفصل و جامع توسط نویسنده کتاب حاضر نگارش یافته است. رک :

تاریخ آل چوپان ، دانش امروز ، تهران ، ۱۳۵۲ .

۱- رک- تاریخ آل چوپان . مقدمه .

متصرفات ایلخانی امیری از امرای مغولی ادعای حکومت کرد. یکی از نوادگان امیر چوپان یعنی پسر تیمورتاش (خود تیمورتاش قبلاً از طرف ابوسعید حکومت آسیای صغیر را به عهده داشت و در جریان سقوط امیر چوپان به مصر پناهنده شده و به امر سلطان مصر به قتل رسیده بود) به نام شیخ حسن هم از خطه آسیای صغیر مدعی حکومت شد و بزودی دولتی در شرق آسیای صغیر و آذربایجان و آران به وجود آورد.

امیر شیخ حسن چهار سال و برادرش ملک اشرف چهارده سال اداره امور بخشی از غرب و شمال غرب ایران و شرق آسیای صغیر (ترکیه امروزی) را به عهده داشتند و در امور نظامی و سیاسی سایر نقاط ایران و حکومت‌های محلی آن زمان هم مداخله می کردند.

چون شیخ حسن و ملک اشرف و سایر عموزادگان آنان که در آن دوره به قدرت رسیدند همه از نسل امیر چوپان، امیر الامرای ابوسعید بهادرخان بودند، مورخان این خاندان را «آل چوپان» نام داده اند. و از طرفی چون امیر شیخ حسن بانی حکومت چوپانیان با امیر شیخ حسن بانی حکومت جلایریان همنام بود، برای رفع شبهه شیخ حسن چوپانی را به «شیخ حسن کوچک» و شیخ حسن جلایری را به «شیخ حسن بزرگ» ملقب ساخته اند.

اشاره به این نکته نیز لازم است که چون فعالیتهای سیاسی چوپانیان در بدو امر در آسیای صغیر بوده است، تاریخ این سلسله با تاریخ آسیای صغیر و تاریخ گذشته ترکیه امروزی ارتباط دارد. لذا در بررسی آن نمی توان تنها به منابع فارسی تکیه کرد، بنابراین منابع عربی و ترکی نیز در این بررسی اهمیت اساسی دارند، که ما البته در تدوین این اثر از آنها نیز بهره گرفته ایم.

اصل و نسب چوپانیان

نخستین کس از این قوم که در تاریخ مغول از او نامی به میان آمده است **سورخان شیرا**^۲ است، و این سورخان شیرا و پسران او زمانی که تموچین (چنگیز) گرفتار تاجیوتها بود خدمات بزرگی برای او انجام دادند که سبب نجات زندگی او شد^۳ زمانی که چنگیز به قدرت رسید، آنهایی که وی را یاری کرده بودند مقامات بزرگی به دست آوردند. از آن جمله سورخان شیرا امیر هزاره شد و زمینهای اطراف رودخانه **سلنکا**

۲- رك : تاريخ سري مغول ، صص ۸۳، ۱۲۰، ۱۸۶ . جامع التواريخ ، ج ۱ ، ص ۱۳۳ ؛

تاريخ آل چوپان ، ص ۶۹-۷۰-۷۱

۳- جامع التواريخ ، ج ۱ ، ص ۱۳۴

به خانواده او تعلق گرفت. غیر از آن عنوان آزاده (تارخانی) هم به ایشان داده شد^۴. که نسل اندر نسل از آن عنوان استفاده کردند.

در زمان لشکر کشی هولاکو به ایران نیز امرای سولدوز در میان اجتماع بزرگ ایلات و طوایف سپاه او مقام خاصی داشتند؛ از آن میان دو برادر به نامهای **سونجاق** و **تودااون** بودند. از همین امرای سولدوز سونجاق قانون دان و آشنا به یاسای چنگیزی و در فتح بغداد پیشاهنگ بود و بعد از گشودن شهر حکومت بغداد را به عهده گرفت^۵.

سونجاق در زمان آباقاخان هم به حکومت بغداد و فارس رسید و علاءالدین عطا ملک جوینی نایب امیر همو در بغداد بود. سونجاق در زمان تکودار احمد نیابت سلطنت و مقام امیرالامرائی را به مقامات قبلی خود افزود^۶، و در زمان ارغون خان حکومت مراغه را عهده دار شد.

تودااون بهادر، برادر سونجاق، نیز از شخصیت‌های دیگر دستگاه ایلخانی بود که در جنگ مغولان با مصریان (در سال ۶۸۸ هـ.ق) به قتل رسید.

امیر چوپان

امیر چوپان که چوپانیان نام خود را از او گرفته اند از شخصیت‌های معروف قبیله سولدوز بود. چوپان با هولاکو خان به ایران آمد. در سیاهه ای که رشیدالدین از نام امرای مغولی همراه هولاکو به دست می دهد نام و منصب چوپان را نیز ملاحظه می کنیم^۷. از زمان گیکخاتو، پنجمین ایلخان مغول، نقش چوپان در جریان‌ات سیاسی بیشتر به چشم می خورد.

چوپان در جریان انتقال قدرت از بایدو به غازان خان جانب غازان را گرفت، و چون غازان بر بایدو پیروز شد مقام چوپان نیز بالا گرفت^۸. وی در لشکر کشیهای داخلی و خارجی

۴- تارخانی و یا ترخانی به معنای حر و آزاده است و بر اساس یاسای چنگیزی کسی نمی توانست به هیچ عنوان در استقلال و آزادی صاحب این عنوان دخالت نماید و نزد خان محترم بود. رك : تاریخ اجتماعی مغول، ص ۸۱

۵- جوینی اعطا ملک جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۱۰۶.

۶- تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار، ج ۱، ص ۱۱۰؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۳۰۰

۷- جامع التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۶.

۸- پیشین ج ۲، ص ۹۱۳.

غازان شرکت داشت و مورد اعتماد او بود.^۹

در زمان سلطان الجایتو، چوپان در دومین رده پس از مقام امیرالامرائی قرار گرفت^{۱۰} و پس از ازدواج با «دولندی خاتون» دختر اولجایتو مقام او گسترش یافت. اما عمده شهرت وی در زمان فتح گیلان^{۱۱} حاصل شد و از آن پس مقام «امیرالامرائی» و بیگلربیگی را از اولجایتو گرفت.

در زمان اولجایتو لشکرکشی مغول به سوی متصرفات سلاطین مملوک مصر تجدید شد. در فتح قلعه «رحبه» امیر چوپان سیاستی در پیش گرفت که مانع خونریزی مسلمانان شد، در نتیجه مورخین عرب زبان از او به نیکی یاد کرده اند.^{۱۲}

اولجایتو هنگام مرگ، فرزند و جانشین خود ابوسعید را به چوپان سپرد، چوپان هم ابوسعید را بر تخت نشاند و امیرالامرائی او را به عهده گرفت و در تقویت اساس حکومت ابوسعید جد بلیغ نمود. اگرچه مخالفت‌هایی برای سرنوشتی او فراهم می شد ولی به علت حمایت و جانبداری خود ابوسعید و وزیرش تاج الدین علیشاه از چوپان، کلیه دسیسه ها در هم می شکست، اما در اواخر امر واقعه یی روی داد. که آلفت ابوسعید و چوپانیان را کاملاً به هم زد و دودمان چوپان را بر باد داد.

امیر چوپان دختر صاحب جمالی به نام «بغداد خاتون» داشت که او را به ازدواج امیر شیخ حسن جلایر^{۱۳} در آورده بود، امیر شیخ حسن در ضمن پسرعمه ابوسعید بود. ابوسعید که شباب زندگی خود را می گذراند به بغداد خاتون تعلق خاطر پیدا کرده بود و به او عشق می ورزید. او از بیکراری عشق بغداد دایماً عزلت می گزید و شعر عاشقانه می سرود. از جمله

۹- رك؛ تاریخ آل چوپان، صص ۹۰-۱۰۶

۱۰- تاریخ اولجایتو، ص ۸

۱۱- سرزمین گیلان بنا به موقعیت خاص جغرافیائی اش تا زمان اولجایتو به تصرف مغول در نیامده بود. فتح این سرزمین در زمان اولجایتو و به همت امیر چوپان صورت گرفت. رك: تاریخ آل چوپان صص ۱۱۰-۱۴۴

۱۲- الدرر الكامنه فی اعیان المأته الشامنه، ج ۱، ص ۵۴۹؛ كنز الدرر وجامع الغرر (الدرالفاسخر فی سیرت الملك الناصر، ج ۹، صص ۲۵۲-۲۵۶)

۱۳- شیخ حسن جلایر مشهور به شیخ حسن بزرگ بعد از درگذشت ابوسعید مؤسس سلسله جلایریان شد. به فصل دوم کتاب حاضر مراجعه شود.

اشعاری که در وصف بغداد خاتون به او منسوب است غزلی به مطلع زیر است .
 بیا به مصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است^{۱۴}
 به موجب یاسای چنگیزی هر خانی که به زنی علاقه مند می شد می توانست آن را
 صاحب شود . و اگر آن زن شوهر می داشت باید شوهرش او را مطلقه کرده در اختیار سلطان
 می گذاشت . ابوسعید با استفاده از این ماده یاسا قاصدی پیش چوپان فرستاد و خواستار تحقق
 این امر شد امیر چوپان در این خصوص جواب موافق و مخالف نداد ، و به امید این که بعد
 فاصله سبب سرشدن این عشق گردد پادشاه را به بغدادبرد و امیر شیخ حسن را با بغداد به قرا باغ
 فرستاد . اما این سیاست از عشق ابوسعید نکاست ، بلکه آنرا شدت نیز بخشید به قول حافظ ابرو :
 بتن گر به بغداد و آن راغ بود به دل در میان قرا باغ بود
 امیر چوپان در ضمن به ابوسعید گفت که : دیگر یاسا در قلمرو سلطان اعتبار ندارد زیرا
 سلطان دین اسلام پذیرفته و از زمان غازان خان ایلخان عنوان سلطان اسلامی دارد و در قلمرو
 او قرآن حکومت می کند نه یاسا ، و سلطان را با این دلایل از ارتکاب امری که مغایر دین اسلام
 باشد منع نمود .

ابوسعید از این سخن چوپان مکدر شد و رفتارش نسبت به چوپان تغییر یافت و برای
 برانداختن چوپان و یاران او و دست یافتن به بغداد خاتون در صدد بهانه جویی برآمد ، در نتیجه
 دمشق خواجه پسر امیر چوپان را که عنوان قایم مقامی پدر و نیابت ابوسعید را در پایتخت کشور
 (سلطانیه) داشت ، به قتل رسانید .

چوپان چون دریافت که ابوسعید به نابودی خاندان او مصمم است ، و خود محصور و
 مقید به اخلاق بود و نیز به اولجایتو قول داده بود که هرگز رویاروی ابوسعید قرار نگیرد تصمیم
 گرفت از مملکت دوری کند . پس راهی هرات شد تا مدتی را به امید آن که جو حاکم تغییر یابد
 در آن جا بگذراند ، از سوی دیگر با ملک غیاث الدین محمد کُورت امیر هرات هم سابقه دوستی
 داشت و امیدوار بود که شاید بتواند در پناه او قرار گیرد . اما دیری نپایید که فرستاده ابوسعید
 به هرات آمد و چوپان را یاغی خطاب کرد و قتل او را خواستار شد و ملک غیاث الدین برخلاف
 آئین دوستی و بخاطر حفظ موقعیت خود وسیله قتل امیر چوپان را فراهم آورد^{۱۵} .

می توان گفت که چوپان مردی دیندار و پایبند عهد و پیمان و وفادار و متعصب

۱۴- زبدة التواریخ ، ص ۱۷۰ ؛ مجمع الانساب ، ص ۲۶ ؛ روضة الصفا ، ج ۵ ، ص ۴۷۰

۱۵- رك : تاریخ آل چوپان ، صص ۱۵۰ - ۱۶۲

بود، قدرتمندی چند روزه دنیا او را نفریفت و به خاطر حفظ مقام مطیع و مجری هوسهای شیطانی و نا مشروع حاکم وقت نشد و با نیک نامی و سربلندی از دنیا رفت. اگر بعضی از منابع از آن جمله ابن بطوطه از چوپان به نیکی یاد نمی کنند باید علت آن را معاشرت وی با مخالفان چوپان از جمله درباریان هرات بدانیم.

چوپانیان بعد از قتل امیر چوپان

بعد از قتل امیر چوپان ابوسعید با فرزندان او در افتاد. وی با بغداد خاتون ازدواج کرد و به وصال معشوق خود نایل گشت. وجود بغدا خاتون در دستگاه ایلخانی تا حدی از شدت تعقیب چوپانیان کاست و از نه پسر امیر چوپان چند نفر که مشاغل جزئی داشتند به کار خود باز آورده شدند.

۱ - تیمورتاش و سرگذشت او

دومین پسر امیر چوپان تیمورتاش (دمیر طاش) بود که از طرف ابوسعید حکومت آسیای صغیر را به عهده داشت و به فتوحاتی در آن سرزمین نایل آمده بود. او با برقراری نظم و انضباط و رعایت عدالت و انصاف و تأمین رفاه در تاریخ آن خطه شهرت داشت^{۱۶}.

تیمورتاش در سال ۷۲۰ شهر «قونیه» را از دست ترکمان قرامانی بیرون آورد و مرکز حکومت خویش قرار داد و به ترویج بیشتر دین اسلام و حمایت از مسلمانان قیام نمود. نظر مساعد علمای دین و مشایخ و دانشمندان را جلب کرد و به فتوای آنان عنوان «مهدی آخر الزمان» بر خود نهاد^{۱۷} و به صاحب قرن شهرت یافت.

مردم آناتولی که مدتها در زیر شکنجه و عذاب روزگار گذرانیده بودند حکومت و سیاست او را مغتنم شمردند. تیمورتاش با حسن استقبال مردم مواجه شد، اعلام استقلال نمود

۱۶- رک- آق سرائی، کریم الدین (محمود بن محمد)، مسامرة الاخبار و مسایره الاخبار، عثمان توران آنکارا، ۱۹۴۴، ص ۳۲۴؛ افلاکی، احمد- مناقب العارفين، تحسین یازیجی، آنکارا ۱۹۶۱ ص ۹۷۷؛ زبدة التواریخ، ص ۲۳۶؛ العمری (شهاب الدین ابوالعباس)، مسالك الابصار فی ممالك الامصار فرانتس تشر، لاینپرک ۱۹۲۹، ج ۵، صص ۲۹-۵۹

۱۷- مسامرة الاخبار ص ۳۲۴؛ مناقب العارفين ص ۹۸۷؛ زبدة التواریخ، ص ۱۱۴؛ روضة الصفا، ج ۵- ص ۴۵۰

و به نام خود سکه زد و خطبه خواند و اگر پدرش چوپان به خاطر دولت خواهی از ابوسعید بر ضد وی دخالت نمی کرد تیمورتاش می توانست دولتی در برابر دولت ایلخانی تشکیل دهد، اما چوپان او را از نیت خود بازداشت و وی ناچار شد اطاعت ابوسعید را گردن نهد.

تیمورتاش چون در توسعه متصرفات خود از طرف شرق با مخالفت پدر مواجه گشت به توسعه قلمرو خود از طرف غرب اقدام نمود. امیرنشینهای آناتولی چون آل قرمان، آل اشرف، آل حمید، آل صاحب آتا، توسط تیمورتاش منقرض و به چندین امیرنشین ضعیف تبدیل گردیدند. حافظ ابرو در مورد این فتوحات تیمورتاش آورده است:

چو او کوشش جنگ قیصر نکرد نه دارا که صد چون سکندر نکرد
گهی رام کرد اسطبانوس را گهی زد به انطاکیه کوس را^{۱۸}

باید افزود که چون فتوحات تیمورتاش در شرق آناتولی (آسیای صغیر) به پشت گرمی قدرت پدرش چوپان و نفوذ سیاسی او در دستگاه ایلخانی بستگی داشت، با سقوط قدرت چوپان در شرق قدرت تیمورتاش در غرب هم رو به افول نهاد.

تیمورتاش فتوحات خود را تا قلب آسیای صغیر یعنی «سیواس» رسانیده بود که خبر واقعه برادرش دمشق خواجه و کناره گیری پدرش چوپان را شنید و اندیشناک شد که مبادا ابوسعید او را عزل کند و تحریکاتی را در قلمرو او بوجود آورد. حدس تیمورتاش درست از آب درآمد زیرا کمی نگذشت که جاسوسان ابوسعید در آسیای صغیر دست به تحریکاتی زدند. تیمورتاش احساس خطر کرد و به ملک ناصر حاکم مصر پناهنده شد. ملک ناصر توجه تیمورتاش را به دربار خود گرامی داشت، و مورخین عرب زبان همان زمان این حوادث را به تفصیل بیان کرده اند^{۱۹}. اما چندی بعد سفیران ابوسعید به دربار ملک ناصر رسیدند و

۱۸- زبدة التواریخ، ص ۱۳۶

uzuncarsli, ORD. PROF. I. HAKKI : Emircoban soldoz et Demirtas - BELLETEN, Periodique Trimestriel Revue publique Par la societe turque D'Histoire Tome : XXX 1, octobre 1969 No 124 ANKARA imprimerie de la societe turque D'Histoire 1964 P 601

۱۹- مقریزی - کتاب السلوك، ج ۲، صص ۲۰۲، ۲۹۳؛ ابن تاری وردی (ابوالمحاسن جمال الدین یوسف) المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی، نسخه خطی کتابخانه نوری عثمانیه، شماره ۳۴۲۸، استانبول، ص ۳۳۵؛ از همین مورخ النجوم الظاهر فی الملوك مصر والقاهرة، ۱۹۲۹، ج ۳، ص ۲۸۰؛ النوری، شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب، نهاية الارب فی فنون الادب، نسخه کتابخانه کوپولو، ۱۱۸۸ استانبول وقایع

خواستار عدم حمایت او از تیمورتاش شدند.

ملک ناصر نخست جانب تیمورتاش را گرفت ولی به سبب شکایت برخی از امرای محلی آسیای صغیر از تیمورتاش و نیز هراس خودش از شوکت و جاه او، و هم به سبب آن که، می خواست روابط خود را با دربار ابوسعید حفظ نماید و دشمن خویش (قراسنقر) را که به ابوسعید پناهنده شده بود با تیمورتاش معامله کند او را کشت و سرش را نزد ابوسعید فرستاد. اما قتل تیمورتاش در هاله ای از ابهام باقی ماند و پسران او بعدها این واقعه را منکر شدند، چنان که حتی خود ملک ناصر نیز اظهار شک نمود^{۲۰}

→ سال ۷۲۸ با ؛ صفدی (صلاح الدین خلیل بن آی بگ) ؛ اعیان العصر و اخوان النصر - نسخه خطی ۲۸۷۰ و ۲۹۹۴ جزو کتابهای ایا صوفیا در کتابخانه سلیمانیه ، استانبول ص ۴۵۶ ؛ العینی (بدرالدین محمد) ، عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان ، نسخه خطی کتابخانه بایزید ، جزو کتابهای ولی الدین افندی ، شماره ۹۹۳۴ ، ۲۳۹۲ واقعه سال ۷۲۸ ؛ ابوالفدا (عمادالدین اسماعیل بن علی ایوبی حموی) ، المختصر فی اخبار البشر ، ج ۴ ص ۹۸ - ۹۹ ؛ ابن بطوطه - سفرنامه ابن بطوطه - ص ۶۴

۲۰- رک- تاریخ آل چوپان ، ص ۲۲۸ - ۲۲۹

بنیان حکومت چوپانیان و چگونگی آن

۱ - امیر شیخ حسن چوپانی

۲ - امیر ملک اشرف چوپانی

بنیادگذاری حکومت چوپانی به همت نوادگان امیر چوپان در قلمرو ایلخانی، بویژه در آذربایجان، بعد از مرگ ابوسعید روی داد. نوادگان چوپان و در رأس آنها امیر شیخ حسن و برادرش ملک اشرف با استفاده از اوضاع آشفته زمان و با بهره‌برداری از شهرت نیاکان خود با حيله و جسارت بدین امر قیام نمودند.

اگرچه خود چوپان و پسران او چنان که دیدیم در دوره‌های گذشته در دستگاه ایلخانی اسم و رسمی داشتند ولی کسب قدرت و تشکیل دولتی به نام چوپانی را باید از اقدامات نوۀ امیر چوپان و پسر تیمورتاش یعنی شیخ حسن چوپانی دانست.

امیر شیخ حسن چوپانی

اگرچه تیمورتاش بعد از واقعه پدرش نتوانست در آسیای صغیر قرار گیرد و در مصر متواری شد اما خانواده او در آسیای صغیر ماندند، بویژه بعد از آنکه بغداد خاتون در دستگاه ابوسعید قرار گرفت چوپانیان نه تنها از اذیت و آزار به دور ماندند بلکه بر اعتبارشان نیز افزوده شد؛ از آن جمله شیخ حسن وارد دستگاه امیر شیخ حسن جلایری شد و قایم مقامی آسیای صغیر را به عهده گرفت: بعد از حرکت او به سوی ایران وارد خدمت امیر ارته جانشین شیخ حسن جلایری گردید و برای خود دستگاه مستقلی فراهم نمود^۱.

شیخ حسن در آسیای صغیر قدرتی حاصل کرد و در سال ۷۳۸ هـ از آشفتگی اوضاع سیاسی ایلخانان استفاده کرد و به ادعای حکومت قیام نمود. و برای رسیدن به اهداف سیاسی خویش به یک حيله عجیب متوسل شد؛ او یکی از غلامان سابق پدر خویش تیمورتاش را که شباهتی به تیمورتاش داشت و نامش «قراچری» بود پدر خویش معرفی کرد و مدعی شد که از زندان مصر نجات یافته و به مملکت خود آسیای صغیر بازگشته است.

۱- تاریخ شیخ اويس، ص ۱۶۴؛ ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو، ص ۱۴.

شیخ حسن در پیش چشم مردم در رکاب پدر دروغین خود راه می رفت و حتی مادرش را وادار کرد تا با او ازدواج کند^۲. وی به امرای معروف زمان، از آن جمله به شیخ حسن جلایر نیز که در تبریز بر تخت نشسته بود خبر داد که تیمورتاش به عرصه سیاست بازگشته است. و بدین گونه جلایریان را به اطاعت از تیمورتاش دعوت کرد.

شیخ حسن جلایر چون در این مورد به تحقیق پرداخت، مأموران او تحت تأثیر شیخ حسن چوپانی قرار گرفتند و به ظهور تیمورتاش گواهی دادند، بنابراین شیخ حسن جلایر و پادشاه خوانده او «محمدخان» ظهور تیمورتاش را در عرصه سیاسی خطری برای خویش تلقی کرد. برای مبارزه با او مصمم شدند و یک رشته محاربات بین جلایریان و چوپانیان آغاز شد.

در جنگ اول که در ۲۷ ذی الحجه سال ۷۳۸ در حدود آلاطاغ اتفاق افتاد، سلطان محمد اسیر تیمورتاش شد و به دست او به قتل رسید و تعدادی از طرفداران شیخ حسن جلایری نیز کشته شدند و راه تبریز برای تیمورتاش و شیخ حسن چوپانی (کوچک) باز شد. جلایریان هم به سلطانیه رفتند.

یک ماه از استقرار تیمورتاش و شیخ حسن چوپانی در تبریز نگذشته بود که بین آن دو تیرگی پیش آمد، زیرا آنهایی که از این حيله سیاسی با خبر بودند به تیمورتاش ساختگی (قراچری) اطلاع داده بودند که منظور شیخ حسن از این حيله نشستن بر تخت ایلخانی است. و برای این که این راز وی فاش نشود تو را از میان بر خواهد داشت^۳.

تیمورتاش ساختگی از این خبر اندیشناک شد و برای حفظ جان خویش به شیخ حسن سوء قصد کرد ولی کاری از پیش نبرد و به گرجستان گریخت، تا به مخالفان شیخ حسن چوپانی بپیوندد. با این پیش آمد شیخ حسن چوپانی ناچار شد تا حقیقت را بر ملا سازد و از ماهیت اصلی تیمورتاش سخن بگوید و مردم را از تبعیت او بر حذر دارد. وی این کار را حيله سیاسی خویش برای کسب قدرت و پیروزی بر مخالفان اعلام کرد و چنین گفت.

۲- ابوبکر القبطی، نام او را (دولت خاتون) و نامادری شیخ حسن آورده است، تاریخ شیخ اویس، ص ۱۶۵؛ ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران (از سعدی تا جامی، ترجمه علی اصغر حکمت) ص ۸۰ در خصوص این واقعه دچار اشتباه شده، تیمورتاش ساختگی را به جای سلیمان خان پادشاه خوانده شیخ حسن چوپانی گرفته است.

۳- تاریخ شیخ اویس، ص ۱۶۶.

منش ساختم مهتر این و آن و گرنه گدایی بود این ترکمان^۴
 شیخ حسن جلایر در این آشفته بازار از سلطانیه، و دست نشاندۀ او قراحسن از بغداد، و
 قراجری برای رد این ادعا از گرجستان به تبریز حمله آوردند ولی نتوانستند در برابر شیخ حسن
 چوپانی پایداری کنند و هریک به سویی رفتند و قراجری نیز با کمک امرای اویرات به بغداد رفت.

سلطنت ساتی بیگ

شیخ حسن چوپانی برای این که به حکومت خود مشروعیتی بدهد و اعتباری ببخشد
 ساتی بیگ دختر ایلخان اولجایتو و مادر عموزاده اش امیر سیورغان را به پادشاهی برگزید و او را
 بر تخت ایلخانی نشاند پسر خویش را هم به وزارت او برگزید و خود را نیز به عنوان امیرالامرا
 معرفی کرد. وی بدین طریق دولتی از ایلخانیان و چوپانیان تشکیل داد و در تبریز مستقر گشت
 و جلایریان را دعوت به آشتی کرد. ظاهراً امیر شیخ حسن جلایری (بزرگ) به سلطنت ساتی
 بیگ رضا داد، و دو شیخ حسن راضی شدند که یکی در سلطانیۀ زنجان و دیگری در آران
 آذربایجان قرار گیرند.^۵

مصلحه مزبور موقتی و بی اساس از کار درآمد، زیرا هیچ یک از آنان به این وضع راضی
 نبودند و خیالات بزرگی را در سر می پرورانیدند و از یکدیگر سخت در وحشت بودند
 و چاره اندیشی می کردند.

امیر شیخ حسن بزرگ برای این که سلطنت ساتی بیگ را بی اعتبار سازد به طغای
 تیمورخان که پادشاه خوانده خراسانیان بود روی آورد و سلطنت او را به رسمیت شناخت و خود
 را مطیع او اعلام نموده ضمناً از او خواستار شد که برای متحد کردن ایلخانان به عراق عجم
 لشکرکشی کند و متفقاً به چوپانیان حمله برند.

طغای تیمور فریب شیخ حسن جلایر را خورده و به همراهی لشکری به قلمرو ساتی بیگ
 روی آورد و دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند. شیخ حسن چوپانی چون خود را در خطر دید
 باز به یک حیلۀ سیاسی متوسل شد، بدین طریق که در نامه ای از طرف ساتی بیگ به طغای
 تیمور پیغام داد و از او خواست که از اتحاد با امیر شیخ حسن جلایر بپرهیزد و با او (ساتی بیگ)

۴- روضة الصفا، ج ۵، ص ۵۴۶؛ ذیل جامع التواریخ (این مرد ترکمانی گداست و تیمورتاش

نیست) ص ۱۵۹

۵- تاریخ شیخ اویس، ص ۱۶۶؛ ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو ص ۱۵۹

ازدواج کند، تا چوپانیان در تحت فرمان طغای تیمور قرار گیرند و یک حکومت واحد بوجود آورند.^۶

طغای تیمور دیگر بار فریب شیخ حسن چوپانی را خورد به ساتی بیگ در پاسخ، نامه ای نوشت و پیشنهاد او را پذیرفت. این نامه را شیخ حسن به امیر شیخ حسن جلایری نشان داد و میانه آنان را به هم زد؛ نتیجه اتحاد آنان به هم خورد و هریک راهی قلمرو خویش شدند و چوپانیان از خطر رستند.

شیخ حسن چون اتحاد شیخ حسن جلایری را با طغای تیمور به هم زد، خود خواستار اتحاد با او شد. امیر جلایری هم چاره ای ندید جز اینکه تن به مصالحه بدهد و اطاعت ساتی بیگ را قبول کند و مدتی را در اردوی او روزگار بگذرانند، تا این که بعد از گرفتاری قراجوری^۷ و پراکنده شدن اویراتها به بغداد باز گردد.

سقوط ساتی بیگ از تخت ایلخانی و جلوس سلیمان براریکه جهانپانی

شیخ حسن چوپانی چون خود را زیر نفوذ ساتی بیگ و پسر او امیر سیورخان می دید و از طرفی بر دسیسه های آنان آگاهی یافته بود خواست که به طریقی از نفوذ آنان بکاهد. پس به بهانه این که زن برای پادشاهی مناسب نیست ساتی بیگ را از سلطنت خلع و یکی از نوادگان هولاکو خان به نام «سلیمان» را به خانی منصوب نمود و ساتی بیگ را اجباراً به ازدواج او درآورد و به نام سلیمانخان سکه زد و خطبه خواند، سلطانیه را هم مقر ایلخان جدید قرار داد^۸ در این انتصاب، غیاث الدین محمد علیشاهی در وزارت ابقا گردید، اما اختیار کلیه امور در دست شیخ حسن چوپانی ماند (ذی الحجه سال ۷۳۹).

با روی کار آمدن سلیمان خان، مردم سرزمینهای فارس و کرمان و یزد و لرستان و شولستان، که در نتیجه عدم سازگاری امرای آل مظفر وضع نا بسامانی یافته بودند حکومت سلیمان خان را قبول نمودند. پیرحسین، از پسران امیر چوپان، متوفی هم به فرمان سلیمان خان به منظور اداره نواحی یاد شده عازم جنوب یعنی شیراز گردید و برای هریک از

۶- تاریخ شیخ اويس، ص ۱۶۲؛ ذیل جامع التواریخ، ص ۱۶۷

۷- قراجوری را به تبریز آوردند و به دست امیر شیخ حسن چوپانی به قتل رسید ذیل جامع التواریخ ص ۱۶۰

۸- شبانکاره ای، مجمع الانساب، نسخه کتابخانه ینی جامع، شماره ۹۰۹، ص ۲۷۴

شهرهای یادشده حاکمی جدید تعیین نمود^۹. در شمال نیز حکومت‌های آران، گرجستان، مغان و آذربایجان به حکم سلیمان خان گردن نهادند.

کمی بعد از این واقعه، شیخ حسن بزرگ فردی به نام «جهان تیمور» را در بغداد علم کرد و چون نسبت وی به گسیختاتو می‌رسید او را عنوان خانی داد و حاکم عراق عرب و خوزستان و دیار بکر اعلام کرد^{۱۰} تا مدعی‌ای در برابر سلیمان خان قرار گیرد.

شیخ حسن چوپانی برای دفع این مدعی در شوال ۷۴۰ در اوجان مجمع عمومی‌ی از حکام چوپانی، و آنانی که مقید به احکام سلیمان خان بودند، تشکیل داد و در کنار رودخانه جغتو در حوالی مراغه لشکر شیخ حسن جلایر و پادشان خوانده او یعنی جهان تیمور و سایر متحدانشان را در هم شکست و امیر شیخ حسن بزرگ بعد از تحمل صدمات فراوان به بغداد عقب نشست و چون از سلطان خوانده خود نفعی نبرد او را خلع و خود را مستقل اعلام کرد و برای این که از آسیب امیر شیخ حسن چوپانی مصون بماند خود را در تبعیت ملک ناصر، سلطان مصر قرار داد^{۱۱}!

چنان که گذشت، شیخ حسن جلایر هر تدبیری به کار برد در مقابل تدابیر و اقدامات شیخ حسن چوپانی نقش بر آب شد آخر الامر برای مصون ماندن از آسیب او به سلطان مصر پناهنده شد و سلطان مصر هم که قبلاً تیمورتاش را به قتل رسانیده بود از به قدرت رسیدن چوپانیان و این که روزی برای گرفتن انتقام به متصرفات مصر در آسیا حمله برندمی هراسید و می‌خواست با حمایت از جلایریان سدی میان قلمرو خود و چوپانیان قرار دهد. وی حتی برای تقویت بنیاد اتحاد خود اقدام به وصلت و قرابت با جلایریان کرد^{۱۲}.

امیر شیخ حسن چوپانی بعد از شکست این توطئه به منظور قدردانی و پاداش امیر

۹- رك، مجمع الانساب شبنكاره‌ای، ص ۲۷۵ با تاریخ شیخ اویس، ص ۱۶۷

۱۰- رك، به فصل دوم كتاب حاضر، ص ۵۰

۱۱- رك- السلوك لمعرفة الدول والملكوك - ج ۲، صص ۴۸۹، ۵۱۷

۱۲- رك. مفضل ابن ابی الفضائل، النهج السديد والدرا لفريد في ما بعد تاريخ ابن العميد، ص ۱۵۷، كتابخانه ملی پاریس، شماره ۴۵۴۵ (این اثر در این اواخر از طرف ۱- بلوشه در پاریس انتشار یافته است) به نقل از مغولهای آناتولی- اثر، فاروق سومر، از انتشارات انجمن تاریخ ترك، آنکارا، ۱۹۷۰، ص ۹۹؛ عباس اقبال در تاریخ مغول، ص ۳۴۵ بدون ذکر مأخذ همین عبارت را آورده است، مؤلف تاریخ آل جلایر نیز با اقتباس از تاریخ مغول باین مطلب اشاره می‌کند، ص ۲۳

سیورغان و امیر اشرف (برادر خود) را به امارت عراق عجم به مرکزیت ری و امیر پیرحسین را به امارت فارس منصوب ساخت.

امیر شیخ حسن چوپانی بعد از شکست دادن جلایریان برای گوشمالی متحدان ایشان دست به کار شد. از جمله متحدان او حاجی طغای حاکم دیاربکر بود شیخ حسن چوپانی برای شکست حاجی طغای باز دست به حیلۀ سیاسی زد، یعنی نخست خواستار صلح و آشتی شد و طرفین به ارسال سفیر و ابلاغ دوستی و مودت دست زدند؛ شیخ حسن چون حاجی طغای را ملعبۀ خود قرار داد به سر او تاخت و در متصرفات وی یعنی در ماردین، دیاربکر و سایر ولایات دست به تخریب گشاد تا از او انتقام بکشد و آنگاه وارد منطقه ارزروم شد و مالیاتهای سنگینی بر مردم آن جا تحمیل نمود و متوجه متصرفات جلایریان گشت. این رفتار شیخ حسن چوپانی بیش از پیش ساکنان آن سرزمین و بویژه خود شیخ حسن جلایر را وادار به اطاعت و اظهار تبعیت از ممالیک مصر نمود و نفوذ مصریان در شرق بلاد آسیای صغیر را افزون گردانید.^{۱۳}

از رقبای دیگر امیر شیخ حسن چوپانی در سرزمین روم امیر ارته بود که فعالیتهای سیاسی شیخ حسن چوپانی را به دقت زیر نظر داشت^{۱۴}. بعد از برافتادن حاجی طغای رئیس ایل سوتائی به دست امیر شیخ حسن چوپانی، سد موجود بین قلمرو حکومتی امیر ارته در آسیای صغیر و چوپانیان در ایران برداشته شد، رقابت دیرینه‌ای که بین امیر شیخ حسن چوپانی و امیر ارته وجود داشت تشدید شد و کار آنان به جنگ کشید.

جنگ چوپانیان با امیر ارته در فاصله بین شهرهای سیواس و ارزنجان (از شهرهای فعلی ترکیه) در محلی بنام «گرانبوك» اتفاق افتاد. در این جنگ به سبب بی انضباطی و بی احتیاطی سپاهیان چوپانی شکست سختی خوردند و هریک از امرای سپاه چوپانی به سویی گریخت و خود شیخ حسن با سلیمان خان به تبریز عقب نشست. وی در فکر جبران این شکست بود که به تاریخ ۲۷ رجب ۷۴۴ به دست زنش کشته شد.

جنگ گرانبوك و پیروزی امیر ارته و شکست شیخ حسن چوپانی در تاریخ آینده آذربایجان و سرزمینهای شرق آسیای صغیر ورق تازه‌ای گشود؛ امیر ارته اعلان استقلال

۱۳- السلوك، ج ۲، ص ۵۲۲

۱۴- ابن حجر العسقلانی، الدر الكامنه فی اعیان المأته الشامنه، ج ۱، ص ۳۴۹؛ القلقشندی شهاب الدین ابوالعباس احمد بن عبدالله، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، قاهره، ج ۷، ص ۵۹؛ تاریخ آل چوپان، صص ۲۶۷ - ۲۶۸

کرد؛ نفوذ سیاسی سلاطین مصر در این منطقه روی به ضعف نهاد و دست چوپانیان از سرزمین آسیای صغیر کوتاه شده^{۱۵}!

اما از زیانهای عمده این شکست برای چوپانیان قتل امیر شیخ حسن چوپانی بود. به عقیده بعضی از محققین^{۱۶} خود امیر شیخ حسن در نبرد گرانوبك شرکت نداشت. بنابراین شیخ حسن کسانی را که در این جنگ قصور کرده بودند بازجویی کرد. از جمله امیرانی که مؤاخذه شدند امیر قوچ حسین از پسران امیر چوپان و عموزاده شیخ حسن چوپانی، و امیر یعقوب شاه بودند که هر دو به زندان محکوم شدند. گویند میان امیر یعقوب شاه و عزت الملک زن امیر شیخ حسن چوپانی رابطه پنهانی وجود داشته است، این زن برای این که رازش فاش نشود شبی شوهرش را با دستیاری چند جاریه به وضع شرم آوری در بستر همسری به قتل رسانید^{۱۷}. شاعری در این باره گفته است:

نویان زمان شیخ حسن چوپانی از حکم قضا و قدر یزدانی
در سال ز مه در شب روز مبعث از دست زنش تباه شد پنهانی

سلمان ساوجی به علت پیوستگی با شیخ حسن جلایر، که نظر موافقی نسبت به شیخ حسن چوپانی نداشته است، در این مورد اشعار طنزآمیزی دارد^{۱۸}.

به دنبال این واقعه سلیمان خان و امرای او اموال شیخ حسن چوپانی را تاراج کردند و نشان دادند که شایسته جانشینی او نیستند. ستیزه جویی و انحصار طلبی در دربار چوپانیان آغاز شد و سلیمان خان به امیر یاغی باستی (عموی شیخ حسن چوپانی) و امیر اشرف برادر او که

۱۵- رك ، تاريخ آل چوپان ، ص ۲۶۹

۱۶- رك ، Anadolu'da Mogollar , Ankara 1970 F - sumer . صص ۱۱۴ - ۱۰۱

۱۷- ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو، ص ۱۶۹؛ سمرقندی، عبدالرزاق، مطلع السعدین مجمع بحرین کتابخانه ملی، تهران شماره ۳۰۱۱، ص ۳۷؛ تاریخ شیخ اویس، ص ۱۷۰

۱۸- ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار در آخر رجب افتاد اتفاق حسن

زنی چگونه زنی، خیر خیرات حسان بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن

گرفت و محکم و تابمرد و برفت زهی خجسته زن خا. . دارو مرد افکن

در دیوان سلمان ساوجی این اشعار را نیافتم در تواریخ: حبیب السیر در جلد سوم ص ۱۳۱ و در مطلع السعدین، ص ۳۰؛ ذیل جامع التواریخ، ص ۱۷۰، لب التواریخ، یحیی عبداللطیف، افست سنگی، بنیاد، گویا، تهران ۱۳۶۳ ص ۲۱۸، با اختلاف در کلمات مصرع اول از بیت دوم، آمده است.

در حدود فارس بودند پیغام داد و ایشان را به تبریز دعوت کرد تا اداره امور را به دست گیرند. پیش از آن که به جریانات سیاسی بعد از شیخ حسن چوپانی بپردازیم در پی به صفات و شخصیت سیاسی او نظری افکنده ایم.

صفات و شخصیت سیاسی شیخ حسن چوپانی

شیخ حسن چوپانی امیری جسور و دلاور و با هیبت و کاردان بود، لیاقت و کاردانی او از کارهایی که انجام داده بخوبی استنباط می شود. در مدت زمانی اندک و دور از انتظار آن چنان قدرت و نیرویی بوجود آورد که در آن عصر کم نظیر بود و از گمنامی خود را به اوج شهرت رسانید. و سرکشان و امرای نامی رقیب و معاصر خود چون امیر شیخ حسن جلایر، حاجی طغای، طغای تیمور و سایر نام آوران دوران را به گوشه عزلت نشانید و سلاطین معتبر زمان چون الملك الناصر حاکم مصر را نگران ساخت.

در صحنه نبرد چون کارش با شمشیر پیش نمی رفت به حیل متوسل می شد، در حيله گری و فریب کاری دست بالایی داشت و در امور نظامی ورزیده بود. او روی هم رفته دین دار و متعصب بود^{۱۹} ولی نسبت به اطرافیان بی مرحمت و اعتماد بود و همین امر مانع پیشرفت کارهایش می شد.

امیر شیخ حسن چوپانی برای اینکه به امارت خود مشروعیت بدهد و حکومت خود را ادامه حکومت ایلخانی قلمداد کند نخست از نفوذ و شهرت پدرش تیمورتاش و بعد از وراثت ساتی بیگ، و به دنبال آن از وراثت ساختگی سلیمان خان استفاده کرد. «ابن بزاز اردبیلی» نایب مطلق او را در کارهای نظامی و اداری شخصی به نام عبدال بایان چارشلی معرفی کرده است^{۲۰}. اما بیشتر اطرافیان او را چوپانیان تشکیل می دادند.

مدت حکومت او پنج سال و هفت ماه بود (۷۳۹ تا ۷۴۴)^{۲۱}. اما در همین مدت کوتاه گستره فراخی از سرزمینهای ایران و آسیای صغیر را زیر سلطه در آورد، آذربایجان، آران، گرجستان، شرق و جنوب شرقی سرزمین آسیای صغیر تا مرکز آناتولی، مرکز و جنوب ایران

۱۹- رك- ذیل جامع التواریخ، ص ۱۷۰

۲۰- رك- درویش ابن بزاز اردبیلی، صفوة الصفا، چاپ سنگی دهلی، ص ۱۲۵

۲۱- رك، فصیحی خوانی، فصیح الدین احمد بن محمد مجمل فصیحی، محمود فرخ، مشهد

را ، مانند اصفهان که در دست برادرش امیر اشرف بود و فارس که در دست عموزاده اش امیر حسین بود ، نیز صاحب شد و اقتدارش تا سواحل خلیج فارس رسید و چون زمانی امیر مبارزالدین حاکم آل مظفر از طرف امیر پیر حسین به حکومت کرمان منصوب شد ، در واقع کرمان نیز تابعیت امیر شیخ حسن چوپانی را گردن نهاد و در نتیجه مرزهای مملکت او نیمی از متصرفات ابوسعید را در بر می گرفت .

مرکز حکومت امیر شیخ حسن چوپانی تبریز بود . وی در آن شهر بناهای نسبتاً عالی و مجلل ساخت^{۲۲} و مسجدی مشهور به « استاد و شاگرد » بنا کرد که هنوز هم پا برجاست^{۲۳} .

شیخ حسن چوپانی بیش از بیست و هفت سال نداشت که از دنیا رفت ، تولد او مصادف با سال جلوس ابوسعید بر تخت ایلخانی (۷۱۶ هـ) و شعور و درایت او نسبت به سنش در خور توجه بود .

۲۲- رک - تاریخ آل چوپان ، ص ۳۳۰ - ۳۳۴

۲۳- ذیل جامع التواریخ . ص ۱۶۶ ؛ رک - نخجوانی (حاج حسین) « تاریخچه مسجد استاد و شاگرد » نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، شماره ۳ ، سال هشتم (پائیز ۱۳۳۵) ، ص ۲۶۳

ملك اشرف چوپانی ۷۵۸ - ۷۴۴

امیر ملک اشرف فرزند تیمورتاش و برادر امیر شیخ حسن چوپانی است که بعد از قتل برادرش شیخ حسن به جای او نشست و چهارده سال در غرب و شمال غرب ایران حکومت راند. وی پیش از آن که به این مقام برسد در خدمت پدر و برادرش مسایل سیاسی و نظامی را تجربه کرده بود^۱

ملک اشرف و امیر یاغی باستی در صدد محاصره شیراز بودند که خبر قتل شیخ حسن را شنیدند و از طرف سلیمان خان به آذربایجان فرا خوانده شدند، زیرا بعد از قتل امیر شیخ حسن چوپانی، سلیمان خان مقام امیرالامرائی را به عهده امیر یعقوب شاه قرار داده بود. اما امیر یعقوب خود در مقابل سلیمان خان قد علم کرده بود و با او طریق موافقت نمی پیمود و سلیمان خان امید داشت که بتواند به کمک امیر ملک اشرف و یاغی باستی خود را از خطر برهاند.

ملک اشرف و یاغی باستی پس از دریافت خبر واقعه شیخ حسن چوپانی آمدن به تبریز را بر سایر مسائل ترجیح دادند و با وجود فصل زمستان و سختی راهها خود را به سلطانیه رسانیدند و در نوروز سال ۷۴۴ وارد شهر شدند. مقارن ورود آنان به تبریز حاکم مراغه و نخجوان نیز بدانها پیوست، اما تبریزیان به طرفداران ملک اشرف روی خوش نشان ندادند، در نتیجه چند روز اول ورود آنان با جنگ و قتل و خونریزی گذشت^۲. ملک اشرف و همراهان او در شب غازان قرار گرفتند تا این که امیر سیورغان بن امیر چوپان که به حکم امیر شیخ حسن چوپانی در قراحصار روم زندانی بود با دست یابی به خزاین امیر شیخ حسن چوپانی به آنان پیوست، ملک اشرف برای استقبال از او از شهر خارج شد و در دامنه قراداغ اجتماعی از نزدیکان خویش تشکیل داد و برای فراهم کردن سلطنت جدید با ایشان به مشاوری پرداخت.

۱- برای شناخت کامل ملک اشرف و کارهای نظامی و سیاسی او، رک- تاریخ آل چوپان، صص

۳۷۹ تا ۲۹۱

۲- تاریخ شیخ اویس، صص ۱۷۰، ۱۷۱؛ ذیل جامع التواریخ، صص ۱۷۴؛ روضة الصعا، ج ۵، صص ۵۵۷

و این خبر برای سلیمان خان که در قرا باغ ساکن بود بسیار نگران کننده بود. سلیمان خان که از کرده خود پشیمان شده بود نخست به دیار بکر و سپس به بغداد گریخت تا از شیخ حسن جلایری کمک بگیرد اما اطرافیان سلیمان خان، از آن جمله حاجی حمزه وزیر او، و لمیر محمد علیشاهی و خواجه عمادالدین سراوی که سمت مستوفی الممالک را داشت، به اردوی ملک اشرف و یاغی باستی و سیورغان پیوستند^۳. در آن حال از خواجه عمادالدین سراوی سوء نیتی ظاهر شد؛ از قرار معلوم او مأموریت داشت تا با ایجاد تفرقه میان متحدین ملک اشرف آنان را به جان هم بیندازد، ولی توطئه او بزودی کشف شد و به دست ملک اشرف به قتل رسید^۴.

نتیجهٔ اجتماع آنان عاقبت این شد که قلمرو امیر شیخ حسن را به صورت زیر میان خود تقسیم کنند:

- ۱- از تبریز تا سلطانیه از آن امیر سیورغان.
 - ۲- از مرند تا نخجوان و چندان که بگشاید از آن ملک اشرف باشد.
 - ۳- گرجستان از آن یاغی باستی باشد و کارها را مشترکاً انجام دهند.
- اما این تقسیم قدرت صورت عملی به خود نگرفت و هریک از امرای فوق الذکر ترجیح دادند که در تبریز باشند و به حل و فصل امور مردم پردازند، حوادث روزمره نشان می داد که مردم به سیورغان و یاغی باستی بیش از ملک اشرف توجه دارند، ملک اشرف از این امر مکدر شد، تا اینکه در بین آنان کدورت ظاهر گشت. ملک اشرف به یاغی باستی و سیورغان پیشنهاد نمود به جانب سهند کوچ کنند، و چون از آنان تعلل دید خود به جانب سهند کوچید. در این ضمن یاغی باستی و سیورغان نیز مخفیانه راهی خوی شدند، سلیمان خان هم با شیخ حسن جلایری به صحنه آمدند، بارتلد اشپولر عامل این ناهماهنگی ها را تحریکات امیر شیخ حسن جلایر می داند^۵. برخوردی که بین این امرای و وقوع پیوست سبب هزیمت سیورغان و یاغی باستی شد ولی برای ملک اشرف نیز چندان پیروزی به بار نیاورد و او در این فکر افتاد که مانند پیشینیان خود فردی را به ایلهخانی بنشانند و حکومت خویش را مشروع جلوه دهد.

۳- ذیل جامع التواریخ، ص ۱۷۵؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۵۸۸

۴- ذیل جامع التواریخ، ص ۱۷۴؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۵۸۸؛ تاریخ شیخ اویس ص ۱۷۰

۵- اشپولر، بارتلد، مغولهای ایران، ترجمه میرآفتاب، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸، چاپ سوم ص ۱۶۲.

انوشیروان پادشاه خوانده امیر ملک اشرف (۷۵۸ - ۷۴۵)

ملک اشرف چون دریافت که مقاصد سیاسی خود را به دست بستگان خویش نمی تواند جامه عمل پوشاند شخصی به نام «انوشیروان» را که فردی قبیحاتی و از نسل کاویان^۶ بود به ایلخانی برگزید و بر تخت نشاند و خطبه و سکه به نام او کرد و در منطقه آران و آذربایجان رایت استقلال برافراشت، و برای دفع مدعیان خود، از آن جمله سیورغان و یاغی باستی، عازم گنجه شد. سیورغان با سلیمان خان و ساتی بیگ قرار نهاده بودند که به سوی سرزمین روم بگریزند و به امیر ارته توسل جویند. پس از اندک زمانی سیورغان به امیر شیخ حسن جلایری روی آورد و به بغداد رفت. امیر شیخ حسن جلایری خواست از وجود او بر ضد امیر ملک اشرف استفاده کند اما از وجود وی احساس خطر کرد و امکان قتل او را فراهم آورد.^۷

در جریان این وقایع امیر یاغی باستی به ملک اشرف روی آورد و ملک اشرف با تفوق بر مدعیان روی به تبریز نهاد، محمد علیشاهی هم که قبلاً وزارت سلیمان خان را به عهده داشت به او روی آورد.

در دولت ملک اشرف انوشیروان عنوان پادشاهی، محمدی عنوان امیرالامرائی و محمد علیشاهی عنوان وزارت داشتند، ولی همه اینها در اصل تحت اراده ملک اشرف بودند. بدین سان ملک اشرف به عنوان حمایت از سلطنت دست نشانده اش به سال ۷۴۵ بدون رقیب بر ملک مسلط شد و از این تاریخ با پایتخت قرار دادن تبریز به گسترش قلمرو خویش پرداخت و در اندیشه تصرف شیروان و بغداد برآمد.

مجادلات ملک اشرف

اولین لشکرکشی ملک اشرف پس از استقرار در آذربایجان به سوی شیروان و شماخی بود. با وجود این که کاووس بن کیقباد حاکم شیروان و شماخی برای عرض تهنیت به نزد ملک اشرف آمد، ملک اشرف از او استقبال نمود اما هر روز رفتاری که از ملک اشرف سر می زد بر رعب و وحشت امیر کاووس می افزود، تا این که مخفیانه از پیش ملک اشرف فرار کرد و

۶- روضة الصفا، ج ۵، صص ۵۵۹؛ ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو، ص ۱۷۴

۷- تاریخ شیخ اویس، ص ۱۷۱؛ ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو، ص ۱۷۴؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۵۵۹؛ مجمل فصیحی، ص ۶۹.

به سرزمین خود رفت. به دنبال این واقعه ملک اشرف با فرستادن خلعتهایی برای کاووس و پدرش از خواهر کاووس خواستگاری نمود، و چون جواب نا صواب شنید بهانه ای برای حمله به آن سرزمین به دست آورد. اما نا بسامانیهای داخلی تبریز عجله او را از این اندیشه بازداشت تا این که و با و قحطی سال ۷۴۷ پیش آمد و وی ناچار شد تا با کاووس مصالحه کند^۸.

دومین طرف مجادله ملک اشرف امیر شیخ حسن بزرگ جلایری بود که در بغداد حکومت داشت. ملک اشرف برای تصرف بغداد عازم آن دیار شد. وی خیال می کرد که بغدادیان از او استقبال خواهند کرد؛ ولی امیر شیخ حسن بزرگ در پشت دیوارهای بغداد به تحصن نشست و ملک اشرف بغداد را به محاصره گرفت، اما موفق به گشودن آن نشد. و کار به شکست انجامید تاوان این عدم پیروزی را هم آذربایجانیها دادند^۹.

سومین لشکر کشی ملک اشرف به سوی اصفهان صورت گرفت. این شهر در تصرف امیر شیخ ابواسحق از خاندان اینجو بود، ملک اشرف با صدهزار سوار اصفهان را به محاصره گرفت؛ ولی پایداری مردم اصفهان مانع از ورود او به شهر شد. بعد از دوماه محاصره اصفهانها حاضر شدند تا با دادن مال، جان خود را خریداری کنند و خطبه به نام انوشیروان بخوانند و سکه به نام او بزنند^{۱۰}.

سیاست داخلی ملک اشرف

ملک اشرف علاقه زاید الوصفی به جمع آوری ثروت و ترتیب خزاین پیدا کرد و دست تعدی به مال مردم گشود و در این خصوص دوست و دشمن برای او فرق نمی کرد. از آن جمله خواجه عبدالحی وزیر خود را زندانی کرد و سیصد هزار دینار زر از او گرفت. در ضمن عدالتخانه ای برقرار کرد و زنجیر عدالت بر آن آویخت و اعلام نمود که علاقه مند است تا با مردم به عدالت رفتار نماید. او نظام الدین غوری را که از اجله علمای عصر بود گواه گرفت که هرگز از جاده عدالت منحرف نخواهد شد، و از جهانگیری به جهانداری خواهد پرداخت. بنابراین در ربع رشیدی مسکن اختیار کرد و علما و قضات و تجار و طبقات متمول را وادار نمود

۸- ذیل جامع التواریخ، ص ۱۷۸؛ تاریخ شیخ اویس، ص ۱۷۲

۹- ذیل جامع التواریخ، ص ۱۷۹؛ مطلع السعدین، ص ۳۵؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۵۶۳

۱۰- تاریخ شیخ اویس، ص ۱۷۴؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۵۶۳

تا خانه های خود را به ربع رشیدی انتقال دهند و نیز خانه های نو بسازند در نتیجه ربع رشیدی دارای خانه ها و ساختمانهای جدید، از جمله مغازه، مسافرخانه، حمام، مدرسه و تأسیسات رفاهی گردید و انبوهی از مردم در آن جا گرد آمدند.

با این همه وی برای خود خانه محقری اختیار نمود و به سادگی روی آورد و در خوردن و آشامیدن نیز بسیار احتیاط و امساک کرد، و تا سال ۷۵۷ از آن جا پای بیرون نگذاشت. وی در اثر وحشتی که از اطرافیان خود داشت بیشتر امرای خویش را به حبس و تبعید می فرستاد، خزاین بسیاری از جواهر و زر و سیم و اجناس نیز گرد آورد و از هر کجا و از هر که سراغ اشیاء قیمتی داشت به خزانه می آورد؛ ظلم و بدبینی او روز بروز دامنگیر مردم می شد. سرانجام مردم از تحمل بار ظلم وی به تنگ آمدند و همراه علما و فضلاء زمان جلای وطن اختیار کردند و به نقاط مختلف پناه بردند. از آن جمله، خواجه شیخ کججی به شیراز، خواجه صدرالدین اردبیلی به گیلان و قاضی محی الدین بردعی به سرای جیق مرکز دشت قیچاق رفتند تا از کانون تعدی و ظلم دور باشند و هم آوازه ظلم او را به جهانپیان برسانند^{۱۱} این همه سبب شد که اعتماد عمومی از او سلب شود و برخلاف انتظارش دشمنان داخلی و خارجی بر ضد وی بسیج شوند و اسباب سقوطش را فراهم آوردند.

عموم مورخان ملک اشرف را امیری ظالم، بی تدبیر، حسود و تنگ نظر نوشته و گفته اند که او توان مملکتداری نداشت و در مدت حکومت چهارده ساله وی (۷۴۴ تا ۷۵۸) مردم آذربایجان هرگز روی آسایش ندیدند.

حدود قلمرو اشرف با این که شامل آذربایجان، اران، عراق عجم، کردستان و قسمتی از گرجستان با وسعتی بسیار می شد، فاقد مدیریت درست بود. کشتن افراد و ضبط اموال و شکنجه و آزار مردم سیاست رایج او بود. خزاین وی مملو از سکه های زر و سیم و اجناس ذی قیمت بود، در صورتی که مردم به نان جوین محتاج بودند. آخر الامر نیز این خزاین نصیب بیگانگان گردید، شاعری در حق او چنین گفته است:

دیدید که چه کرد اشرف خر او مظلومه برد و بیگری زر

ملک اشرف پنجاه هزار سوار آماده در اختیار داشت. در کنار این سواران تعدادی پیاده نیز در خدمت او بودند؛ این سپاه از ملیتهای مختلفی چون ترك، تاجیک، گرجی، حمیری

۱۱- ذیل جامع التواریخ، ص ۱۸۵؛ تاریخ شیخ اویس ۱۷۵؛ رنه گروسه، امپراطوری صحرا نوردان

ترجمه، عبدالحسین میکده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۳، ص ۴۶۵

جانبیکی و رومی تشکیل شده بود. با وجود کثرت نسبی سپاه به فرماندهان آن اعتماد نداشت، شغل‌های کشوری و لشکری دائماً دست به دست می‌گشت، هر هفته یکی عزل و دیگری به جای او منصوب می‌شد. دیگر اقوام خودی و امرای مغول در اطراف او نبودند، آنان تصفیه شده و امرای مملوک و ترک‌های آناتولی جای آنها را گرفته بودند، این سیاست از یک لحاظ سبب طولانی شدن حکومت او و از طرفی سبب از هم پاشیدن نظامیان گردید. سپاهیان غالباً مزدور بودند، حقوق سالیانه آنان را شش ماه به صورت نقدی و شش ماه به صورت برات به شهرها حواله کرد.

ملک اشرف در خصوص سایر ارکان اداری نیز همین سیاست را اعمال می‌کرد، هر سال به بهانه ای عمال خود را پس از گرفتن دارایی‌هایشان عزل و دیگری را بجای آنان نصب می‌کرد. ملک اشرف بظاهر خود را هوادار مظلومان و ستم‌دگان می‌نمود و مانند سلاطین قدیم زنجیر عدالت به قصر خود نصب کرده بود تا هر که را ظلمی رسد به آن دست زند و از ملک اشرف دادخواهی نماید ولی خود هزاران ظلم در حق دیگران روا می‌داشت. مردم از دست عمال او به روحانیان روی آوردند؛ اما طبقه روحانی نیز بر اثر ظلم و تعدی او مهاجرت کردند و برای نابودی وی از بیگانگان استمداد نمودند، حال آنکه اگر ملک اشرف شخص سیاستمداری بود می‌توانست با جانبداری این طبقه به حکومت خود استحکام ببخشد.

ملک اشرف را چندین خزانه بود که به آنها «دولی خانه» گفته می‌شد و تعداد آن را هفده نوشته‌اند که بجز معدودی از بیتکچیان کسی از محل آنان خبر نداشت^{۱۲}. این خزانه‌ها از جواهر و زر و سیم و اجناس بهادار مملو بوده و جایگاه خزاین عمده او قلعه «النجق» و قلعه «سعدآباد» بوده است، که محتویات النجق را چهارصد استر و شتر بزرگ حمل می‌کردند. بقیه در خوی و تبریز و دیگر جایها قرار داشته است.

مرکز حکومت ملک اشرف را در جوار تبریز «ربع رشیدی» تشکیل می‌داد ولی شهرهای نظامی دیگری چون او جان و خوی نیز مورد توجه او بوده است. از پادشاه خوانده او انوشیروان جز نامی در سکه‌ها اثری بر جای نمانده و از عاقبت او نیز خبری در دست نیست.

وزارت ملک اشرف در دست خواجه عبدالحی بود. پس از عزل او خواجه مسعود دامغانی را وزارت داد؛ خزانه داری کل به عهده خواجه ابوبکر پسر خواجه علی‌شاه جیلانی و

صاحب دیوانی در عهده‌خواجه محمود بود.

در ارتباط با سیاست خارجی باید گفت در قسمت غرب قلمرو او در آناتولی امیر ارته با این که استقلال خود را حفظ کرد هرگز از قصد ملک اشرف غافل نبود و در ایمنی به سر نمی‌برد. اشرف در دوره حکومت خود این که رفتارش با ارته دوستانه نبود اما به روش خصمانه نیز متوسل نشد، چنان که روابط او با سلاطین مملوک مصر هم این گونه بود^{۱۳} اما با امرای جلایری و مظفری و طغای تیموریان و قپچاقیان چنان که گذشت هیچگاه رفتاری دوستانه نداشت.

هجوم قپچاقیان به آذربایجان و سقوط دولت ملک اشرف

گفته شد که رفتار خشن و ظالمانه ملک اشرف با مردم آذربایجان سبب مهاجرت بسیاری از مردم این سرزمین، بخصوص علما گردید، علمای مهاجر به هرجا که رفتند از اوضاع نا بسامان آذربایجان سخن گفتند و گرفتاریهای مردم این خطه را تشریح کردند و از اهالی آن مناطق برای رفع ظلم استمداد کردند. از آن جمله قاضی محی‌الدین بردعی چون به سوی دشت قپچاق مهاجرت کرد در آن جا به وعظ و خطا به پرداخت؛ پادشاه دشت قپچاق تحت تأثیر قرار گرفت و رفع ظلم از مسلمانان را بنا به دستورات الهی بر خود واجب دانست و برای جمع‌آوری سپاه و حمله به آذربایجان و برانداختن ملک اشرف مصمم گشت.

در اوایل سال ۷۵۸ سپاه جانی بیگ از آب‌کُر گذشت و وارد قلمرو ملک اشرف شد. ملک اشرف که در ربیع رشیدی به لاک خود فرو رفته و غافل از همه ماجراها بود خطر را زمانی دریافت که کار از کار گذشته بود؛ وی نخست به فکر خزاین خود افتاد که چهارصد قطار شتر حمل آن را کفایت نمی‌کرد^{۱۴}، تا آن همه را به مرند یا خوی انتقال دهد. آنگاه به ترتیب و تدارک سپاه پرداخت، اما سپاهیان او یک دل و یک جهت نبودند و به محض رؤیت طلیعه لشکر جانی بیگ از ایستادگی دست برداشتند و به این فکر افتادند که به قلاع حصین روم (آسیای صغیر) پناهنده شوند، تا اگر کار به مصالحه کشید باز آیند و الا در آن سرزمین بمانند. چون عرصه خالی شد جانی بیگ بسرعت و بدون هیچ معارضی به او جان رسیده

۱۳- السلوک، ج ۲، ص ۸۶۳؛ تاریخ آل چوپان، ص ۳۱۵

۱۴- ذیل جامع التواریخ، ص ۱۸۵

در نتیجه ملک اشرف خود را در محاصره دشمن دید و اطرافیان او گریختند و اموالش به غارت رفت. خود نیز چاره جز این ندید که خویش را به خوی برساند و در پناه شیخ محمد بالغجی، یکی از علمای آن شهر، قرار گیرد^{۱۵}.

اگرچه شیخ محمد بالغجی به ملک اشرف در خانه خود پناه داد، اما این خبر را به اطلاع جانی بیگ هم رسانید. مأموران جانی بیگ به خوی ریختند و اموال او را ضبط کردند و خود او را به تبریز بردند و به دستور جانی بیگ کشتند و مدتها سر او در میدان شهر تبریز بر سر در مسجد مراغه ایها آویخته ماند^{۱۶}.

بدین گونه آخرین امیر بزرگ چوپانیان بر اثر بدرفتاری و بی تدبیری از میان رفت و بازماندگان امیر اشرف به اسارت رفتند.

چوپانیان بعد از قتل ملک اشرف

چون ملک اشرف به دست جانی بیگ به قتل رسید، دختر او (سلطان بخت) و پسرش (تیمورتاش) به عنوان اسیر به قچاق برده شدند و سالها در اسارت از یکها باقی ماندند تا این که بعد از آزادی به خوارزم رفتند و از آن جا متوجه شیراز شدند. ایشان چون از طرف کسی حمایت نشدند به آسیای صغیر رفتند تا در پناه امیر ارته حاکم آن جا باشند، اما حاکم شهر اخلاط آنها را دستگیر کرده و به شیخ اویس جلایر سپرد و تیمورتاش به دست شیخ اویس کشته^{۱۷}؛ با قتل او چراغ دودمان چوپانیان خاموش گشت اما از آن پس از قبیله سولدوز گهگاهی در تاریخ نام برده شده است، چنان که بعدها وارد سپاهیان تیمور شده و در اطراف ساوه زندگی ایلاتی داشته اند^{۱۸}.

آثار مربوط به چوپانیان در ایران

حکومت چوپانیان ادامه حکومت مغول در ایران بود، با این تفاوت که در آن از ثبات

۱۵- ذیل جامع التواریخ، ص ۱۸۹؛ مطلع السعدین، ص ۴۴؛ حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۳۷

۱۶- صفوة الصفا، ج ۵، ص ۳۱۹؛ ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۱۸۸

۱۷- ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۱۹۱

۱۸- شرف الدین علی یزدی، ظفرنامه به تصحیح محمد عباسی، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶ ج ۱، ص ۲۸

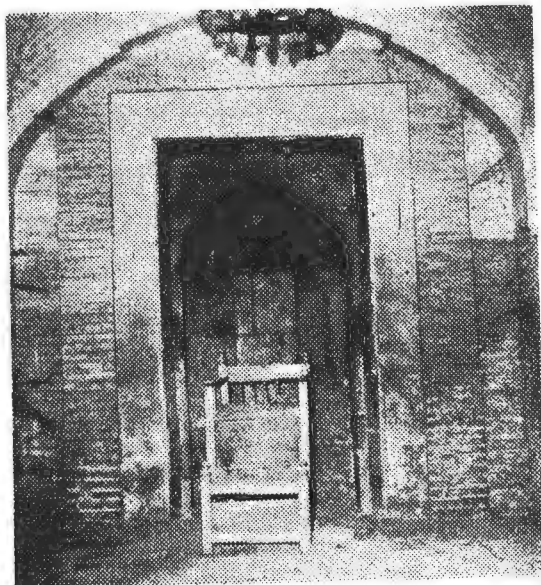
سیاسی خبری نبود و مبارزات قدرت طلبانه اجازه نمی داد تا به اصلاحات داخلی نیز توجه شود. تنها اثری که به چوپانیان مربوط است مسجد «استاد و شاگرد» در تبریز می باشد که هنوز هم برجاست.

این مسجد در محله «مهاد مهین» تبریز قرار دارد، بنای مسجد در سال ۷۴۲ با تمام رسیده است، تمام مسجد و عمارات متعلق به آن را در آن زمان علائیه می گفتند، زیرا امیر شیخ حسن کوچک از طرف پادشاه خوانده اش به علاءالدین ملقب شده بود. مسجد مزبور در زمان خود از بناهای عالی و زیبای شهر تبریز به شمار می رفته است. کتیبه های آن به خط خواجه عبدالله صیرفی، از خطاطان زبردست و مشهور تبریز است، که متأسفانه حوادث روزگار تمام زیباییهای آن را از میان برده است.

مرحوم نخجوانی در وجه تسمیه آن چنین آورده است: «این که این مسجد را استاد و شاگرد می گویند علتش این است که کتیبه های آن را . . . خواجه عبدالله صیرفی استاد بزرگ نوشته و مقداری از کتیبه های طرف شرقی آنرا شاگرد وی نوشته، و بدین جهت این مسجد را استاد و شاگرد می گفتند . . . و این که معروف است این مسجد را یک بنا با یک شاگرد ساخته غلط فاحش است.» ساختمان مسجد و دیوارهای بلند و طاقهای مقرنس آن به شیوه بناهای قدیم معابد و مساجد اوایل اسلام است. احتمال می رود که این مسجد قبل از علاءالدین امیر شیخ حسن بنا شده و مخروبه آن پا بر جا بوده است و او آن را مرمت کرده و بنایی دیگر بر آن افزوده است.



↑ قسمتی از نمای داخلی



↑ صحن جنوبی
محراب جدید با منبر



عکس مسجد از حیاط داخلی

شاه نشینها و رواقها و راه روهای آن به شکل روضات متبرکه عتبات عالیات ساخته شده، گنبد بلند بالای آن نمونه صنعت بارز هنر معماران و مهندسان قرن هشتم است. این مسجد صحن بسیار وسیع و حوض بزرگی در وسط داشته که اکنون از میان رفته است. بخشی از صحن وسیع آن را در سال ۱۳۱۳ تبدیل به مدرسه کرده اند و در دوره های مختلف، بخصوص در دوره قاجار به دست اشخاص خیر و نیکوکار تعمیر و بازسازی شده است، که شرح آن در کتاب زین المعابد فی فضیلة المساجد آمده است^{۱۹}



تبریز - مسجد استاد و شاگرد*

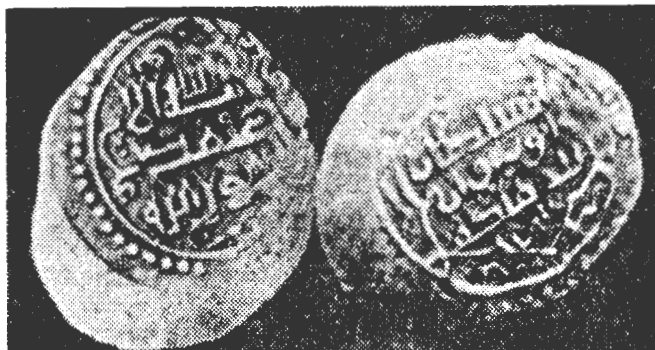
۱۹- محمد علی قزاجه داغی- زین المعابد فی فضیلة المساجد، نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی.

* - از کتاب تاریخ آل چوپان، ابوالفضل نبی. تهران ۱۳۵۲.

نگرش تحلیلی به دولت چوپانیان

دولت چوپانیان با یک دسیسه سیاسی روی کار آمد. بنیانگذار آن امیر شیخ حسن از اوضاع آشفته سیاسی وقت بهره جست و برای رسیدن به اهداف شخصی خود و دور کردن رقبای خویش از صحنه سیالی دیدیم که به چه کارهایی دست یازید که در تاریخ کمتر سابقه داشته است و اعمال سیاست توسل به تزویر و حیل را در افراد ماجراجوی زمان به وضوح نشان داد. از نام و شهرت پیشینیان بهره جستن و بعد برای رسیدن به اغراض خویش به هر تزویری توسل جستن از سیاستهای معمول عصر بود منتهی در شیخ حسن چوپانی بیشتر از دیگران به کار گرفته شد اما این سیاست او عاقبت به خیزش جز این که او را در میان مردم به اعتبار و بی اعتماد نمود، او گرچه با اعمال دسیسه سوار بر امور کشت اما هیچ برنامه ای برای کشورداری نداشت او نمی خواست یک حاکم دلسوز و مدیر و مدبر برای مردم خود باشد بلکه او می خواست برای خود قدرت و نفوذ پیدا کند رفتار او در واقع رفتار اغلب زمامداران آن دوره بوده است. ملک اشرف نیز که به جای او نشست جز جمع کردن ثروت و توسعه قدرت اندیشه دیگری نداشت. برنامه کار او بهانه جوئی جهت غارت اموال مردم و مصادره آن و اشاعه ظلم و ستم و ایجاد فضای رعب و خفقان بود روز به روز بر تعدی و قساوت خود می افزود و سبب تنفر مردم از خود می شد، افت اقتصادی فقر عمومی و توسعه امراض مهلک از پی آمدهای حکومت آن بود که زمینه را برای دخالت دسته ای دیگر از بیگانگان در سرزمین ما به وجود آورد.

سکه زمان انوشیروان



روی سکه وسط : سلطان انوشیروان خلداله ملکه

حاشیه : ناخوانا

پشت سکه وسط : لاله الاله - محمد رسول الله

حاشیه : ابوبکر عمر عثمان علی

جنس : نقره

سکه زمان ساتی بیگ



روی سکه وسط ؛ السلطانہ العادلہ ساتی بیگ خان خلداله ملکہ سنہ تسع . . .

(حتماً ۷۳۹) تبریز

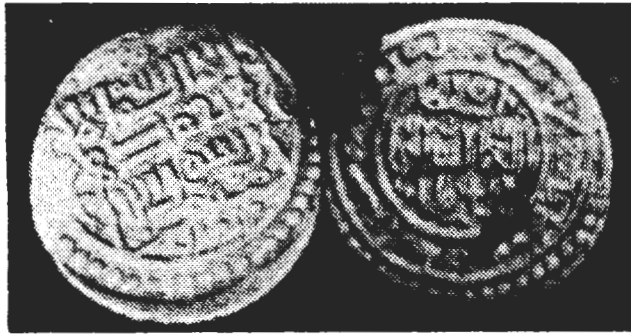
حاشیه : زنجیره

پشت سکه داخل دایره : لاله الاله

مابین برگهای گل چهار دایره : محمد امان رسول الله

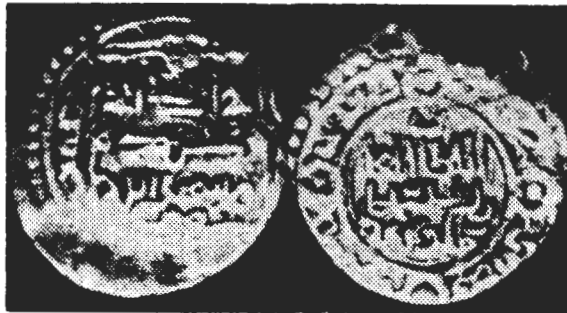
حاشیه بین گل چهار پر و لبه سکه : ابوبکر عمر عثمان علی

سکه زمان سلیمان خان



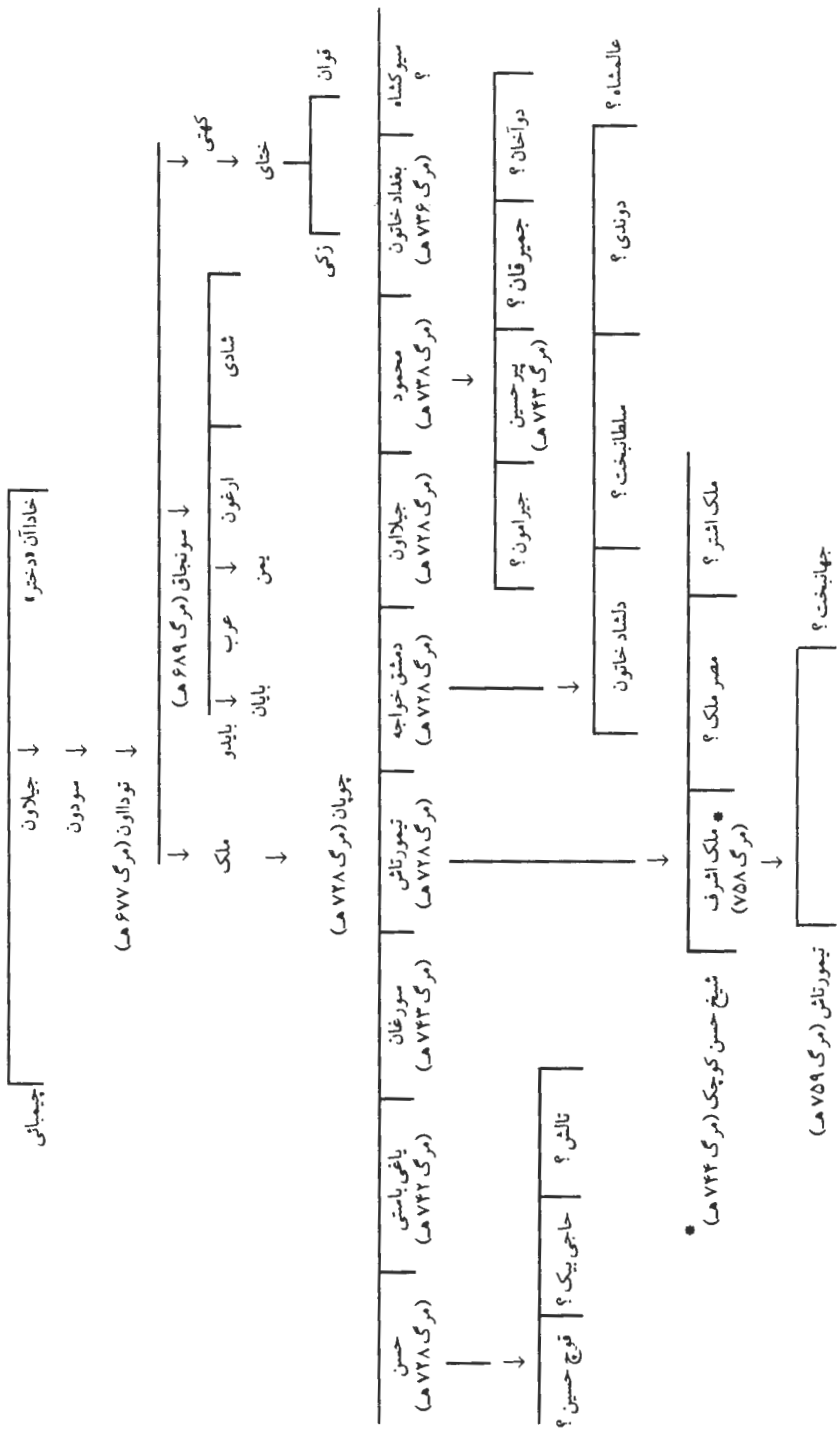
روی سکه : السلطان العادل سلیمان خان خلد ملکہ
 حاشیہ : کاشان فی ثلاث و اربعین و سبعمائہ ۷۳۱
 پشت سکہ وسط : لا الہ الا اللہ - محمد رسول اللہ
 حاشیہ : ابوبکر عمر عثمان علی
 جنس نقرہ

سکه زمان سلیمان خان



روی سکہ داخل دایرہ : السلطان العادل سلیمان خان خلد ملکہ
 حاشیہ از پائین بر است : ضرب بانہ فی سنہ اربعین و سبعمائہ ۷۴۰
 پشت سکہ داخل مربع وسط : لا الہ الا اللہ - محمد رسول اللہ
 حاشیہ از بالا : ابوبکر عمر عثمان علی
 جنس نقرہ

美言集



اسامی که در مقابل آنها علامت ستاره خورده است به حکومت رسیده‌اند.

۴ تاریخ آل جلایر (ایلکانیان)

یکی دیگر از سلسله‌های کوچک و کم دوامی که در دوران به اصطلاح فترت، یعنی بعد از درگذشت ابوسعید آخرین ایلخان مغولی ایران تا تسلط تیموریان بر ایران، در صحنه سیاسی کشور ایران ما ظاهر شد سلسله جلایریان یا ایلکانیان است.

بنیان این سلسله از اولاد سرداران و سپاهیان و رؤسای طوایف مغولی بودند که در حملات چنگیز به ایران آمده و در دستگاه نظامی و اداری چنگیز و جانشینان او یعنی ایلخانان دارای مناصب و مشاغل بودند و اغلب ریاست ایل خود را نیز بر عهده داشتند. بعد از مرگ ابوسعید، که هریک از امرای مغولی در گوشه‌ای از این سرزمین ادعای حکومت کردند، شیخ حسن نامی که جزو سرداران دوره ابوسعید و در ضمن پسر عمه او نیز بود در صدد به دست آوردن قدرت و تشکیل سلطنت برای خود برآمد. درست در زمانی که چوپانیان در آذربایجان و مظفریان (آل مظفر) در جنوب و طغا تیموریان در شمال خراسان و سر به داران در غرب آن منطقه حکومت بهم رسانیده بودند شیخ حسن نیز که بعداً بنیانگذار سلسله جلایریان و یا ایلکانیان گشت، در شرق سرزمین ترکیه امروزی و شمال و مرکز عراق به عنوان ادامه دهنده حکومت اخلاف چنگیز در ایران به فعالیتهای سیاسی پرداخت. او نخست با سلسله چوپانیان در افتاد، و چون در رأس حکومت چوپانیان نیز فردی همنام او قرار داشت، مورخان برای

تفکیک این دو شخصیت از یکدیگر، رهبر چوپانیان را «شیخ حسن کوچک» و رهبر جلایریان را شیخ حسن بزرگ» نامیده اند.

مرکز حکومت جلایریان بغداد و قلمرو اصلی آنها عراق عرب بود. اما به سبب مجادله با سلسله های مجاور خود، بخصوص بعد از برافتادن حکومت چوپانیان، تبریز هم زمانی پایتخت دوم آنان به حساب می آمد.

از جلایریان هشت تن به حکومت رسیدند که چهار نفر آنان یعنی: شیخ حسن بزرگ، سلطان اویس، سلطان حسین و سلطان احمد نسبت به دیگران از اعتبار بیشتری برخوردارند. این سلسله نیز بعد از نزاع خانوادگی و شرکت در جنگهای داخلی ایران خود را ضعیف کرد و مانند سایر سلسله های مجاور و معاصر خود آخر الامر به دست تیمور کورکانی از میان رفت. مشروح احوال این خاندان در پی خواهد آمد.

اصل و نسب جلایریان

جلایریان از اقوام مغولند مسکن آنان نیز در کنار رودخانه اُن از شعبات رودخانه ابری تیش بوده است و بنا بر روایت خواجه رشیدالدین فضل الله به ده شعبه بزرگ تقسیم می شده اند تا این که با قدرت یابی چنگیزخان مانند سایر اقوام مغولستان تبعیت او را قبول کرده اند^۱. چنگیزخان فرماندهی این قوم را به یکی از افراد سرشناس آن به نام «موقلی کویانگ»، که فردی لایق و جنگجو بود سپرد. تعداد افراد زیر فرماندهی او بالغ بر سه هزار نفر می شده است.

پسران و اولاد موقلی کویانگ مانند **بوغول کویانگ** و **هنتون نویان** از امرای معروف اوکتای قاآن و قوبیلای قاآن بودند که جانشینی پدر را بر عهده داشتند.

از امرای دیگر قوم جلایر **قدان** نامی است که ملازمت چنگیزخان را عهده دار بود، و پسری به نام **ایلوکه** داشت که مربی اوکتای قاآن شد پسر ایلوکه با نام **دانشمند** معروف است که از طرف اوکتای قاآن به جانب آباخان آمده است.

در حمله چنگیز به ایران، و به دنبال آن در لشکرکشی هلاکو خان، عده ای از امرای نظامی قوم جلایر نیز چون **آروق** و **بوقا** و **بورکه** شرکت داشتند. از سرداران معروف هلاکو خان

۱- رشیدالدین فضل الله (خواجه) - جامع التواریخ، به تصحیح بهمن کریمی، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۱، ج ۱ صص ۷۷۳ - ۱۷۶ - ۱۷۵.

ایلکای نویان است، که این قبیله را به نام او می شناسند و اولاد او خدماتی برای ایلخانان ایران انجام دادند. از آن جمله طوغان بوقاست که از طرف آباقاخان به حکومت آسیای صغیر منصوب شد و در جنگ با بیوس حاکم مملوک مصر به قتل رسید (۶۶۴ سال) پس از وی برادر و فرزندش حکومت قونیه را در اختیار داشته اند.

آق بولا در این طایفه به طرفداری احمد تکودار، دومین ایلخان مغولی ایران برخاست و چندی فرماندهی سرزمین روم (آسیای صغیر) را داشت، وی در زمان ارغون و گیخاتو نیز دارای مقام و مرتبتی بوده و در بیشتر ماجراهای سیاسی آن عصر شرکت داشته است و از زمان همو بود که طایفه جلایر شهرت و اهمیتی یافت.

آق بوقا سه پسر به نامهای **حسین**، **موسائیل** و **ادونجی** داشت.

امیر حسین از امرای بزرگ اولجایتو و ابوسعید به شمار می رفت و پس از وصلت با دختر ارغون خان عنوان کورکان یافت و در وقایع عمده زمان اولجایتو و ابوسعید در صف طرفداران ایشان قرار گرفت. بعد از مرگ وی پسرش شیخ حسن بر جایگاه او تکیه زد.

سرگذشت امیر شیخ حسن - او از امرای با نفوذ دربار ابوسعید و داماد امیر چوپان، امیرالامرای وقت، بود. ابوسعید به زن او، بغداد خاتون، علاقه مند گردید و خواستار آن شد که امیر شیخ حسن وی را طلاق دهد و به حرم سلطان بفرستد. وی از امیر چوپان نیز خواست که با این امر موافقت نماید، و چنان که می دانیم امیر چوپان با این امر مخالفت کرد و میان او و ابوسعید دشمنی پیدا شد و همین امر سبب نابودی امیر چوپان و خاندان او شد^۲.

چون امیر چوپان از میان رفت (۷۲۸ هـ) ابوسعید امیر شیخ حسن را وادار کرد تا بغداد خاتون را طلاق دهد. امیر شیخ حسن نیز چاره ای جز تسلیم نداشت. در آن زمان حکومت آذربایجان و اران و موغان و شیروان را امیر شیخ حسن در اختیار داشت. بعدها او را متهم کردند که با بغداد خاتون ارتباط دارد. در نتیجه ابوسعید او را در قلعه **کهاغ**، یکی از قلاع آسیای صغیر، در نزدیکی ارزنجان زندانی کرد. اما بعد که معلوم شد این امر حقیقت نداشته است ابوسعید او را به حکومت آسیای صغیر منصوب کرد. و شیخ حسن تا مرگ ابوسعید، یعنی تا سال ۷۳۶ ق، در آسیای صغیر باقی ماند.

۲- رک- نبی، ابوالفضل، تاریخ آل چوپان، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۳۹ و فصل اول همین کتاب

عواملی که سبب به قدرت رسیدن جلایریان شد

چون ابوسعید آخرین ایلخان مغول درگذشت آتش هرج و مرج در قلمرو حکومتی او بخصوص در آذربایجان شعله ور شد. اقوام مغولی؛ **اویرات**، **جلایر**، **اویغور** و **سولدوز**، که در آذربایجان و عراق و آسیای صغیر (ترکیه) سکنی داشتند، و امرای هریک از آنان از سالها قبل در دستگاه ایلخانان صاحب منصب و مقامی شده بودند، چون عرصه را از وجود وارث قانونی خالی دیدند در خیال کسب قدرت و اختصاص حکومت به خویش افتادند. از آن جمله بودند:

۱- امیر علی پادشاه امیر قوم اویرات.

۲- شیخ حسن جلایر پسر عمه ابوسعید سرکرده قوم جلایر.

۳- دمیر تاش (تیمور تاش) نوه امیر چویان و سر دسته قوم سولدوز.

۴- امیر ارته از سرداران قوم اویغور.

۵- و چند طایفه کوچک و بزرگ در نقاط دیگر.

در این میان بعد از درگذشت ابوسعید وزیر او خواجه غیاث الدین محمد رشیدی، **آرپاگان** نامی را، که یکی از نوادگان چنگیز پسر تولی بود، در اجرای وصایای ابوسعید در قراباغ به خانی نشانده^۳.

آرپاگان در آغاز زمامداریش بغداد خاتون را به اتهام مسموم ساختن ابوسعید، و ملک شرف الدین محمد شاه اینجو را به اتهام مخالفت با ایلخانی خود به قتل رسانید^۴. از جمله کارهای آرپاگان انتصاب امیر شیخ حسن جلایر به فرماندهی کل قوای طرفدار خویش بود^۵. او امرایی را هم که در اواخر زندگانی ابوسعید زندانی شده بودند آزاد ساخت.

در این زمان علی پادشاه، سرکرده قوم اویرات و دائی ابوسعید که در دیار بکر اقامت داشت، با خانی آرپاگان مخالفت نمود و موسی نامی را از نوادگان هولاکو خان به خانی

۳- رك، حافظ ابرو (شهاب الدین عبدالله)، ذیل جامع التواریخ رشیدی، به تصحیح خانبا با بیانی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۴۵؛ شبانکاره ای، محمدبن علی، مجمع الانساب، نسخه خطی، کتابخانه ینی جامع، شماره ۹۰۹، ص ۴۰۶، استانبول؛ ابوبکر القبطی هروی، تاریخ شیخ اویس، چاپ افست و ترجمه انگلیسی، و. ب. وان لون، لاهه ۱۹۶۶، ص ۵۸.

۴- ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۱۴۷؛ تاریخ شیخ اویس، ص ۱۵۹.

۵- تاریخ شیخ اویس، ص ۱۴۹، به نوشته این مورخ از قرار معلوم این انتصاب غیابی بوده است.

برگزیده و از مخالفان آریاگان قشونی فراهم آورد و روی به آذربایجان نهاد. و بنابر نوشته المقریزی از ملک ناصر سلطان مصر نیز کمک گرفت.^۶

در جنگی که میان طرفداران آریاخان و امیر علی پادشاه در کنار رودخانه جغتوی در آذربایجان به تاریخ ۲۷ رمضان سال ۷۳۶ واقع شد، آریاخان شکست خورد و موسی خان، برگزیده امیر علی پادشاه، پیروز شد. امیر سیورغان پسر امیر چوپان که فرماندهی سپاه آریاخان را بر عهده داشت به گرجستان فرار کرد. هنوز چند صباحی از استقرار موسی خان بر تخت ایلخانی در تبریز نگذشته بود که شیخ حسن جلایر وارد صحنه سیاسی شد.

امیر شیخ حسن جلایری در صحنه مبارزات سیاسی

امیر شیخ حسن جلایر از طرف ابوسعید حاکم آسیای صغیر (روم) بود، اما اوضاع حاکم بر پایتخت ایلخانی را تحت نظر داشت و آریاخان او را فرمانده کل نیرو قرار داده بود. از یک سو قتل بغدادخاتون به دست آریاخان داغی بر دل شیخ حسن نهاده بود و از سوی دیگر وی نمی خواست پیمان مودت خود را با امیر علی پادشاه، که از سالها پیش بسته شده بود، بهم زند.^۷ ولی تغییر رفتار امیر علی پادشاه نسبت به شیخ حسن و تحریک حاجی طغای، سر کرده سوتانیان مقیم منطقه دیار بکر و حاکم آن ناحیه که دشمنی دیرینه با اویراتیها و سر کرده آن امیر علی پادشاه داشت، امیر شیخ حسن جلایر را بر آن داشت که برای به دست گرفتن حکومت ایلخانان قیام نماید.

شیخ حسن هم مثل سایر رقبا برای قانونی جلوه دادن کار خود شخصی به نام محمد از نوادگان هولاکو را به خانی برگزید و برای نشان دادن او به تخت ایلخانی عازم آذربایجان شد، در حالی که فرماندهی جناح راست سپاه او را امیر حاجی طغای و سرکردگی جناح چپ را امیر سیورغان بر عهده داشتند. در جنگی که در حدود منطقه آلاداغ بین دو مدعی اتفاق افتاد علی پادشاه به قتل رسید و موسی خان، دست نشاندۀ او، به بغداد فرار کرد و امیر شیخ حسن جلایر با پیروزی وارد تبریز شد؛ و دست تقدیر تخت و ملک و زوجه ابوسعید را بر او عرضه کرد.^۸

۶- مقریزی- تقی الدین ابوالعباس احمد، کتاب السلوک لمعرفته دوالملوک، انتشارات محمد مصطفی زیاده، قاهره ۱۹۵۶، ص ۳۹۷ ج ۱ (وقایع سال ۷۳۶).

۷- تاریخ شیخ اویس، ص ۱۶۱.

۸- تاریخ شیخ اویس، صص ۱۶۲-۱۶۳؛ ذیل جامع التواریخ، ص ۱۵۲؛ باید افزود مؤلف تاریخ

شیخ حسن جلایر بدین طریق حکومت عراق و آذربایجان را بر خود مسلم گردانید و کار وزارت را به خواجه شمس الدین زکریا تفویض کرد و تقریباً بی رقیب بر تخت ایلخانی تکیه زد. نبود جانشینی برای ابوسعید، و وجود اختلافات داخلی در میان ایلات ترك و مغول در عراق و آذربایجان، زمینه را برای پیروزی او یا قوم جلایر بر سایر طوایف فراهم نمود. اما چنان که خواهیم دید این آرامش قبل از طوفان بود. زیرا امیر شیخ حسن چوپانی (نوه امیر چوپان)، که از او در تاریخ آل چوپان سخن به میان آمد، با دسیسه چینی سیاسی ادعای حکومت نمود و با شیخ حسن جلایر در افتاد.^۹

امیر شیخ حسن جلایر در سال ۷۳۸ با حمله شیخ حسن چوپانی به قلمرو خود مواجه شد و نتوانست در مقابل سپاه چوپانیان ایستادگی کند. از طرفی تعدادی از سپاهیان او که از چوپانیان بودند وی را رها کردند و به امیر شیخ حسن چوپانی پیوستند و ایلخان خوانده او «محمد» و نیز حاجی طغای در میدان جنگ کشته شدند. امیر شیخ حسن جلایر پس از شکست به سلطانیه فرار کرد و تبریز را به شیخ حسن چوپانی سپرد. اما دیری نپایید که در میان چوپانیان اختلاف بروز کرد، و این اختلاف به سود امیر شیخ حسن جلایر تمام شد و دیگر بار تبریز به دست جلایریان افتاد، با این همه این پیروزی برای شیخ حسن بزرگ زودگذر بود، زیرا با تجدید پیمان مودت بین سران چوپانی، امیر شیخ حسن بزرگ نتوانست در تبریز قرار گیرد، در نتیجه تبریز را خالی کرد و در سلطانیه مستقر گشت؛ و صلح موقتی بین چوپانیان و جلایریان برقرار شد.

همبستگی جلایریان با طغای تیموریان

امیر شیخ حسن جلایر چون خود را در معرض تهدید چوپانیان می دید، و از طرفی برای بیرون آوردن متصرفات خویش از چنگ چوپانیان در پی متحدی می گشت، به سراغ طغای تیموریان رفت^{۱۰} و حکومت طغای تیمور را در خراسان شمالی به رسمیت شناخت

آل جلایر نیت علی پادشاه را با امیر شیخ حسن جلایر در مورد دلشاد خاتون اشتباه گزارش داده است، رك، تاریخ آل جلایر، ص ۲۰؛ فصیحی، امیر شیخ حسن را معروف به «الجنایتی» و «الجناتی» آورده است، رك - فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی، مجمل فصیحی تصحیح و تحشیه محمود فرخ، مشهد ۱۳۳۱ هـ.ش، صص ۱۴۹، ۵۶۰، ۴۸.

۹- تاریخ شیخ اویس، ص ۱۶۵؛ مجمع الانساب شبانکاره ای. ص ۲۷۵؛ ذیل جامع التواریخ ص ۱۵۸

۱۰- طغای تیموریان یکی از خاندان مغولی است که بعد از درگذشت ابوسعید در خراسان روی کار آمد، رك فصل پنجم از همین کتاب.

و خود را تابع او اعلام نمود و خواستار آن شد که به آذربایجان لشکر کشی کند.^{۱۱} او با حاکم بغداد نیز همین قرار را نهاده بود. در نتیجه سپاه خراسان و سپاه بغداد بنا به درخواست امیر شیخ حسن جلایر به آذربایجان روی آوردند، اما این بار نیز از چوپانیان شکست خورده، به سلطانیه عقب نشستند. شیخ حسن چوپانی نیز با حیلۀ سیاسی اتحاد آن را به هم زد. چندگاهی نیز امیر شیخ حسن جلایر مجبور شد تا برتری چوپانیان را بپذیرد و راهی بغداد شود.^{۱۲}

انصباب جهان تیمور به خانی و تشکیل اتحاد بر ضد امرای چوپانی

امیر شیخ حسن جلایر چون از همبستگی خود با طغای تیموریان در برابر چوپانیان کاری از پیش نبرد، دست به اعمال سیاست دیگری زد. وی دیگر بار شخصی به نام جهان تیمور را که منسوب به هلاکو خان بود به خانی منصوب نمود و او را حاکم عراق عرب و خوزستان و دیاربکر اعلام کرد.^{۱۳} و مخالفان چوپانیان را متحد کرد تا به تبریز مقر چوپانیان حمله برند. اما این بار نیز در تاریخ آخر ذی الحجه سال ۷۴۰ از چوپانیان شکست خورد و به بغداد عقب نشست.

از آن پس چون شیخ حسن جلایر از پادشاه خوانده خود جهان تیمور، بهره سیاسی نبرد او را عزل و دولت مستقل جلایری اعلام نمود.^{۱۴}

گرایش امیر شیخ حسن جلایر به سوی سلطان مصر

امیر شیخ حسن جلایر چون در برابر چوپانیان نمی توانست روی پای خود قرار گیرد و از نقشه های سیاسی خویش سودی نبرده بود، خواست با تبعیت از دولت نسبتاً قوی مجاور، یعنی دولت مصر، خود را از آسیب مخالفان حفظ نماید. بنابراین ضمن اظهار تبعیت از ملک

۱۱- تاریخ شیخ اویس، ص ۱۶۶؛ ذیل جامع التواریخ، ص ۱۵۹

۱۲- رک- عباس المزوی، تاریخ العراق بین اختلالین، بغداد، ۱۳۵۴ هـ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۷، حوادث سال ۷۳۸؛ تاریخ آل چوپان، ص ۲۵۳-۲۵۴؛ مجمل فصیحی، ص ۵۶.

۱۳- ذیل جامع التواریخ، ص ۱۶۲.

۱۴- همان مأخذ، ص ۱۶۳، مجمل فصیحی، ص ۵۸

ناصر سلطان مصر از او استمداد نمود^{۱۵}.

ملک ناصر سلطان مصر هم چون با چوپانیان دشمنی داشت^{۱۶}. و توسعه قدرت چوپانیان برخلاف خواست او بود این توسل را از جانب امیر شیخ حسن جلایر پذیرفت. در بغداد و سایر شهرهای هم پیمان آن سکه به نام ملک ناصر زد و خطبه به نام او خواند^{۱۷} و به پشت گرمی این اتحاد و حمایت در بهار سال ۷۴۱ به قصد تعرض به چوپانیان به آذربایجان حمله آورد. اما این باز نیز در نتیجه یک تخیل واهی میدان را خالی کرد و به بغداد عقب نشست^{۱۸}، این نقشه شیخ حسن جلایری نیز از لحاظ پیشبرد مقاصدش برای او سودی نیاورد، جز این که وی را مطیع و فرمانبردار مصر ساخت.

بالاخره تا شیخ حسن چوپانی حیات داشت، شیخ حسن جلایر هرگز نتوانست بر او چیره شود، تا اینکه قتل غیر منتظره شیخ حسن چوپانی در ۷۴۴ اتفاق افتاد و ملک اشرف به امارت چوپانیان رسید.

در دوره زمامداری امیر شیخ حسن چوپانی، امیر شیخ حسن جلایر همیشه متعرض قلمرو چوپانیان می شد و چوپانیان حالت تدافعی داشتند. اما از زمان ملک اشرف، چوپانیان حالت تهاجمی به خود گرفتند و در سال ۷۴۶ ملک اشرف برای تسخیر عراق عرب به بغداد رهسپار شد. شیخ حسن بزرگ با شنیدن این خبر خواست شهر را رها کرده و به قلعه کماخ در آسیای صغیر پناهنده شود، ولی انصراف ملک اشرف از محاصره بغداد او را نجات داد. وقایع بعدی نیز به چوپانیان اجازه دخالت در متصرفات جلایریان را نداد و امیر شیخ حسن جلایر تا

۱۵- کتاب السلوك، ج ۲، ص ۴۸۹ (ملک ناصر پیشنهاد شیخ حسن را به شرطی پذیرفت که شیخ حسن جلایر و حاجی طغای و امیر حافظ برادر امیر علی پادشاه تبعیت سلطان مصر را قبول کرده و خطبه و سکه در قلمروشان به نام ملک ناصر بزنند و از طرف هریک گروگانی به دربار مصر بفرستند . . . ص ۵۱۷

۱۶- زیرا تیمورتاش را ملک ناصر به سفارش ابوسعید ایلخان ایران کشته بود و از ظهور تیمورتاش دروغی و پسر او امیر شیخ چوپانی وحشت داشت، رک: تاریخ آل چوپان

۱۷- ذیل جامع التواریخ، ص ۱۶۳؛ میرخواند، محمدبن سید برهان الدین خواندشاه - روضة الصفا فی سيرة الانبياء الملوك و الخلفاء، چاپ سنگی، ج ۵، ص ۵۵۷؛ خواند میر غیاث الدین بن همام الدین الدین، ج ۲ صص ۳۱-۳۰؛ العینی، بدرالدین محمد. عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان، کتابخانه عمومی بایزید، جزو کتابهای ولی الدین افندی، شماره ۲۳۹۴، صص ۱۷۰-۱۶۹.

۱۸- ذیل جامع التواریخ، ص ۱۶۹.

سال ۷۵۷ در بغداد حکومت راند و در این سال از دنیا رفت^{۱۹}. مدت امارت او هفده سال بود (۷۴۰ - ۷۵۷).

معزالدین اویس (شیخ اویس) ۷۲۶ - ۷۵۷

بعد از درگذشت امیر شیخ حسن جلایر فرزندش معزالدین اویس به جای او نشست. اوزمانی روی کار آمد که بزرگترین دشمن خاندانش یعنی چوپانیان کمی بعد به دست امرای قپچاق در سال ۷۵۹ از میان رفتند. بنابراین وی برای گرفتن آذربایجان از دست امرای قپچاق به آن سوی لشکر کشید و در رمضان سال ۷۵۹ تبریز را گشود. اما نتوانست آنرا نگه دارد تا این که امیر مبارزالدین محمد مظفری در این سال تبریز را از دست اخی جوق یکی از امرای قپچاق باز پس گرفت. اما او نیز نتوانست در تبریز اقامت کند. به دنبال عزیمت امیر مبارزالدین محمد به سوی شیراز، معزالدین اویس (شیخ اویس) به آذربایجان روی آورد و تبریز را گرفت و آن را ضمیمه متصرفات آل جلایر ساخت، و آل جلایر به همت او شهری یافتند. شاه محمود مظفر^{۲۰} برای سرکوبی مخالفان خود و تسلط بر فارس از اویس کمک گرفت و این امر دامنه نفوذ جلایریان را تا حدود کرمان و خلیج فارس رسانید. سلمان ساوجی که مداح خاندان جلایری است در این مورد گفته است:

دولت سلطان اویس عرصه دوران گرفت ماه سر سنجقش سرحد کیوان گرفت . . .
همای چتر همایون پادشاه اویس بسیط روی زمین را بزیر سایه گرفت
حدود ممکت فارس تا در هرمنز سال خمسه و ستین و سبعمائه گرفت^{۲۱}

استمداد امرای آل مظفر از شیخ اویس جلایری با همین یک واقعه (سال ۷۶۵) به پایان نرسید، بلکه دو برادر مظفری رقیب هم، یعنی شاه محمود و شاه شجاع هر دو بطور همزمان از دختر شیخ اویس خواستگاری کردند. و هریک از آنان با این وصلت می خواست حمایت شیخ اویس را نسبت به خود فراهم سازد تا شاید بدین وسیله بر برادر پیروز گردد.

۱۹- عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان، ص ۱۷۲؛ تاریخ العرق بین اختلالین، ج ۲، ص ۳۴

۲۰- رک- کتاب حاضر، فصل سوم، تاریخ آل مظفر

۲۱- سلمان ساوجی، دیوان اشعار سلمان، به اهتمام منصور شفق، از انتشارات بنگاه مطبوعاتی صفیعلی‌شاه، تهران، ۱۳۳۶، صص ۴۳۲-۴۳۴.

چنان که در تاریخ آل مظفر از این موضوع سخن خواهیم گفت هردو برادر نمایندگان خود را با نامه های مخلصانه و تحف و هدایای شاهانه به دربار شیخ اویس فرستادند، اما خواهیم گفت شاه محمود برنده شد، زیرا تاج الدین محمد وزیر و نماینده او اختیار داشت تا با عجز و لابه و رشوه و تحفه نظر خوش اویس را نسبت به شاه محمود جلب کند. اما شیخ اویس در جواب شاه شجاع به فرستاده او گفت: «... اگر شاه شجاع داعیه پیوندی داشت، احتیاج نبود که ترا با طبل و علم بفرستد، مگر در آذربایجان طبل و علم ندیده اند. بعلاوه شاه شجاع از مقام تکبر و نخوت تنزل نکرده و در مکتوبش خود را برادر مشتاق خوانده است. من دختر به برادر مشتاق نمی دهم به بنده چاکرمی دهم و شاه محمود خود را بنده و چاکر خوانده است.»^{۲۲}

به دنبال این جریان شیخ اویس دختر خود را همراه با سپاه به اصفهان فرستاد. و شاه محمود با حمایت شیخ اویس بر برادر تازید، و اگرچه نتیجه مهمی نگرفت ولی مدتی حکومت خود را در اصفهان تثبیت کرد. شیخ اویس مدتها در امور داخلی مظفریان دخالت داشت، شاه شجاع چون از شیخ اویس نا امید شد، امیر ولی، حاکم گرگان، را که به جانشینی طغای تیمور رسیده بود برای حمله به متصرفات شیخ اویس تحریک نمود.^{۲۳}

برخوردهای جلایریان با طغای تیموریان

امیر ولی، از امیر زادگان جانشین طغای تیمورخان، که بر شمال خراسان و منطقه گرگان و تا حدود ری حکمرانی داشت در سال ۷۷۲ چنان که گذشت به تحریک شاه شجاع با شیخ اویس از در مخالفت در آمد و به متصرفات جلایریان دست درازی کرد. شیخ اویس برای مقابله با او به ری لشکر کشید و دست وی را از ری کوتاه ساخت و امرای معروف خود یعنی قتلغشاه و عادل آقا را یکی بعد از دیگری به حکومت آن جا گماشت. امیر ولی در سال ۷۷۴ برای بار دوم به عراق عجم حمله آورد و ساوه را متصرف شد. شیخ اویس هم قصد حمله به متصرفات طغای تیموریان را داشت که اجل مهلتش نداد و دشمنی میان این دو دولت ادامه یافت.^{۲۴}

۲۲- رك: محمود کتبی، تاریخ آل مظفر، عبدالحسین نوائی، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۴، ص ۹۷؛

تاریخ شیخ اویس، ص ۱۶۷؛ خواندمیر، روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۷۲، ج ۴، ص ۵۵۶.

۲۳- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۷۲.

۲۴- مجمل فصیحی، ص ۱۰۶؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۷۲.

گسترش دامنه متصرفات جلایریان از قسمت شمال و غرب کشور

قلمرو سلطان اویس در حدود آذربایجان مجاور سمت شمالی شیروانشاهان بود، در نتیجه در سال ۷۶۶ بر سر تصرف آذربایجان میان او با کاووس بن کیقباد شهریار آن منطقه اختلاف افتاد. شیخ اویس در سال ۷۶۶ برای سرکوبی شیروانشاه عازم قراباغ شد؛ اما شورشی که در بغداد اتفاق افتاد مدتی تصرف آن جا را به تأخیر انداخت و عاقبت کار آنان به مصالحه انجامید و شیروانشاه تحت تبعیت شیخ اویس قرار گرفت.^{۲۵}

اویس در جریان خاموش کردن شورش بغداد، که به دست خواجه مرجان حاکم آن جا بر پا شده بود، شهرهای تکریت، موصل، موش و ماردین را نیز که در دست امرای قراقویونلوها (بیرام خواجه، قرامحمد) بود، گشود و ضمیمه متصرفات خویش ساخت و حدود متصرفات خود را به کوههای قفقاز و صحرای شام رسانید.

روابط شیخ اویس با حکام مصر و ونیز

در زمان شیخ اویس که شهرهای تبریز و بغداد هر دو پایتخت محسوب می شدند، تبریز پایتخت تابستانی و بغداد زمستانی او بود. در نتیجه بین این دو با شهرهای بندری و نیز و قاهره روابط سیاسی و تجاری برقرار شد.

زمانی که خواجه مرجان حاکم بغداد بر ضد شیخ اویس قیام نمود برای فراهم کردن لشکر به سلطان مصر متوسل شد. در این حال شیخ اویس نیز پیش سلطان مصر سفیر فرستاد و از او خواست تا از کمک به خواجه مرجان خودداری نماید.^{۲۶}

از طرفی شیخ اویس در باز کردن راه تجارتی قدیم بین تبریز و طرابوزان و ونیز علاقه بسیار نشان داد و باب مراسله و مکاتبه را با حکام طرابوزان و تجار ونیزی گشود. و نیز آنها را هم دعوت به تجارت با آذربایجان کرد. ولی به علت نا امنی راهها و وجود دزدان تلاش او به نتیجه نرسید.^{۲۷}

۲۵- در جریانات سیاسی بعدی تا حمله تیمور به ایران و سقوط هر دو دولت دشمنی بین آنها جریان داشت، رك، روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۷۲؛ حبيب السیر، ج ۳، ص ۲۴۵

۲۶- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۷۱؛ تاریخ عراق بین اختلالین، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲۷- عباس اقبال، تاریخ مغول، امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۱، چاپ دوم، ص ۵۷۴.

سیاست کشورداری و خصوصیات اخلاقی شیخ اویس

شیخ اویس دومین شخصیت نظامی و سیاسی جلایریان است؛ در زمان او وسعت قلمرو و قدرت جلایریان نسبت به دولتهای دیگر گسترش یافت. در عهد وی آل چویان از صحنه سیاسی خارج و امرای آل مظفر مطیع دستور او شدند. او شهرت سیاسی یافت و تبریز و بغداد را دو کانون سیاسی عصر خود کرد. امیر شمس الدین زکریا را که منسوب به خواجه رشیدالدین فضل الله بود به حکومت پایتخت خویش منصوب نمود و برادر او خواجه نجیب الدین را سمت وزارت داد. به تأسیس ابنیه عالی اقدام نمود و در تبریز عمارتی به نام دولتخانه ساخت که شامل ۲۰۰۰۰ اتاق و منزلگاه بود.^{۲۸}

شیخ اویس در عالم ادب و هنر نیز شهرت داشت و به شعرا احترام می گذاشت. خواجه سلمان ساوجی، خواجه محمد عصار و عبید زاکانی از شعرای درباری او بوده اند. وی به دینداری علاقه نشان می داد و به تشیع تمایل داشت. اما روی هم رفته فردی خوش گذران عشرت دوست و دچار انحراف اخلاقی بود.^{۲۹}

اویس در غره جمادی الاولی سال ۷۷۶ بعد از نوزده سال سلطنت در ۳۸ سالگی به مرض سل در تبریز در گذشت^{۳۰} و در گورستان شادی آباد مشایخ به خاک سپرده شد^{۳۱}. بر یک روی سکه های نقره و طلایی که از او به جای مانده شعار لا اله الا الله محمد رسول الله، و در داخل دایره به خط کوفی و به شکل مربع در چهار ضلع آن نام ابوبکر، عمر، عثمان و علی نقش بسته است^{۳۲}.

سلطان حسین جلایری ۷۷۶-۷۸۲

پس از درگذشت شیخ اویس امرای او همان شب فرزند بزرگش حسن را کشتند و فرزند

۲۸- همان مأخذ، ص ۴۰۹؛ بیانی، شیرین- تاریخ آل جلایر، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، صص، ۵۰-۴۹

۲۹- حبیب السیر، ج ۳، ص ۸۱؛ تاریخ العراق بین اختلالین، ج ۲، ص ۱۰۳.

۳۰- در شرح حال و اوصاف و مدایح او که از قول مورخان فارسی زبان و عرب زبان که در کتاب تاریخ العراق بین اختلالین جمع آوری شده است در خور مطالعه می باشد، رک همان اثر صص ۱۴۰-۱۳۶

۳۱- نخجوانی، حاج حسین «ربع رشیدی» نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال اول شماره ۶-۷، شهریور و مهر ۱۳۲۷، صص ۲۷-۳۹.

۳۲- مسکوکات اسلامی، ص ۱۹۴، ترکی.

دوم او حسین را که بیش از هشت سال نداشت به سلطنت برگزیدند. آغاز سلطنت او مواجه است با شورشها و انقلابات فراوان در گوشه و کنار مملکت، از آنان جمله شورشهای ترکمانان «قراقیونلو» در جنوب و حوالی دریاچه وان که سردمداران آن دو برادر یعنی بیرام خواجه و قرامحمد از دشمنان شیخ اویس و خاندان او بودند^{۳۳}

از دیگر دشمنان شاه محمود مظفر، داماد شیخ اویس بود که قبلاً از او سخن گفته ایم و نیز برادر او، شاه شجاع با ۱۲۰۰۰ سپاه از شیراز به سوی تبریز حرکت کرد و سلطان حسین نتوانست در مقابل او ایستادگی کند و تبریز به دست آل مظفر افتاد. دو نفر از سرداران بزرگ جلایری یعنی امیر عبدالقادر و امیر پهلوان حاجی نیز اسیر شاه شجاع شدند و متصرفات آل جلایر در اطراف آذربایجان بین امرای مظفری تقسیم شد^{۳۴}.

اگر در فارس شورش پیش نمی آمد تا شاه شجاع آذربایجان را ترك کند، ممکن بود دست جلایریان بکلی از محدوده آذربایجان کوتاه شود. اما شاه شجاع آذربایجان را به زودی ترك گفت و مصالحه ای بین سلطان حسین و شاه شجاع صورت گرفت، در نتیجه سلطان حسین دوباره بر تبریز حاکم شد.

اگرچه سلطان حسین از یک خطر جدی رهایی یافت اما به دنبال آن جنگ خانوادگی و رقابت بین بغداد و تبریز و اختلاف میان سپاهیان شدت یافت و حکومت او را روز به روز ضعیف تر نمود تا این که سلطان حسین در ۱۱ صفر ۷۸۴ به دست برادرش احمد کشته شد^{۳۵}. سلطان حسین فردی ضعیف النفس و عشرت طلب بود. تنها همکاری عادل اقا سردار وفادار او بود که وی را حفظ می نمود. در واقع عادل اقا حاکم واقعی محسوب می شد نه سلطان حسین.

سلطان احمد جلایر (۷۸۴ - ۸۱۳)

چون احمد برادرش را کشت و به جای او نشست، عمل نا جوانمردانه او مورد اعتراض سردار برادرش عادل اقا واقع شد که در سلطانیه مستقر بود. عادل اقا از سلطانیه به تبریز

۳۳- رك- روضة الصفا، ج ۵، ص ۶؛ حبيب السیر، ج ۳، ص ۴

۳۴- تاریخ آل مظفر (محمود کتبی)، صص ۱۰۶-۱۰۴؛ تاریخ آل مظفر (حسنعلی ستوده)، صص

۱۷۹-۱۷۷. همین کتاب، ص ۱۰۰

۳۵- رك- تاریخ العراق بین اختلالین- ج ۲، صص ۱۶۸-۱۶۶

لشکرکشی کرد و احمد متواری شده اما زمانی که عادل آقا به سلطانیه عقب نشست ، احمد با تطمیع سرداران او دوباره به تبریز وارد شد؛ این بار نیز در نتیجه شورش فرماندهان سپاه و تهدیدات عادل آقا نتوانست در تبریز مستقر شود، سپس به نخجوان گریخت و در آن جا از قرامحمد ترکمان ، سردهسته قراقویونلوها مدد جست و با قبول پیشنهادی او با یاری سپاه ترکمانان ، مخالفان خود را کنار زد و برای سومین بار بر تبریز دست یافت^{۳۶}. اما هنوز از تهدید عادل آقا نیا سوده بود، بنابراین به وی پیشنهاد صلح داد. و براساس عهد نامه ای که منعقد شد آذربایجان به احمد و عراق عجم به بایزید برادر او و عراق عرب به احمد و عادل آقا تعلق یافت^{۳۷}.

بعد از این واقعه درگیریهای احمد با آل مظفر، یعنی شاه شجاع و شاه منصور، گسترش یافت و به دنبال این جریانات فرستادگان تیمور نزد او آمدند. سلطان احمد به فرستادگان امیر تیمور اعتنایی نکرد. تیمور هم در سال ۷۸۷ سلطانیه را از دست او گرفت و به حاکم قبلی آن یعنی عادل آقا تحویل داد^{۳۸}.

چون امیر تیمور به سمرقند بازگشت، جنگ سختی میان عادل آقا و سلطان احمد و متحد او امیر ولی حاکم گرگان در گرفت، که جز تضعیف هر دو طرف نتیجه ای نداد.

در جریان حمله تیمور به ایران، تفتیش خان، حاکم دشت قپچاق، نماینده ای پیش سلطان احمد فرستاد و از او خواستار تشکیل اتحاد بر ضد تیمور شد. اما به همراه سفیر تفتیش پسر جوانی بود که سلطان احمد به وی نظر سوئی پیدا کرد، و این امر سبب رنجش سفیر شد و اهانت به تفتیش تلقی گردید و علت حمله قپچاقیان به تبریز به سال ۷۸۷ و غارت و ویرانی آن گردید^{۳۹}.

متعاقب این جریان عادل آقا به تبریز روی آورد و برای تثبیت موقعیت سیاسی خویش سفیری نزد امیر تیمور فرستاد و انقیاد او را گردن نهاد و خود را نماینده او در آذربایجان اعلام

۳۶- زیة التواریخ شماره ۴۱۶۶، صص ۲۰۴-۲۰۳؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۷۶.

۳۷- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۷۶

۳۸- ظفرنامه یزدی، ج ۱، صص ۲۸۴-۱۲۸۳ این مورخ عادل آقا را سارق آقا آورده است)، روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۷۷.

۳۹- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۷۸؛ حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۴۷؛ زیة التواریخ حافظ ابرو، ص

کرد تیمور نیز با خرسندی از این امیر یکی از امرای خراسان را به مدد او فرستاده کمی بعد هم خود به آذربایجان رسید.

تیمور پس از گشودن آذربایجان متوجه اصفهان شد قرامحمد ترکمان هم با سپاهیان خود وارد تبریز گردید و طرفداران سلطان احمد را از میان برد و بر آن شهر مستولی شد. اما آق قویونلوها به قره قویونلوها حمله آوردند و تبریز بازیه امرای مختلف شد و دست به دست می گشت، تا این که تیمور بعد از فتح فارس و انقراض آک مظفر متوجه تبریز شد و نامه ای خطاب به سلطان احمد جلایر، که ادعای حکومت آذربایجان و عراق را داشت نوشت و از او خواستار انقیاد شد. سلطان احمد درخواست او را رد کرد و هنگامی که تیمور ترکمانان آذربایجان را مغلوب می کرد و قصد حمله به بغداد را داشت. سلطان احمد شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی را هم به عنوان سفیر خود، همراه با تحف و هدایایی، پیش تیمور فرستاد اما تیمور هدایای او را رد کرد و عازم بغداد شد.

سلطان احمد قبل از این که سپاه تیمور به حدود عراق برسد به سلطان مراد پادشاه عثمانی متوسل شد و از او استمداد کرد و جواب موافق گرفت، اما سلطان مراد در آن زمان در گذشت و ایلدرم بایزید جانشین او شد، سلطان احمد از ایلدرم بایزید نیز همین درخواست را کرد ولی نتیجه ای عاید نشد و تیمور هردو طرف را شکست داد.

حمله تیمور به بغداد و گرفتاری سلطان احمد

سلطان احمد چون از حمله سریع تیمور آگاهی یافت، پلهای دجله را ویران و راههای ارتباطی را قطع کرد، اما سپاهیان تیمور از دجله گذشتند. سلطان احمد سراسیمه اموال خود را در قلعه النجق قرار داد و پای به فرار نهاد؛ حاکم النجق، که سرداری آلتن نام بود، به سختی از اموال و عائله سلطان احمد دفاع کرد ولی عاقبت گرفتار شد و به قتل رسید^{۴۰}. و تیمور روز جمعه ۱۱ شوال، یا به قولی ۲۰ شوال سال ۷۹۵ وارد بغداد شد.

تیمور چون بر قصر سلطان احمد در بغداد دست یافت دستور داد تمام خیمهای شرابی را که در آن جا وجود داشت به دجله بریزند. گویند از فراوانی شراب تمام ماهیهای دجله بر روی

۴۰- روضة الصفا، ج ۶، ص ۱۲؛ ابن عربشاه - زندگی شگفت آور تیمور صص ۶۴-۶۲؛ تاریخ العراق بین اختلالین، ج ۲، ص ۲۰۲؛ ظفرنامه یزدی ج ۱، ص ۴۵۰؛ عزیز ابن اردشیر استرآبادی - بزم و رزم استانبول، چاپخانه اوقاف ۱۹۲۸، صص ۱۸-۱۷

آب آمدند^{۴۱}. به دستور تیمور تمام خانواده سلطان احمد را با تعدادی از صنعتگران به سمرقند انتقال دادند^{۴۲}.

بعد از این وقایع و سقوط بغداد، پایتخت جلایریان، سلطان احمد در حلب، دمشق و مصر در به در می گشت. تنها در مصر ملک برقوق از او حمایت کرد و نیرویی در اختیارش گذاشت تا به بغداد رود و آن جا را از دست تیموریان در آورد در این زمان که تیمور عازم دشت قپچاق بود خواجه مسعود سبزواری را حاکم بغداد قرار داده بود. و او نتوانست در برابر سلطان احمد ایستادگی کند، لذا سلطان احمد بغداد را پس گرفت^{۴۳}.

تیمور با اطلاع از این جریان در سال ۸۰۱ عازم عراق عرب شد. سلطان احمد بر اثر ترسی که از تیمور داشت شهر بغداد را به یکی از فرماندهان خود سپرد و خویش تن به ایلدرم بایزید پناهنده شد. تیمور در حمله به بغداد با دفاعی سرسختانه مواجه گشت و محاصره بغداد در چهل روز تابستان طول کشید و عده ای از سپاهیان مهاجم تلف شدند. امیر تیمور به انتقام این امر دستور قتل عام شهر بغداد را صادر کرد. در نتیجه بغداد به آتش کشیده شد و کشتار و خرابی فجیعی به راه افتاد^{۴۴}. با این همه تیمور بر سلطان احمد دست نیافت، و در سفر جنگی خود به قرا باغ و گنجه چون دانست که سلطان احمد برای سومین بار به بغداد آمده است چهار سپاه به فرماندهی چهار پسر خود به بغداد فرستاد. سلطان احمد هم بغداد را ترك گفت و به حله گریخت. هنگامی که امیر تیمور در سوریه مشغول جنگ بود سلطان احمد ایلدرم بایزید و قرايوسف ترکمان را متحد کرد و خود آذربایجان را متصرف شد. اما چون تیمور ایلدرم بایزید را شکست داد و بار دیگر بر آذربایجان دست یافت، سلطان احمد و قرايوسف به مصر پناهنده شدند. لیکن سلطان مصر آنان را در قلعه ای زندانی کرد، در این قلعه بود که زن قرايوسف

۴۱- زبدة التواریخ حافظ ابرو، شماره ۴۱۶۶، ص ۱۷۴

۴۲- ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۴۵۵ (از جمله اسرای علاءالدوله پسر سلطان احمد بود).

۴۳- تاریخ العراق بین اختلالین، ج ۲، ص ۲۰۳؛ ابن خلدون (عبدالرحمن)، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالحمید آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۸ ج ۴، صص ۷۳۹-۸۳۸ (برقوق سلطان مصر می خواست او را در برابر تیمور تقویت نماید بر اساس این سیاست بود که سلطان احمد مورد حمایت مصریان و به توصیه سلطان مصر مورد حمایت امرای دمشق و حلب قرار می گرفت. . . . صص ۷۹۷-۷۹۶)؛ روضة الصفا- ج ۶، ص ۷۴

۴۴- روضة الصفا، ج ۶، ص ۷۴-۷۳؛ زندگی شگفت آور تیمور، صص ۱۷۳-۱۷۰؛

زبدة التواریخ، حافظ ابرو، صص ۲۱۷-۲۱۶

فرزندی آورد و او را پیر بداق نام نهادند. تا تیمور زنده بود آنان نیز زندانی بودند. بعد از این که خبر درگذشت تیمور به سلطان مصر رسید آنان را آزاد کرد و سلطان احمد توانست خود را به عراق رسانیده و طرفداران را گرد آورد و برای چندمین بار بغداد را تصرف کند. وی به دنبال آن تبریز را نیز متصرف شد اما دوباره اعمال شنیع خود را تکرار نمود و غرق در عیش و عشرت گردید و قدمی برای بهبود وضع مردم و ترمیم خرابیها بر نداشت. هنگامی که شاهرخ بر عراق و فارس و لرستان حکومت می کرد سلطان احمد نیز بر آذربایجان و بغداد حاکم بود تا این که ابوبکر، نواده امیر تیمور که حاکم اصفهان بود، به آذربایجان حمله آورد و مردم آذربایجان که از سلطان احمد دل خوشی نداشتند، او را رها کردند. در نتیجه سلطان احمد راهی بغداد شد.

چون ابوبکر نتوانست آذربایجان را اداره کند، قرایوسف که قدرت یافته بود به آن خطه روی آورد و ابوبکر و میرانشاه را شکست داد و آذربایجان و اران را متصرف شد. اما برای مشروع و قانونی جلوه دادن حکومت خویش پیر بداق را سلطان نامید، و چون پیر بداق پسر خواننده سلطان احمد جلایر بود^{۴۵}، حکومت قرایوسف ادامه حکومت جلایریان بر آذربایجان تلقی شد. سلطان احمد نیز نتوانست مخالفتی با آن نشان دهد و هر دو باهم متحد گشتند^{۴۶}.

اتحاد بین سلطان احمد و پیر بداق چندان برقرار نماند زیرا علاءالدوله پسر سلطان احمد از سمرقند به آذربایجان رسید و سبب شد تا رشته اتحاد و الفت بین سلطان احمد و قرایوسف گسسته گردد.

علاءالدوله پس از مرگ تیمور از اوضاع آشفته دربار تیموری استفاده کرد و از اسارت نجات یافت. زیرا او به همراه سایر امرای نظامی به طرف ایران فرار کرد و سرانجام به تبریز رسید. و اگرچه از طرف قرایوسف ترکمان مورد استقبال قرار گرفت، ولی آذربایجان را ملک خویش و پیر بداق و قرایوسف را غاصب می دانست. پس در فرصتی مناسب در تبریز دست به شورش زد. اما طرفداران قرایوسف او را دستگیر و زندانی کردند. و چون پدر وی سلطان احمد از این واقعه اطلاع یافت دسیسه ای بر ضد قرایوسف فراهم آورد و در سال ۸۱۳ به تبریز

۴۵- زمانی که سلطان احمد جلایر و قرایوسف به مصر پناهنده شده بودند و در اسارت پادشاه مصر روزگار می گذرانیدند قرایوسف را پسری متولد شد و او را پیر بداق نام کرد و سلطان احمد پیر بداق بدامن خود انداخته او را به فرزندی قبول کرد و در این جا قرار . . . و عهده و میثاقی با هم بستند . . . رك روضة الصفا، ج ۶ صص ۱۶۶-۱۶۵.

۴۶- روضة الصفا، ج ۶، صص ۱۶۹-۱۶۸

حمله کرد و آن را از دست نماینده قرايوسف به در آورد. چون این خبر انتشار یافت قرايوسف، که سرگرم تصرف سرزمینهای شرق ترکیه بود با تعجیل به سمت تبریز حرکت کرد. در ناحیه شنب غازان جنگ سختی بین دو طرف در گرفت که به انهزام سلطان احمد انجامید. سلطان احمد به دست طرفداران قرايوسف افتاد و از او دستخط گرفتند که بغداد متعلق به شاه محمد و ناحیه آذربایجان متعلق به پسر بذاق باشد. به دنبال آن ماجرا قرايوسف دستور قتل سلطان احمد را صادر کرد^{۴۷} و جسد وی را در کنار برادرش به خاک سپردند. در پی این جریان علاءالدوله را نیز در زندان کشتند. با قتل سلطان احمد و فرزندش حکومت جلایریان به آخر رسید؛ اگرچه بعد از او نوادگان چون سلطان ولد و سلطان اویس دوم چند صباحی در بغداد و شوشتر حکومت راندند، ولی در ۸۱۴ متصرفات جلایریان کلاً به دست قراقویونلوها افتاد^{۴۸}.

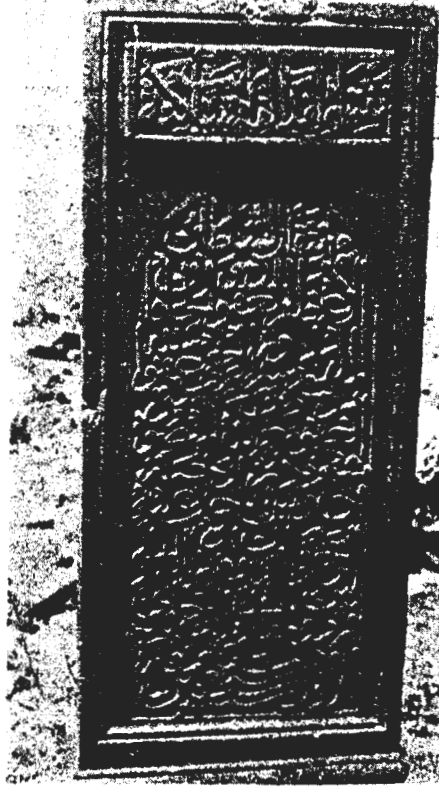
در خاتمه به عنوان نتیجه گیری، در یک تحلیل کوتاه از تاریخ آل جلایر می توان گفت که، این سلسله ادامه دهنده حکومت مغول در ایران بودند منتهی در یک منطقه محدود حکومت آنان نه ملی محسوب می شد و نه مذهبی، نه برنامه اجتماعی و اخلاقی داشتند و نه اقتصادی و رفاهی. دائماً با در جنگ با رقبای سیاسی و قومی خود بودند و یا در نزاع خانوادگی به سر می بردند. در دوران حکومت نزدیک به هفتاد و اند ساله ایشان، ایرانیان جز رنج و درد و ناامنی های سیاسی و اجتماعی بهره ای نبردند.

۴۷- روضة الصفا، ج ۶، ص ۱۸۵

۴۸- روضة الصفا، ج ۶، ص ۱۸۶؛ تاریخ العراق بین اختلالین، ج ۲، صص ۳۱۶-۳۱۶؛ مطلع السعدین، ج ۲، صص ۱۱۵

سپردند تبریز یانش بخاک سوی خانه رفتند دل چاک چاک

یحیی عبداللطیف، صاحب لب التواریخ محل دفن سلاطین ایلکانی را دمشقیه تبریز می نویسد، رک- لب التواریخ، افست سنگی، ص ۲۶۱



کتیبه سنگ قبر سلطان اویس

در بالا :

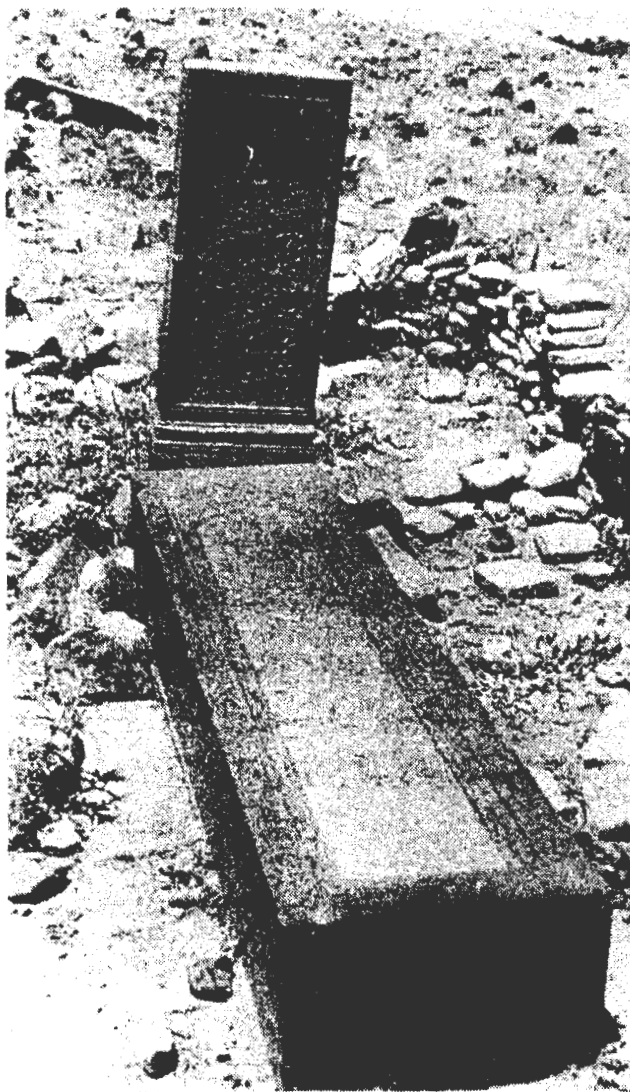
نفسی الفداء لقبرانت ساکنه

در متن :

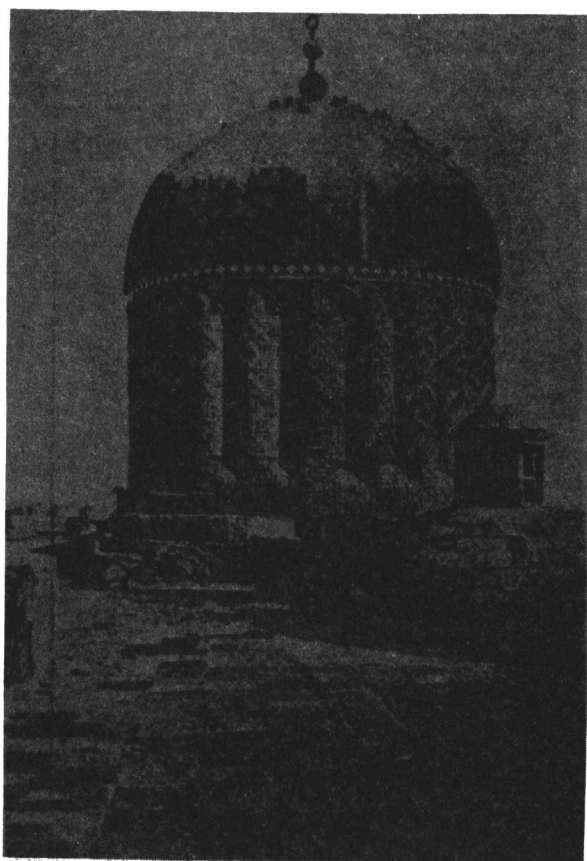
انتقل السلطان الاعظم المغفور والخابان الملهم المسرور الراجی عفو الله الغفور و معزدين الله المنصور شیخ اویس بهادرخان علیه رحمة الرحمن والرضوان من دارالعمل الى فردوس الجنان فی الثانی جمادی الاول سنه سة و سبعین و سبعمائہ^۱ .

۱- حسین نجوانی، مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال سوم، شماره ۷، سال ۱۳۲۹، صفحات ۵۵،

۵۶، تاریخ آل جلایر، صص ۵۴، ۵۳، ۵۲ .



قبر سلطان اویس
در گورستان شادی آباد (مشایخ تبریز)

از بناهای آل جلایر^{۴۹}

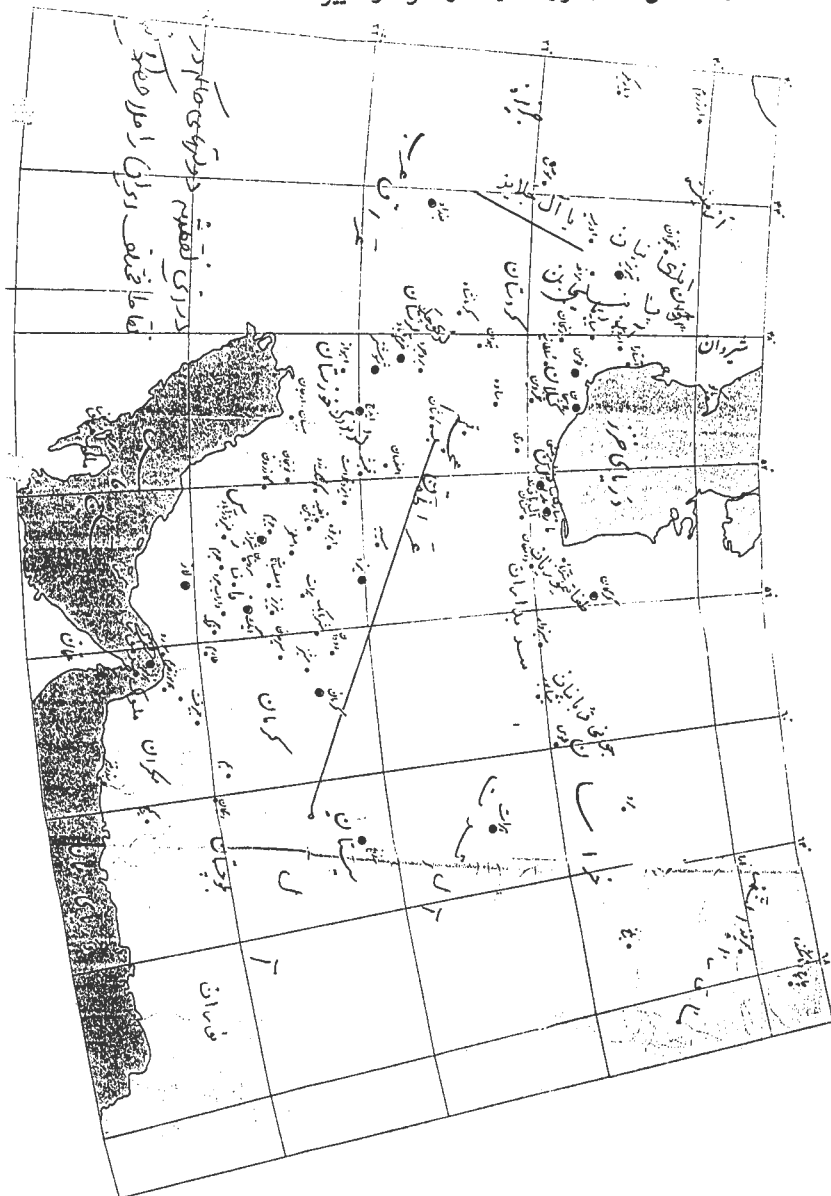
مسجد مرجانیه

مسجد جامع مرجانیه ، بنای متعلق دوره جلایریان

مرجانیه یکی از بزرگترین و معروفترین بناهای بغداد است که در زمان جلایریان ، به سبک دوطبقه ای ساخته شده است ، ستونهای آن بر روی پایه های سنگی که با شکل هندسی تراشیده شده است قرار دارد . مسجد مزبور دارای مصلاهی بزرگ ، و اتاقهایی متعدد در هر دو طبقه برای سکونت طلاب ، و تقلیدی است از مدرسه نظامیه بغداد ، که در عصر سلجوقی به همت خواجه نظام الملک بنا گردیده است .

مسجد دارای سه گنبد ایوانی در جلو است . در مقابل مدرسه مقبره خواجه مرجان است با گنبد کثیرالاضلاعی مزین به کاشیهای ملون . در قسمت چپ درب ورودی مناره مسجد واقع شده است . این مسجد در بالای محراب کتیبه ای دارد که به نام و وقفنامه معروفست و نگارش و خط آن از احمد شاه نقاش تبریزی معروف به زرین قلم می باشد^۵ .
سایر مساجد : مسجد هرات - مسجد سبزوار مسجد یزد . . .

در این نقشه، موقعیت سلسله‌های یادشده از جمله: آل جلایر-آل چوپان-آل مظفر-آل کورن-سربه داران طغای تیموریان، جانی قربانیان و سادات مرعشی مازندران تقریباً مشخص شده است. همین طور موقعیت لر کوچک و لر بزرگ. تقسیمات سیاسی ایران را در قرن ششم شاهد هستیم. آنچه مشخص می‌باشد برای هیچ یک از آنها حدی مشخص نیست و نمی‌توان مرزی قایل شد و مرزها دائماً در تحول و تغییر است.



سلطان اویس

سکه نقره

روی سکه :

الواثق الملك الديان ، شیخ اویس بهادر خان ، خلد الله ملكه

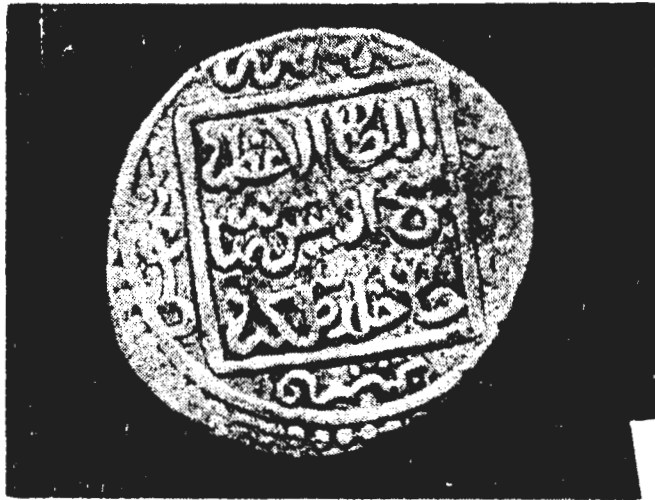
پشت سکه : لا اله الا الله ، محمد رسول الله

نام ضربخانه : ضرب بغداد

تاریخ ضرب آن ناخوانا است .

قطر : ۱۹/۳۰ میلی متر

وزن : ۲/۳۸ گرم



روی سکه

سلطان اویس

روی سکه :

السلطان الاعظم ، شیخ اویس بهادر خان ، خلد الله ملكه

سکه های سلاطین جلایری^{۵۱}

سلطان اويس



روی سکه :

السلطان الاعظم الاعدل

نام ضرابخانه : ضرب بغداد

نام اويس بخت اويفورى مى باشد

تاريخ ضرب ۷۶۶



پشت سکه :

لااله الاالله

محمد رسول الله

و نام چهار خليفه در چهار سمت

۵۱- ترايى طباطبايى- سيد جمال ، سكه هاى اسلامى دوره ايلخانى و كورگانى ، نشریه شماره ۳ موزه

آذربايجان ، تبریز ۱۳۴۷ .



پشت سکه :
لا اله الا الله
محمد رسول الله
و اسامی چهار خلیفه
قطر ۱۷/۸ میلی متر
وزن ۲/۱۴ گرم ۵۲

پشت سکه
عکسها سه بار بزرگتر از اصل سکه می باشد
در اطراف : نام ضرابخانه و تاریخ ضرب :
ضرب تبریز ، سنه خمس و تسعین و سبعمائه
پشت سکه : اسامی چهار خلیفه



روی سکه :
السلطان الاعظم شیخ اویس
بهادر خان . خلد الله ملکه

فصل سوم

پیدایش حکومت مظفریان در مرکز و جنوب یا تاریخ آل مظفر

نهادند شمشیر در یک دگر
شد آشفته آن مملکت سرسبز
شده تنگ از ایشان دل سلطنت
که ده پادشه بود و یک مملکت^۱

یکی دیگر از سلسله‌هایی که بعد از مرگ ابوسعید در مرکز و جنوب ایران، یعنی در نواحی اصفهان، یزد، کرمان و فارس روی کار آمد و قدرتی به هم رسانید، دولت آل مظفر است.

اصل و نسب آل مظفر

مظفریان عرب نژادند، زمانی که لشکر اسلام به تسخیر ولایات خراسان آمد اجداد این خاندان نیز همراه سپاه اسلام وارد سرزمین خراسان شده، در اطراف شهرستان خواف در قراء تشتغان و یا سجاوند ساکن شدند. از افراد سرشناس این خاندان در زمان حمله مغول به خراسان غیاث الدین حاجی نامی بود که در زمان استیلای سپاهیان مغول بر خراسان، به همراه سه فرزند خود به نامهای ابوبکر، محمد (محمود) و منصور از خراسان به سوی یزد رهسپار شد و

۱- شرف الدین علی یزدی، ظفرنامه، به تصحیح محمد عباسی، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶، ج ۱ ص ۴۲۷

به خدمت علاءالدوله، یکی از اتابکان یزد، پیوست.^۲

علاءالدوله با اعلان همبستگی با مغول حکومت خود را در یزد حفظ نمود و در زمان لشکرکشی هولاکو خان به سوی بغداد به یاری او شتافت و سیصد سوار را به سرکردگی ابوبکر، فرزند غیاث الدین حاجی، به اردوی ایلخانی فرستاد. ابوبکر در این سفر جنگی به هلاکت رسید، اما محمد تا پایان عمر در خدمت اتابک علاءالدوله روزگار گذرانید، منصور فرزند کهنتر امیر حاجی هم همیشه ملازم پدر بود.

از منصور سه فرزند به نامهای امیر محمد، امیر علی و امیر مظفر باقی ماند. امیر مظفر به شجاعت و پهلوانی سرآمد اقران شد. اتابک یوسف شاه جانشین اتابک علاءالدوله، اتابک یزد، امیر مظفر را مورد حمایت خویش قرار داد و مقام او روز به روز در دستگاه اتابکان یزد روی به ترقی نهاد، تا این که از سوی یوسف شاه برای حفاظت و امنیت راههای اطراف یزد مأموریت یافت. دلاوریها و رشادتهای که در این مأموریت از امیر مظفر به ظهور رسید سبب نام آوری و شهرت او گشت.

رجال و شخصیت‌های خاندان آل مظفر

۱ - امیر مظفر بن منصور ۶۹۵

در زمانی که روابط اتابک یوسف شاه با ارغون خان، از ایلخانان مغول، به تیرگی گرایید و به سبب ترسی که اتابک یوسف شاه از ارغون خان داشت نتوانست در یزد اقامت کند و از سرزمین پدری خود به سیستان گریخت، امیر مظفر بن منصور که در خدمت اتابک یوسف شاه بود از این پیش آمد استفاده کرد و از یوسف شاه جدا شد و از طریق کرمان و میبد خود را به اردوی ارغون رسانید. این امر سبب شد که امیر ارغون از امیر مظفر بن منصور خشنود شود و

۲- معین الدین بن جلال الدین محمد، معلم یزدی، مواهب الهی در تاریخ آل مظفر به تصحیح سعید نفیسی، اقبال، تهران ۱۳۲۶، ج ۱، ص ۲۷؛ محمود کتبی، تاریخ آل مظفر به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴، ص ۳؛ حافظ ابرو، مجموعه جغرافیا و تاریخ، نسخه خطی کتابخانه ملک تهران، شماره ۴۱۴۳، ص ۹۲؛ سمرقندی، عبدالرزاق (کمال الدین)، مطلع السعدین مجمع بحرین، عبدالحسین نوایی، طهوری، تهران ۱۳۵۲، ص ۱۵۷.

عنوان امیر یساولی به وی اعطا کند.^۳

چون امیر مظفر بن منصور وارد دستگاه مغول گردید، صداقت خود را به مغولان نشان داد و ایلخانان بعد از ارغون چون گیخاتو، غازان خان، سلطان اولجایتو و ابوسعید نیز نسبت به او نظر ملاطفت یافتند. او هم در اکثر اردو کشیها شرکت می نمود و گاهی در دربار ایلخانان و زمانی در میبد روزگار می گذرانید، تا این که به سال ۷۱۳ در گذشت و در مدرسه ای که در میبد ساخته بود به خاک سپرده شد.

اولاد امیر مظفر بن منصور که یکی بعد از دیگری به حکومت یزد و سایر نواحی مجاور آن رسیدند به نام او شهرت یافتند و به آل مظفر معروف شدند، امرای آل مظفر هفت تن و مدت حکومتشان هفتاد و هفت سال بوده است.

۲- امیر مبارزالدین محمد بن مظفر (معتسب) ۷۶۵ - ۷۱۸

دولت آل مظفر به همت امیر مبارزالدین محمد شهرت و اقتدار کسب کرد و قوام یافت. هنگامی که پدرش از دنیا رفت او سیزده سال بیش نداشت. برای حفظ جان و مال و مقام پدری خویش از آسیب دشمنان، به سلطان محمد خدا بنده (اولجایتو) هشتمین ایلخان مغول پناه برد و با جمعی از افراد خانواده اش، که بیشتر آنان را زنان تشکیل می دادند، راهی آذربایجان شد. اما در راه با طایفه ای از نکودریان ها^۴، که از دشمنان بزرگ خاندان مظفری بودند، مواجه گشت. کم مانده بود که گرفتار دشمن شوند، اما تمام زنان قافله به سرکردگی خواهرش دست به شمشیر بردند و با شهامت از خود دفاع و دشمن را دور کردند و سرهای تعدادی از نکودریان را با خود به دربار ایلخان مغول بردند و سرگذشت خود را باز گفتند.

سلطان اولجایتو ضمن تأیید وفاداری آنان نسبت به مغول رشادت و دلاوری شان را هم تمجید کرد و امیر مبارزالدین محمد را به قایم مقامی پدر گماشت و حکومت ایالت میبد و

۳- احمد بن حسین علی کاتب، تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۷۹: محمد مفید مستوفی بافی - جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، اسدی، تهران ۱۳۴۲، صص ۹۷-۹۶؛ مواهب الهی، ص ۳۶؛ تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۳۱

۴- نکودریان طایفه ای از مغول بودند که در منطقه بین کرمان و سیستان قرار داشتند، چون یکی از سرداران ایشان نکودر نام داشت بنابراین به این نام شهرت یافتند. رک، و صاف الحضرة - تحریر تاریخ و صاف، عبدالمحمد آیتی، ص ۱۱۶؛ مواهب الهی، ص ۵۸؛ روضة الصفا، چاپ سنگی، ج ۴، صص ۱۳۳ - ۱۳۲

محافظة راههای مرکزی ایران را به او تفویض کرد.^۵ دارایی و املاک آنان نیز که به دست وزیر وقت خواجه رشیدالدین فضل الله ضبط و جزو اموال دولتی شده بود به آنان باز گردانده شد.^۶

امیر مبارزالدین محمد مدتی ملازم سلطان اولجایتو بود و وظایف او را در حدود یزد نوابش انجام می دادند. تا این که اولجایتو در گذشت و ابوسعید به جای او نشست ابوسعید نیز فرمان اولجایتو را در حق آنان تجدید و تأیید کرد و امیر مبارزالدین محمد از دربار ایلخانی راهی موطن اصلی خویش شد.

وقتی امیر مبارزالدین به میبد رسید، حاکم شیراز امیر غیاث الدین کیخسرو، پسر امیر محمودشاه اینجو، برای گرفتن یزد از دست اتابک حاجی شاه به یزد حمله آورد، از امیر مبارزالدین نیز برای این امر کمک خواست. امیر مبارزالدین در این مورد با ایلخان ابوسعید مشورت و از او کسب دستور کرد، ابوسعید که نسبت به اتابکان یزد بی مهر شده بود به او اجازه داد تا در دفع اتابک حاجی شاه شرکت نماید. اتابک در برابر مهاجمان نتوانست ایستادگی کند و در سال ۷۱۸ از یزد متواری شد. و به این ترتیب حکومت اتابکان یزد به پایان رسید و در پی آن حکومت یزد از طرف ابوسعید به امیر مبارزالدین محمد واگذار شد.^۷

امیر مبارزالدین محمد و رقبای سیاسی او

حکومت یزد به علت موقعیت خاص آن منطقه خالی از دردسر نبود و هرآن مدعیان تازه ای پیدا می کرد. بخصوص بعد از مرگ ابوسعید بهادرخان که آشوب و هرج و مرج در ایران گسترش یافت و هرکس داعیه امارت و سلطنت در سر می پروراند، حکومت مناطق فارس و کرمان و اصفهان و یزد نیز از فتنه به دور نماند و مورد طمع مدعیان سیاسی این دوره قرار گرفت. از طرفی قلمرو حکومت امیر مبارزالدین، یعنی یزد و کرمان، بنا به موقعیت جغرافیایی همیشه مطمع نظر اقوام و طوایف و در معرض تهدید و تهاجم آنها بود؛ از آن جمله اقوام نکودریان و اوغانی و جرمائی، که از قبایل خانه به دوش مناطق کویری بودند و از آغاز تا انجام دولت آل مظفر با این دولت در حالت جنگ و گریز بسر می بردند.

۵- تاریخ آل مظفر (کتابی)، ص ۳۴.

۶- رك، جعفرین محمدبن حسن جعفری، تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۸، صص ۳۲.

۷- تاریخ آل مظفر (کتابی)، صص ۳۶-۳۵.

از جمله دشمنان عمده امیر مبارزالدین محمد نکودریان بودند. ایشان دائماً در اطراف یزد به تعرض و راهزنی می پرداختند. با بقدرت رسیدن امیر مبارزالدین تعرض نکودریان نیز شدت یافت و بیشتر هم و غم او نیز کوتاه کردن دست این راهزنان بود، و به قولی این مبارزه چهارده سال ادامه داشت و به پیروزی نسبی مبارزالدین محمد و به ضعف نکودریان انجامید^۸. او اغلب سر کشتگان نکوداری را به دربار ایلخان می فرستاد و مورد تشویق قرار می گرفت.

به جز این طوایف مهاجم، امیر مبارزالدین محمد با دیگر مدعی بزرگ سیاسی خود یعنی خاندان اینجو^۹ نیز مواجه بود. مقارن به قدرت رسیدن مظفریان، شرف الدین محمد معروف به اینجو در میبد و یزد و فارس و حوالی آن به مرکزیت شیراز مستقر گشت و همزمان با امیر مبارزالدین محمد امیر شیخ ابواسحاق از آن خاندان اینجو حاکم فارس و اصفهان بود. خاندان اینجو، بخصوص امیر شیخ ابواسحاق، همیشه در این اندیشه بودند که کرمان و یزد را نیز صاحب شوند^{۱۰}. بنابراین از بدو تأسیس دولت آل مظفر، امیر شیخ ابواسحاق رقیب سیاسی و مدعی امیر مبارزالدین محمد به شمار می آمد. این امر از زمانی شدت یافت که ابوسعید ایلخانی از دنیا رفت و امیر مبارزالدین محمد نیز مانند دیگر امرای مغولی اعلام استقلال کرد و در یزد به نام خود سکه زد^{۱۱}، اما قبل از این تاریخ، به سبب نفوذ سیاسی ایلخان، این امر ممکن نبود.

از سوی دیگر فرزندان امیر محمودشاه اینجو نیز، به واسطه تعلق ملکی و ملکوی به شیراز، چون بر آن سرزمین مستولی شدند و تمام خطه فارس را در قبضه اقتدار خویش

۸- تاریخ آل مظفر (کتبی)، صص ۳۶ - ۳۷

۹- به املاک شخصی سلطان و یا دیگر اعضای خاندان سلطنتی و همچنین خوانین تابع و خدمتگزار ایشان که در اراضی مزبور زندگی می کردند اینجو گفته می شد (تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۴؛ حمداله مستوفی، تاریخ گزیده: (وکیل خاصه شریفه)؛ لب التواریخ، ص ۲۶۵؛ تاریخ مغول عباس اقبال، ص ۴۱۰)، شرف الدین محمودشاه از زمان ابوسعید عنوان وکالت املاک اینجو را بر عهده داشت و به تدریج ترفیع مقام یافت و به وزارت فارس و کرمان و یزد و کیش و بحرین رسید و عنوان شرف الدین محمودشاه اینجو را بر خود نهاد بعد از او پسرانش: جلال الدین مسعودشاه، غیاث الدین کیخسرو و جمال الدین ابواسحاق به سلطان، شهرت داشتند. حکومت آنان به دست امیر مبارزالدین محمد بن مظفر از میان رفت.

۱۰- تاریخ آل مظفر (کتبی)، صص ۵۴ - ۵۰

۱۱- ستوده، حسنعلی، تاریخ آل مظفر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ج ۱، ص ۶۸

درآوردند، با از هم پاشیده شدن حکومت ایلخانی، اعلان استقلال کردند. و چون دست حمایت ایلخانان را از سر مظفریان کوتاه دیدند، در صدد برآمدن تا آرزوی دیرین خود یعنی تصرف یزد و کرمان را عملی کنند. در نتیجه یک رشته مبارزات سیاسی و نظامی میان امیر مبارزالدین محمد و امیر شیخ ابواسحاق آغاز شد.

از سوی دیگر دولت چوپانیان نیز در همان زمان در آذربایجان به قدرت رسید^{۱۲}. این دولت خود را وارث و ادامه دهنده حکومت ایلخانان معرفی کرد و قلمرو حکومت خاندان اینجو و خاندان مظفری را از آن خود می دانست. بنابراین مبارزه میان چوپانیان و آل اینجو و خاندان مظفری در گرفت. و چون مظفریان با خاندان اینجو دشمنی دیرینه داشتند، امیر مبارزالدین اغلب جانب چوپانیان را می گرفت. بنابراین امیر مبارزالدین گاهی با چوپانیان و گاهی مستقلاً با امرای خاندان اینجو در جنگ بود. در پی به شرح ستیزیهای مزبور پرداخته ایم. مقارن مرگ سلطان ابوسعید، امیر محمودشاه اینجو در فارس حکومت داشت، آرپاکاون که بعد از ابوسعید بر تخت نشست امیر محمودشاه را بقتل رسانید و پسر او امیر جلال الدین مسعودشاه را زندانی کرد. اما حکومت آرپاکاون دیری نپایید و امیر جلال الدین مسعود به شیراز آمد و برادرش ملک غیاث الدین کیخسرو را از کار برکنار و خود را حاکم مستقل فارس اعلام نمودوی برادر دیگر خود شاه شیخ ابواسحاق را مأمور تصرف یزد کرد. چون سپاهیان فارس به حدود یزد رسیدند امیر مبارزالدین با حسن نیت و به طریق مودت به استقبال آنان رفت. در نتیجه امیر ابواسحاق در محظور اخلاقی قرار گرفت و کاری از پیش نبرد^{۱۳}.

امیر پیر حسین از امرای چوپانی در سال ۷۴۰ قصد تصرف شیراز را کرد و در این امر از امیر مبارزالدین محمد نیز کمک خواست. امیر مبارزالدین نخست از کمک و یاری او خودداری کرد، اما پس از مدتی که بین آن دو مکاتبه برقرار بود، در اصطخر فارس همدیگر را ملاقات کردند. و از قرار معلوم متعهد شدند که پس از پیروزی بر امیر جلال الدین مسعود شاه هردو از نتایج آن بهره ور شوند. پس هردو به طرف شیراز حرکت کردند.

امیر جلال الدین مسعودشاه به سوی کازرون گریخت و امیر مبارزالدین محمد به تعقیب او پرداخت. چون خاطر امیر مبارز جمع شد به طرف شیراز گشت سپاهیان او و متحدش شهر را در محاصره گرفتند و بعد از پنجاه روز و تخریب برج و بارو، مردم شیراز به قاضی

۱۲- تاریخ آل چوپان. ص ۲۹۲

۱۳- تاریخ آل مظفر (کتبی)، صص ۴۲-۴۱؛ مواهب الهی، ج ۱، ص ۹۵

مجدالدین اسماعیل بن یحیی که از شخصیت‌های روحانی شهر بود متوسل شدند تا به شفاعت پیش امیر مبارزالدین رود. امیر مبارزالدین شفاعت قاضی را پذیرفت. با گشوده شدن دروازه‌های شیراز امیر پیر حسین که از طرف ملک اشرف حاکم چوپانی فرمان حکومت شیراز را داشت وارد شهر شد و پس از به دست گرفتن زمام امور فارس، حکومت کرمان را نیز به امیر مبارزالدین محول کرد^{۱۴}. بدین طریق قلمرو امیر مبارزالدین تا یزد و کرمان گسترش یافت.

اما حکومت کرمان نیز مثل سایر نقاط ایران دست به دست می‌گشت. از اواخر حکومت ابوسعید ایلخان حکومت کرمان در اختیار قطب‌الدین نیک‌روز از امرای قراختایی بود. او به محض اطلاع از خبر انتصاب امیر مبارزالدین محمد به امارت کرمان، به ملک معزالدین حسین کورت پناهنده شد و به هرات رفت و با سپاهیان غوری به کرمان بازگشت. اما امیر مبارزالدین کرمان را به محاصره درآورد، و مردم کرمان به وساطت خواجه تاج‌الدین عراقی، غوریان را از شهر بیرون کردند و به امیر مبارزالدین محمد اجازه دادند تا به شهر وارد شود. بدین ترتیب کرمان در سال ۷۴۱ به تصرف امیر مبارزالدین درآمد^{۱۵}.

به دنبال تصرف کرمان، مبارزالدین محمد به تصرف قلعه بم پرداخت. این قلعه از زمان ابوسعید در دست اخی شجاع‌الدین خراسانی بود. او نیز بعد از مرگ ابوسعید در بم علم استقلال برافراشته بود. با این که بم تابع حکومت کرمان به حساب می‌آمد، اخی شجاع‌الدین به فرمان امیر مبارزالدین گردن نهاد.

امیر مبارزالدین برای گشودن قلعه از امیر پیر حسین حاکم شیراز کمک خواست و فرزند خود شرف‌الدین مظفر را نیز مأمور آن کار کرد. محاصره قلعه طولانی شد و آذوقه درون قلعه به پایان رسید اخی شجاع‌الدین بناچار تقاضای عفو و بخشش نمود و قلعه را تسلیم امیر مبارزالدین کرد^{۱۶}.

در این اثنا حکومت امیر پیر حسین در شیراز به خطر افتاد. وی برای دلجویی از شیخ

۱۴- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۴۳؛ مواهب‌الهی، ص ۱۱۵؛ معین‌الدین نطنزی منتخب‌التواریخ (آئونیم اسکندر)، ژان اوین، تهران ۱۳۳۶، ص ۱۸۱

۱۵- مواهب‌الهی، ص ۱۲۲؛ احمد علیخان وزیری کرمانی- تاریخ کرمان (سالاریه) به تصحیح باستانی پاریزی، کتابهای ایران، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۷۸

۱۶- مواهب‌الهی، ص ۱۳۲، تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۴۵؛ تاریخ کرمان، صص ۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳

ابو اسحاق حکومت اصفهان را به او وا گذاشته بود. ابو اسحاق چون حکومت فارس را حق خود می دانسته پنهانی با ملک اشرف حاکم عراق عجم بر ضد امیر پیر حسین متحد شد و به سوی شیراز لشکر کشیده امیر پیر حسین از شیراز به آذربایجان گریخت. امیر شیخ ابو اسحاق به شیراز وارد شد و ملک اشرف را اغفال نمود و به شهر راه نداد. در همین زمان جلال الدین مسعود شاه که قبلاً از امیر پیر حسین شکست خورده و در بغداد به شیخ حسن بزرگ پناهنده شده بود با کمک او و به همراه امیر یاغی باستی، پسر امیر چوپان، وارد شیراز شد.

امیر شیخ ابو اسحاق اطاعت برادر را گردن نهاد، اما دیری نپایید که میانه امیر جلال الدین مسعود با امیر یاغی باستی به هم خورد و امیر جلال الدین به دست امیر یاغی باستی به قتل رسید. امیر شیخ ابو اسحاق چون از این ماجرا آگاهی یافت با کمک شیرازیه‌ها امیر یاغی باستی را از شهر بیرون راند و دوباره بر آن شهر مسلط شد. کمی بعد ملک اشرف و یاغی باستی برای تصرف شیراز از امیر مبارز الدین کمک خواستند. امیر مبارز الدین پذیرفت، به شرط این که ملک اشرف خواجه شمس الدین محمود صائن قاضی را به او تسلیم کند. بعد از این معامله متوجه شیراز شدند. در این اثنا خبر قتل شیخ حسن چوپانی به ملک اشرف رسید، به همین سبب ملک اشرف از محاصره شیراز دست کشید و راهی تبریز شد.

تجدید مخاصمات میان امیر مبارز الدین محمد و امیر شیخ ابو اسحاق

وقتی که شیراز از محاصره ملک اشرف رها شد و امیر شیخ ابو اسحاق اطراف خود را از دشمن خالی یافت دست به کار تصرف کرمان شد، زیرا کرمان سابقاً جزو قلمرو فارس بود که امیر پیر حسین حکومت آن را به امیر مبارز الدین محول کرده بود. امیر مبارز الدین چون این خبر را شنید لشکری از طوایف اوغان، جرمان^{۱۷} و اعرابی که در کرمان مقیم بودند فراهم آورد و در حالت دفاع به انتظار نشست. شیخ ابو اسحاق جنگ را صلاح ندانست و به شیراز عقب

۱۷- قبایل جرمان و اوغان از طوایف مغول بودند که از زمان ایلخانی ارغون خان (۶۸۳-۶۹۰)

بنا به درخواست حاکم قراختایی کرمان جلال الدین سیورغتمش برای محافظت از این ایالت در برابر مهاجمان به کرمان آمده و در اطراف آن ساکن شده بودند؛ در اثر وصلتهایی که بین امرای کرمان و یزد با ایشان صورت گرفته بود قدرتمند شده در جریان‌ات سیاسی نیز دخالت می کردند- رک مواهب الهی ص ۱۹۶؛ تاریخ آل مظفر

(کتبی)، صص ۷۵، ۵۶، ۵۵؛ تاریخ آل مظفر (مستوده) صص ۸۸، ۸۷

نشست. اما هرگز فکر تصرف کرمان را از سر بیرون نکرد. وی چند بار دیگر هم به این امر اقدام نمود ولی نتیجه ای نگرفت و ناچار شد که با امیر مبارزالدین آشتی کند بویژه از آنجهت که خود را در معرض تهدید ملک اشرف چوپانی می دید. امیر مبارزالدین محمد هم چون خود را گرفتار نا فرمانیهای اوغانیان و جرمانیان می دید به این آشتی رضا داد و با فراغت خاطر به قلع و قمع اوغانیان و جرمانیان پرداخت.

اما امیر شیخ ابواسحاق از این ماجرا بهره جست خواست تا به یاری اوغانیان و جرمانیان دست رقیب خود را از کرمان کوتاه کند. در نتیجه او پیمان خود را با امیر مبارزالدین شکست و به کرمان لشکرکشی کرد. این بار هم وی توفیق نیافت، و امرای اوغانی و جرمانی نیز چون از اتحاد امیر شیخ ابواسحاق فایده ای ندیدند دیگر بار حاضر به همکاری با امیر مبارزالدین شدند.

در پی این احوال ملک اشرف چوپانی در آذربایجان به قدرت رسید و برای خارج کردن شیراز از دست امیر شیخ ابواسحاق از امیر مبارزالدین محمد یاری طلبید، امیر مبارزالدین اوغانیان و جرمانیانی را که به وی روی آورده بودند برای مبارزه با امیر شیخ ابواسحاق به کمک ملک اشرف فرستاد، اما این دو طایفه حاضر به جنگ با امیر شیخ نشدند، بلکه به او پیوستند. امیر شیخ از وجود آنان برای گرفتن کرمان استفاده کرد، اما باز هم موفق نشد ملک اشرف هم چون از این لشکرکشی سودی نبرد تنها با بستن قرارداد با اصفهانیان به تبریز بازگشت.

حالت جنگ و آشتی میان امیر شیخ ابواسحاق و امیر مبارزالدین محمد برقرار بود و در این خصوص امیر شیخ ابواسحاق پیوسته در پی فرصت بود و به حيله و تزویر متوسل می شد. این جنگ و آشتی به نوشته مورخان تا هشت نوبت ادامه یافت، تا این که امیر مبارزالدین محمد از حالت تدافعی بیرون آمد و به حمله پرداخت.

امیر مبارز در شوال سال ۷۵۴ از راه شبانکاره به طرف شیراز حرکت کرد و آن شهر را در محاصره گرفت. در حین محاصره پسرش در گذشت و خود نیز بیمار شد. با وجود این محاصره را ادامه داد. در این محاصره که شش ماه به طول انجامید بعضی از بزرگان شیراز به امیر مبارزالدین پیوستند و بعضی از مدافعین شهر خیانت ورزیدند از طرفی هم خود امیر شیخ ابواسحاق بعضی از بزرگان شهر را به قتل رسانید و موجبات دشمنی آنان را نسبت به خویش فراهم ساخت. در ضمن به عیش و عشرت مفرط هم پرداخت. این پیش آمدها همه به سود امیر

مبارز الدین تمام شد و دستیابی او را بر شیراز آسانتر کرد (شوال سال ۷۵۴) ۱۸.

در جریان این ماجرا امیر شیخ ابواسحاق به شولستان گریخت و پسر سیزده ساله او به نام علی سهل اسیر امیر مبارز الدین گشت، او را به پسرش شاه شجاع سپرده به دست او کشته شد ۱۹. اما خود شیخ ابواسحاق بعد از فرار به شولستان توانست با کمک طرفدارانش بر اصفهان دست یابد. اما امیر مبارز الدین کمی بعد اصفهان را محاصره کرد و ادامه کار را به عهده خواهر زاده اش شاه سلطان قرار داد. شاه سلطان اصفهان را گشود و امیر شیخ ابواسحاق را به اسارت گرفت و به شیراز فرستاد. روز پنجشنبه اواخر جمادی الاولی سال ۷۵۸ به امر امیر مبارز الدین ابواسحاق را به دشمنانش سپردند تا او را قصاص کنند. خواجه حافظ شیرازی در رثای او اشعاری دارد ۲۰.

امیر مبارز الدین بعد از بر انداختن خاندان آل اینجو برای توسعه متصرفات خویش و

۱۸- مواهب الهی، ص ۲۵۸، از جمله کارهای ناشایست امیر شیخ ابواسحاق کشتن چند نفر از شخصیت‌های شیراز، از آن جمله سید امیر حاج ضراب از بزرگان سادات و حاجی شمس الدین از بزرگان محلات بود، رک. تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۶۴؛ روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۴۲

۱۹- مواهب الهی: ... بعد از چند روز فرمان حضرت خلافت پناه موافق تقدیر الهی وارد گشت که کلو فخرالدین را به تیغ انتقام گذرانید. . . و علی سهل را بعد از چندگاه محافظت نموده بودند متوجه اصفهان گردانید در راه به مرضی که داشت سپری شد. . . صص ۲۶۴، ۲۶۳؛ تاریخ آل مظفر (کتبی): ... کلو فخر الدین را قتل کردند و علی سهل را گفتند به جانب اصفهان پیش پدر بردند، در رودان رفسنجان آن طفل را شهید کردند و گفتند از مرضی که داشت وفات کرد، این زمان مقبره آن طفل مقام حاجت است و چند نوبت دیده اند که نور از آن جا یافته است. . .، ص ۶۴؛ منتخب التواریخ، ص ۱۸۱

۲۰- تاریخ آل مظفر (کتبی): ... در حالت قتل این دو رباعی را بگفت:

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند	امید به هیچ خویش و بیگانه نماند
دردا و دریغا که درین مدت عمر	از هر چه شنیدیم جز افسانه نماند

همین خبر، روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۴۵؛ از خواجه حافظ:

بلبل و سرو و سمن یاسمن و لاله و گل	هست تاریخ وفات شه مشکین کاکل
خسرو روی زمین غوث زمان بواسحق	که به مه طلعت او نازد و خندد بر گل
جمعه بیست و دوم ماه جمادی الاول	در پسین بود که پیوسته شد از جزء به کل

رک: دیوان خواجه حافظ (از روی نسخه خطی علامه محمد قزوینی و قاسم غنی) به خط استاد جواد شریفی انتشارات بامداد، تهران ۱۳۶۲، ص ۳۴۸.

تسلط کامل بر سرزمین فارس به فکر تصرف سرزمین شبانکاره افتاد^{۲۱}. در آن هنگام شخصی به نام ملک اردشیر در آن جا فرمانروایی داشت، که با امیر مبارزالدین محمد طریق موافقت نمی‌پیمود، و امیر مبارزالدین برای گوشمالی او و تصرف قلعه ایگ شاه محمود، فرزندش را بر سر او فرستاد. در سال ۷۵۶ شاه محمود قلعه ایگ را گشود و ملک اردشیر متواری گشت. و بدین طریق حکومت کهن شبانکاره نیز به دست امیر مبارزالدین محمد پایان یافت.

امیر مبارزالدین برای دستیابی به نواحی جنوب نیز به سرزمین لرستان روی آورد^{۲۲}. در این هنگام لرستان در تصرف اتابک نورالورد بود که نسبش به قراختائیان کرمان می‌رسید، بنابراین با امیر مبارزالدین محمد نیز قرابت سببی داشت. اما به علت طرفداری اتابک از امیر شیخ ابواسحاق، مبارزالدین قصد سرکوبی او را داشت. اتابک در قلعه ایذج (مال امیر) مستقر بود. تصرف قلعه به دراز کشید ولی عاقبت به دست شاه شجاع و با همکاری اتابک شمس الدین پشنگ بن ملک یوسف‌شاه گشوده شد. اتابک نورالورد را کور کردند. و حکومت لرستان نیز در اختیار مبارزالدین محمد قرار گرفت.

سفر جنگی امیر مبارزالدین محمد به آذربایجان و غالبیت آن

چون امیر مبارزالدین محمد، یزد، کرمان، شیراز قلمرو ملوک شبانکاره و اصفهان را صاحب شد و ملک او از کرمانشاهان تا حدود سیستان گسترش یافت، بخش اعظم متصرفاتش را در اختیار فرزند خود شاه شجاع قرار داد و در صدد تصرف آذربایجان برآمد.

۲۱- قسمتی از ایالت فارسی که شامل نواحی نیریز، اصطهبانات، دارابگرد، فرك و طارم باشد به سرزمین شبانکاره معروف است. از روزگاران کهن فرمانروایان مستقل داشته و مرکز آن شهر ایگ و و ریج بود که قلعه مستحکمی داشت، رك: تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۶۸؛ منتخب التواریخ، صص ۱۰-۱۱؛ تاریخ تحریر و صاف، ص ۲۵۱

۲۲- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۷۲؛ در وصف سرگذشت رك: منتخب التواریخ، صص ۶۷، ۳۵ حمداله مستوفی، حمداله بن ابی بکر بن احمد بن نصر قزوینی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، امیر کبیر تهران ۱۳۳۶، ص ۵۳۷ (فصل یازدهم). عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۴۴۲: «... سرزمین پر درختی را گویند، سرزمین در اصل دو قسمت تقسیم می‌شد: بزرگ (کوه گیلویه بختیاری)، کوچک همان لرستان امروزی یعنی اطراف خرم‌آباد و اراضی پشت کوه، سرزمین شولستان به ممه سنی امروزی نیز اطلاق می‌شد، سلسله‌ای که در لر بزرگ از حدود قرن ششم هجری اقتدار یافته‌اند به «امرای فضلویه» معروفند که اشتباهاً آنان را اتابکان لرستان خوانده‌اند ایشان از نسل کردان سرزمین شام می‌باشند از امرای کوچک شجاع الدین خورشید بود.

آذربایجان در این هنگام (۷۵۹ هـ ق) در اثر سقوط چوپانیان به دست جانی بیگ حاکم دشت قیچاق افتاده بود^{۲۳}. چون او می خواست در اداره امور آذربایجان متحدی برای خود بیابد، وسعت فتوحات امیر مبارزالدین محمد در ایران مرکزی نظر وی را جلب کرد. در نتیجه نماینده ای پیش امیر مبارزالدین فرستاد و بنا بر سوابقی که در دربار ایلخانان مغول داشت باو پیشنهاد مقام یساولی نمود. اما امیر مبارزالدین محمد این پیشنهاد را دون شأن خود تلقی کرد و به اندیشه تصرف آذربایجان افتاد^{۲۴}.

بعد از برگشت جانی بیگ به دشت قیچاق، وضع نا بسامان آذربایجان امیر مبارزالدین را در حرکت به طرف این ولایت و تسخیر آن مصمم تر کرد. در این زمان **اخچی جوق** نامی در آذربایجان حکومت داشت. اخچی جوق برای جلوگیری از حمله امیر مبارزالدین محمد قیام کرد در نزدیکی شهر میانه در محل و رزقان گمرود بین این دو برخورد نظامی به وقوع پیوست و اخچی جوق شکست خورد. پسران امیر مبارزالدین آنان را تا نخجوان تعقیب کردند و امیر مبارزالدین خود راهی تبریز شد. روز جمعه بود که به تبریز وارد شد و بالای منبر رفت و به نام خلیفه عباسی مصر خطبه خواند و تبریزیان را به رعایت دینداری و عدل دعوت نمود. هنوز دوماه از توقف او در تبریز نگذشته بود که خبر لشکرکشی سلطان اویس ایلکانی به سوی تبریز رسید. مبارزالدین از منجمان شنیده بود که از جوانی ترك و بلند بالا ملالتی خواهد دید. و چون این صفات را در سلطان اویس فراهم می دید از او بیمناک شد و از آذربایجان بیرون رفت و راهی اصفهان گردید^{۲۵}.

امیر مبارزالدین در این سفر جنگی خشونت فراوان از خود نشان داد. وی نسبت به فرزندان و نزدیکان خویش نیز بسیار ایرادگیر و بد دهن شده بود و آنان را مورد تحقیر و توهین قرار می داد. در نتیجه فرزندان و دامادش از او اندیشناک شدند و به سبب ترس از عواقب کار باهم دست یکی کردند و در روز سه شنبه پانزدهم رمضان سال ۷۶۰ او را در خانه خودش در اصفهان دستگیر کردند و در تاریکی شب به قلعه تبرک بردند و شب جمعه ۱۹ رمضان

۲۳- حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله- ذیل جامع التواریخ رشیدی، خاتبا بایانی، انجمن آثار ملی،

تهران ۱۳۵۰، چاپ دوم، ص ۱۸۵؛ تاریخ آک چوپان، ص ۴۰۶

۲۴- تاریخ آک مظفر (کتبی)، ص ۷۶؛ جامع مفیدی، ص ۱۱۲

۲۵- منتخب التواریخ (... قضا را در مولود او نوشته بودند که بدست مردی کلحول مقتول

شود) ص ۱۸۱.

دامادش شاه سلطان چشم او را میل کشید^{۲۶}.

امیر مبارزالدین پس از نابیناشدن مدتی در قلعه سفید فارس تحت نظر بود. ولی فرزندانش بزودی از کرده خود پشیمان شدند و خواستند از وی دلجویی کنند پس او را به شیراز آوردند و خطبه و سکه به نام او کردند و وی را شاه خواندند و شاه شجاع هم بظاهر تحت امر او به اداره مملکت پرداخت. اما هنوز دو ماه از این ماجرا نگذشته بود که توطئه ای بر ضد شاه شجاع کشف شد و معلوم گردید که پدرش در آن دست داشته است. توطئه گران بر آن نهاده بودند که شاه شجاع را به قتل برسانند و سلطان ابوزید نامی را به تخت بنشانند و شاه یحیی را نیز نام سپهسالاری دهند. شاه شجاع بعد از کشف توطئه اشخاصی را که در این امر نقش داشتند به قتل رسانید و پدر را هم در قلعه^{۲۷} جهرم زندانی کرده پس از آن هم او را به قلعه بم انتقال داد. امیر مبارزالدین آخرالامر از شدت درد و رنج در اواخر ربیع الاول سال ۷۶۵ در گذشت و جنازه او را به بمبید آوردند و در مدرسه مظفریه به خاک سپردند.

صفات و اخلاق و شیوه مملکتداری امیر مبارزالدین محمد

محمود کتبی در باره امیر مبارزالدین می نویسد: «سیزده ساله بود که پدرش وفات کرد. شهریار سائنس و دیندار و شجاع و نامدار بود و در تقویت دین و تعظیم شرع سیدالمرسلین و تربیت علما و رعایت رعایا فکری متین و رأی رزین داشت و در امور جهانگیری به غایت مجتهد بود. و اما طبیعتش برارقت خون و قساوت قلب و غدرمجبول بود. به حسن

۲۶- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۷۹: «... اگر به دیده بصیرت نظری در تقلب روزگار کردی و به چشم اعتبار در انقراض دولت ناپایدار نگرستی به سبب استیلاي قوه غضبی بر حرکتی بدین هولناک ارتکاب نمودی و خود را از سرزنش شرالولد من عقه و ضیح حقه دور داشتی و شفقت پدر فرزندتی از میان برنگرفتی...»؛ خواجه حافظ که از سفاکی و ریاکاری او دلخوشی نداشت در این خصوص قطعه ای دارد:

دل منه بر دنیا و اسباب او	زانکه از وی کس وفاداری ندید...
شاه غازی خسرو گیتی ستان	آنکه از شمشیر او خون می چکید...
عاقبت شیراز و تبریز و عراق	چون مسخر کرد و قتش در رسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو	میل در چشم جهان بینش کشید.

رک: دیوان اشعار حافظ ص ۳۴۶.

۲۷- محمد کتبی قلعه «تبر» نوشته، تاریخ آل مظفر، ص ۸۰؛ روضة الصفا، ج ۴، صص ۱۴۸-۱۴۷

طالع و تدبیرات موافق عروس ممالک را در کنار مراد گرفت و به واسطه سیاست زیادت از حد، مردم از او متنفّر بودند^{۲۸}.

اگر از اطاعت و فرمانبرداری و سر سپردگی امیر مبارزالدین محمد و پدرش نسبت به مغولان، که عامل رشد و به قدرت رسیدن آنان شد سخن نگوئیم، دلیری و رشادت و ستیزه جوئی او را باید عاملی مهم در تمام موفقیت‌های وی بدانیم و چنان که گذشت وی در اوان کار بر اثر شجاعت و دلاوری که در سرکوبی راهزنان و مخالفان از خود نشان داد مورد توجه سلطان محمد اولجایتو، و بعد از او ابوسعید، قرار گرفت. او در از میان برداشتن موانع و رسیدن به مقاصد خویش اراده‌ای استوار داشت و این خصوصیات را هنگام گشودن شهر شیراز از خود بروز داد. اگر گره کارش با نیروی بازو و شمشیر گشوده نمی شد به حيله سیاسی و تهمت و تکفیر متوسل می شد، چنان که در سرکوبی طوایف جرمانیان و اوغانیان نخست آنان را به بیدینی متهم نمود و سپس از علما و فقهای کرمان حکم تکفیر آنان را گرفت و جنگ با آن طوایف را جهاد در راه دین جلوه داد از این روی او را شاه غازی و مبارزالدین و دنیا لقب دادند.^{۲۹}

مبارزالدین محمد در اجرای احکام دین مبین اسلام و شعائر مذهبی تعصب خاصی از خود نشان می داد. در چهل سالگی توبه کرد و نوشته است: از آن پس در عبارت راه افراط می پیمود، معین الدین در مواهب الهی «بر مقتضای: إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»^{۳۰}، چون سال عمر ابد پیوند بندگی حضرت خلافت پناه در سنه ۷۴۵ به دوره چهل که سالکان مسالک یقین آن را بلوغ حقیقی گویند مغتنم شد و سن همایونش به نصاب میقات ربانی که مبداء کمالات انسانیت رسید، دواعی توفیق حلقه انابت بر در خلوت خانه دل زد. . . در آن موسم نشاط که دیده ساغر چون چشم عشاق دم به دم خونریز بود مانند لاله سیراب جام شراب بر سنگ زد و در آن زمان عشرت افزای که گل از رشک عارض خوبان پیراهن قبا می کرد چون مردمک دیده مهجوران جامه وجود را به آب طهارت برآورده‌های و هوی مستان به تکبیر خدا پرستان مبدل شد و گلبانگ می خواران به دعای دین داران عوض یافت. . . هر که دست در محرمات می زد یا پای در حد منکرات می نهاد بی حدادب می یافت. . . چهره مبارک که افروخته جام مدام بود، سیمای متعبدان گرفت

۲۸- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۳۴.

۲۹- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۱۲۵.

۳۰- سوره النساء، آیه ۲۱.

و خاطر شریف که شیوه شراب فرحان می گشت نشاط (للمصائم فرحتان) یافت . . . »^{۳۱}
در ادامه این سیاست دینی بود که امیر مبارز الدین در سال ۷۵۹، مقارن با لشکر کشی به آذربایجان، مسأله بیعت با خلیفه پوشالی و نوبر خاسته عباسی را عنوان کرد. زیرا از زمان سقوط بغداد به دست هولاکو خان مغول (۶۵۶) و کشته شدن خلیفه عباسی، بازماندگان خاندان خلافت به مصر گریختند و در آنجا به احیای خلافت قیام نمودند. در زمان امیر مبارز الدین خلیفه عباسی المعتضد بالله ابی بکر نام داشت^{۳۲}. امیر مبارز الدین محمد شخصی را به مصر فرستاد تا خلیفه نماینده ای به ایران گسیل کند. و به این ترتیب پیروی از خلافت را وسیله اهداف و مقاصد سیاسی خویش قرار دهد. و شاید به همان دلایل ریاکارانه بوده که حافظ به رغم محتسب به خاندان طهارت به ویژه حضرت علی، یا به قول او «شحنة نجف، مهر می ورزید، (دیوان حافظ تصحیح غنی - قزوینی)، غزل شماره ۲۹۶، با مطلع «طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف» زمانی که امیر مبارز الدین سرگرم محاصره اصفهان و در قلعه ماروانان مستقر بود، وکیل خلیفه به مقر او وارد شد. محمود کتبی چنین خبر می دهد.

« . . . امیر مبارز الدین به قلعه ماروانان نزول کرد با وکیل خلیفه امیر المومنین المعتضد بالله ابوبکر العباس بیعت کرد و در سنه خمس و خمسين و سبع مائه خطبة اسلام در بلاد عراق که از مدت هجوم لشکر سلاطین مغول الی هذا اليوم از زینت ذکر خلفای عباسی عاطل مانده بود به ذکر القاب خلیفه المعتضد بالله مشرف شد و از غرائب معجزات نبوی آنکه به حکم حدیث ان الله تعالی بیعت لهذه الامة فی کل مائه سنة من یجدد لها دینها چون اختیار تاریخ رفت، از سنه ست و خمسين وست مائه که خروج لشکر هولاکو خان است و واقعه بغداد تا این زمان صد سال بود، بی زیادت و نقصان و علمای فارس و کرمان و یزد بیعت کردند^{۳۳}.

۳۱- مواهب الهی، صص ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴

۳۲- تاریخ آل مظفر (کتبی)، صص ۹۶-۶۷؛ زبدة التواریخ حافظ ابرو، وقایع سال ۷۷؛ روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۴۶؛ مطلع السعدین، ص ۲۷۶؛ راجع به احیای خلافت عباسی در مصر، رک - ابن خلدون (عبدالرحمن)، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۸، ج ۴، صص ۵۷۳ تا ۵۷۱ و ۶۹۵ و ۶۱۶

۳۳- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۹۷؛ تاریخ جدید یزد: . . . از خلیفه عباسی معتضد بالله رخصت سلطنت یافت . . . و او را به موعود بالماله السابقه نسبت کرد، ص ۳۵؛ تاریخ جدید یزد (احمد بن حسین بن علی کاتب): . . . از مصر خلیفه معتضد بالله عباسی جهت او منشور سلطنت فرستاد . . . موعود مائه سابقه او را گفتند، ص ۸۶

باید افزود که امیر مبارزالدین محمد به همان سیاست ترکان دست یازید. چون ترکان در ایران پایگاه ملی نداشتند، برای مشروع جلوه دادن حکومتشان به خلافت عباسی متکی بودند. امیر مبارزالدین نیز اصالت ملی نداشت و برای مشروعیت دادن به حکومت خویش چنین سیاستی را اعمال کرد. او وقتی به سوی آذربایجان حرکت کرد جنگ با اخی جوق را غزوه نام نهاد و خود را همانند خالدبن ولید دانست^{۳۴}. چون به تبریز رسید به مسجد رفت و بر منبر نشست و خطبه به نام خلیفه عباسی مصر خواند، قبلاً در شیراز نیز برای حمایت از دین درباره کسانی که برخلاف آداب مذهبی رفتار می نمودند سخت ترین مجازات را اعمال می نمود، به طوری که به او لقب «محتسب» داده بودند^{۳۵}. بنا به روایتی، محتسب چون بعضی از اشعار سعدی را برخلاف شریعت تشخیص داد قصد داشت که قبر او را به آتش بکشد. اما شاه شجاع این بیت را بر خواند:

سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است وقت عذر آوردن است استغفرالله العظیم
و متذکر شد که سعدی در این شعرتوبه و انابه کرده است. پس امیر از قصد خویش منصرف شد^{۳۶}.

مبارزالدین محمد با وجود این که خود را بر طریق اهل سنت و اهل سنت و اهل کار خویش برای بزرگان مذهب شیعه نیز احترام قایل بود. او در سال ۷۳۴ به همراهی ابوسعید عازم بغداد شده و از خلوص اعتقاد به زیارت سلطان اولیاء امیرالمومنین علی بن ابی طالب^(ع) رفته و ... حاجات خود را به خضوع و خشوع طلب نموده بود.

۳۴- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۷۷.

۳۵- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۹۸، شاه شجاع فرزند مبارزالدین محمد خواجه حافظ شیرازی اشعار کنایه آمیزی در این مورد دارد:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند	پنهان خورید باده که تعزیر می کنند
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب	چون نیک بنگری همه تزویر می کنند،
دیوان اشعار صص ۱۳۵-۱۳۴ شاه شجاع که خود شعر می سرود در این مورد چنین سروده است:	
در مجلس هر ساز مستی پست است	نه چنگ به قانون و نه دف در دست است
رندان همه ترك می پرستی کردند	جز محتسب شهر که بی می مست است

رك: لب التواریخ، ص ۲۷۱

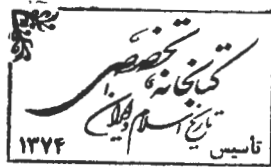
۳۶- منتخب التواریخ، ص ۱۸۵؛ تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۱۲۵

امیر مبارز الدین در رعایت حقوق و احترام سادات و علمای اعلام کوتاهی نمی کرد و در گسترش عدل و انصاف و رفع ظلم کوشا بود و به هر شهری که وارد می شد به تربیت علما و فضلا می پرداخت و آنان را به شنیدن حدیث و تفسیر و فقه ترغیب می نمود. وی آبادیهایی نیز از خود بر جای گذاشته ، که بیشتر جنبه مذهبی دارند مانند مسجد ، مدرسه و دارالسیاده^{۳۷}.

وی در اداره امور مملکت با وجود این که مستقل و مستبد بود از شخصیت‌های نامی به عنوان وزیر یاری می گرفت ولی وزرای مزبور عاقبت به خیر نبودند و اکثر به قهر او دچار می شدند. از آن جمله محمود بن رشید ، امیر ظهیر الدین ابراهیم صواب ، شمس الدین صائن قاضی ، خواجه تاج الدین عراقی ، خواجه برهان الدین ابونصر فتح اله و خواجه برهان الدین (از ممدوحین خواجه حافظ)^{۳۸}.

خوی خشن و سختگیریهای خارج از حد او ، نفرت خاص و عام را برانگیخت و عاقبت دولت او را بر باد داد.

از لحاظ کشور گشایی وی توانست با شمشیر و تدبیر تمامی جنوب و قسمتی از مرکز ایران را متصرف شود و دولت نسبة معتبری را در بین دولی که بعد از ایلخانان در ایران تشکیل شد پدید آورد. متصرفات او از غرب به حدود بختیاری و لرستان ، از شرق به حدود سند ، از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان و از شمال تا سلطانیه می رسید. حکومتش (۷۱۸-۷۶۵) در حدود ۴۲ سال و عمرش ۶۵ سال بود^{۳۹}.



۳۷- مواهب الاهی ، ص ۸۸

۳۸- رك - خواندمیر- غیاث الدین بن حمام الدین ، دستور الوزراء ، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی ، اقبال ، تهران ۱۳۵۳ ، صص ۲۴۸-۲۴۶ ؛ مواهب الاهی ، صص ۲۰۹ ، ۱۵۵ ، ۱۴۱ ، ۱۳۸

۳۹- تاریخ آل مظفر (کتبی) : . . . حکومتش چهل سال ، بیست و دو سال در یزد و سیزده سال در کرمان و پنج سال در ممالک عراق و پارس . . . ، ص ۸۰

جلال الدین شاه شجاع ۷۸۶ - ۷۶۰

شاه شجاع فرزند سوم امیر مبارزالدین محمد بود که از سال ۷۵۴ در موضع ریقان از حوالی بم به ولیعهدی منصوب شد.^۱ شاه شجاع در کور کردن پدر به سال ۷۶۰ نقش اساسی داشت و بعد از این واقعه به جای پدر نشست و شیراز را مرکز حکومت و مقر خویش قرار داده وی خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار را به وزارت منصوب نمود و قلمرو و متصرفات امیر مبارزالدین محمد را به ترتیب ذیل بین برادران تقسیم کرد:

۱- عراق عجم (اصفهان) و ابرقو برای شاه محمود

۲- کرمان و محالات آن برای سلطان احمد

۳- شیراز و ... هم از آن خود او

از آن پس امید می رفت که دولت آل مظفر بر اثر صلح و سازش این خاندان با یکدیگر رونقی پیدا کند. اما بر عکس، دیری نپایید که مودت آنان به خصومت گرایید و هریک برای غلبه بر دیگری به دشمنان خاندان خود متوسل شدند. شیراز و اصفهان و یزد و کرمان صحنه مبارزات سیاسی و افراد خاندان مظفری یعنی شاه شجاع، شاه محمود، شاه یحیی و شاه سلطان بازیگران آن بودند. هریک از این شهرها دست به دست می گشت و مردم فقیر تماشاچیان این صحنه و قربانی مطامع و حرص بازیگران آن بودند.

نخست بر سر در آمد ابرقو بین شاه محمود و شاه شجاع اختلاف پیش آمد، شاه محمود می خواست در اصفهان و ابرقو دولت مستقلی تشکیل دهد، شاه شجاع بر آن شد که از این کار جلوگیری کند. در نتیجه آتش جنگ شعله ور گشت و حاصلی هم جز این به بار نیامد که شاه سلطان، از طرفداران شاه شجاع، گرفتار شاه محمود شد و به دستور او چشمانش را میل کشیدند.^۲

۱- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۵۸

۲- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۸۶، شاه سلطان داماد امیر مبارزالدین محمد بود که امیر مبارزالدین به دست او نابینا شد و خود نیز مکافات عملش را دید؛ مولانا صدرالدین عراقی در این خصوص شعری دارد:
آن کس که به دان چشم تو آسیب رساند
او نیز بعینه مکافاتش دید

تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۸۶

شاه شجاع شکست خورده به شیراز عقب نشینی کرد و در آن جا با قیام برادر زاده اش شاه یحیی در یزد نیز مواجه گشت. ناچار حکومت یزد را به او داد تا هم وی را راضی کرده باشد و هم در مقابل شاه محمود قرار دهد. ولی شاه یحیی از مخالفت با عم خود شاه شجاع دست برداشت و دایماً مزاحم او بود.

شاه محمود چون از شاه شجاع آسوده خاطر نبود برای چیره شدن بر او از امرای آل جلایریاری جست^۳. در این هنگام قدرت از آل چوپان به آل جلایر (ایلکانیان) انتقال یافته بود^۴ و جلایریان سراسر آذربایجان و عراق عرب و غرب ایران را در تصرف خود داشتند و همسایه آل مظفر بودند و چشم طمع به اصفهان و یزد و شیراز نیز داشتند. از حکام معروف آل جلایر سلطان اویس^۵ معاصر با شاه شجاع بود. به محض استمداد شاه محمود از سلطان اویس، سپاهیان سلطان به دروازه های اصفهان رسیدند و در صدد حمله به شیراز برآمدند. شاه محمود به شاه شجاع پیغام فرستاد: «چون از سپاهیان بغداد کمک خواسته شده آنان را دست خالی نمی توان مرخص کرد، بهتر است شاه شجاع شیراز را خالی کند و به ابرقورود؛ وقتی که من وارد شیراز شدم و آنان را راضی به موطنشان برگردانیدم، شیراز را به شاه شجاع بازگردانم»^۶. شاه شجاع پیشنهاد برادر را پذیرفت و شاه محمود با یاری سپاهیان سلطان اویس بر برادر پیروز گشت و این پیروزی به نام سلطان اویس رقم خورد.

شاه شجاع چون به ابرقور رسید از آن جا قصد کرمان نمود، و پس از زد و خورهایی بر کرمان مسلط شد. شاه محمود بعد از تصرف شیراز قصد کرمان را نیز داشت ولی موفق نشد و شاه شجاع خود را آماده تصرف شیراز نمود.

تصرف شیراز به دست شاه شجاع - چون شاه محمود با کمک سپاه بیگانه شیراز را گشوده بود و بیگانگان با مردم شیراز بد رفتاری می کردند، و از سوی دیگر خبر فتوحات شاه شجاع در کرمان به شیراز رسید، مردم شیراز به حکومت شاه شجاع تمایل نشان دادند^۷.

۳- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۸۷.

۴- تاریخ آل جلایر.

۵- یکی از پسران شاه شجاع هم نام سلطان اویس داشت.

۶- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۸۹.

۷- زبدة التواریخ حافظ ابرو- ص ۱۰۶

چون شاه شجاع برای گرفتن شیراز کرمان را ترك كرد، شاه محمود در خود یارای توقف در شیراز را ندید و شبانه شهر را خالی كرد و فردای آن روز شاه شجاع بدون خونریزی وارد شهر شده شاه شجاع پس از انجام دادن اصلاحاتی در شیراز به فكر تصرف اصفهان افتاد؛ و شاه محمود با فرستادن نمایندگانی از برادر تقاضا كرد كه اصفهان را به او واگذارد و در مقابل سكه و خطبه در اصفهان به نام شاه شجاع باشد. اما خصومت متفی نگردید، تا این كه معلوم شد سبب فتنه در این میان خان سلطان، زن شاه محمود است، كه می خواست انتقام عموی خود یعنی شاه شیخ ابواسحاق را از آل مظفر بگیرد و به این منظور نامه هایی برای شاه شجاع می نوشت و او را ترغیب به لشكر كشی به اصفهان می نمود. چون گناه او بر شاه محمود مسلم شد همسر خود را به قتل رسانید^۸.

خواستگاری هردو برادر، یعنی شاه شجاع و شاه محمود، از دختر سلطان اویس یکی دیگر از سببهایی بود كه روابط آن دو را تیره تر ساخت و ایشان را رویاروی هم قرار داد. شاه محمود برای مقابله با شاه شجاع می خواست حمایت سلطان اویس را نسبت به خود جلب نماید. برای این كار از دختر او خواستگاری كرد^۹ و نامه ای حاكي از عجز و عبودیت نوشت و وزیر خود خواجه تاج الدین شیزی را مأمور این امر كرد. شاه شجاع هم برای این كه از این امر جلوگیری كند همین سیاست را پیش گرفت و از دختر سلطان اویس خواستگاری كرد و امیر اختیارالدین حسن قورچی را با نامه ای به تبریز پیش سلطان اویس فرستاد هردو نماینده در مأموریت خود كوشیدند. اما نامه شاه محمود كارگر افتاد و سلطان اویس شاه محمود را به دامادی قبول كرد^{۱۰}. عروس را با سپاهی روانه اصفهان كردند و شاه محمود بعد از زفاف، به همراهی سپاه سلطان اویس قصد شیراز نمود ولی بهره ای از این كار نبرد و در سال ۷۷۶ در اثر يك بیماری از دنیا رفت^{۱۱} و پسر شاه شجاع یعنی سلطان اویس را به جانشینی خود برگزید. اما این پسر و پدر هم راه توافق نیمودند و شاه شجاع برای سرکوبی او به اصفهان آمد و چند روزی نگذشت كه سلطان اویس در گذشت.

۸- آتونیسم اسکندر، منتخب التواریخ، ص ۱۹۰؛ تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۹۷

۹- زیدة التواریخ حافظ ابرو، ص ۱۰۹. مطلع السعدین. ص ۴۰۵؛ مجمل فصیحی، ص ۱۶۰.

۱۰- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۹۷.

۱۱- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۱۰۳

شاه شجاع و شورش پهلوان اسد خراسانی

شاه شجاع وقتی خواست از کرمان به شیراز برود، حکومت آن شهر را به پهلوان اسدبن طغانشاه از جمله امرای سپاه خراسان داد. پهلوان اسد فردی خداشناس و دین دار بود و همین دین داری او توجه شاه شجاع را نسبت به خود جلب نمود؛ اما پهلوان اسد بزودی بر ضد شاه شجاع و نظام حکومتی مظفریان در کرمان قیام کرد. بعضی قیام او را به تحریک مخالفان شاه شجاع از آن جمله غیاث الدین محمودشاه پسر خواجه قطب الدین سلیمان شاه و شاه یحیی و امیر سیورغتمش جرمائی می دانند، بعضی هم آن را متأثر از نهضت سربه داران خراسان^{۱۲} دانسته اند^{۱۳}. قیام از آن جا ناشی شد که در یک مسابقه کشتی مادر شاه شجاع (مخدوم شاه) جانب کشتی گیران کرمانی را گرفت و پهلوان اسد جانب کشتی گیر خراسانی را، در نتیجه بین کرمانیان و خراسانیان مبارزه ای در گرفت. مخدوم شاه پهلوان اسد را عامل این واقعه دانسته، از کرمان به عنوان اعتراض خارج شد. پهلوان اسد دست به استحکام برج و بارو زد و از خراسان و اطراف کرمان سپاهییانی گرد آورد و از ملوک اطراف تقاضای کمک نمود. فقط خواجه علی مؤید حاکم سربه داران خراسان یکصد سوار به یاری او فرستاد^{۱۴}.

پهلوان اسد دست به مصادره اموال متمولین زد، از جمله دفاین و خزاین مخدوم شاه را بگشود و به سپاهیان داده نیروی که از طرف شاه شجاع به کرمان اعزام شد با مقاومت سخت و مردانه جوانان شهر مواجه گشت^{۱۵}. چون گشودن شهر برای شاه شجاع میسر نشد محاصره کرمان را به عهده سردارانش قرارداد و خود به شیراز بازگشت و وقت مراجعت این رباعی را سرود:

من جرعه صبر می کشم فرزانه وین غصه دهر می خورم مردانه
نومید نیم که عاقبت دور فلک روزی به مراد پر کند پیمانه

چون هشت ماه از محاصره شهر گذشت و مردم در تنگی آذوقه و قحطی قرار گرفتند، پهلوان

۱۲- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۹۹؛ روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۵۵

۱۳- رك: آژند، یعقوب- قیام شیعی سربه داران، نشر گستره، تهران ۱۳۶۳، صص ۲۳۸-۲۳۱

۱۴- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۱۰۱ «شاه یحیی از خواجه علی مؤید سبزواری... او صد سوار آراسته سربه داران با پهلوان غیاث توفی مدد فرستاده بود»؛ زبدة التواریخ ص ۱۰۱.

۱۵- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۱۰۰

اسد ناچار به صلح تن در داد و قرار شد برادر و فرزندش را به عنوان گروگان به شیراز بفرستد و قلعه شهر را در اختیار پهلوان علی شاه قرار دهد و خود در قلعه کده اقامت نماید.

پهلوان علیشاه پس از این مصالحه با زن پهلوان اسد مکاتبه بر قرار کرد و به او قول داد اگر وسیله قتل شوهرش را فراهم کند او را به ازدواج شاه شجاع در خواهد آورد، بنابراین با همکاری زن پهلوان اسد او را در قصر قلعه به قتل رسانیدند^{۱۶}، جسد پهلوان را هم از قلعه به میدان کشتی گاه انداختند و به پاهای او ریسمان بستند کشان بر خاک تا پای دار آوردند و بر دار زدند. سپس جلاد مثل قصاب گوشت اعضای او را می برید و مردم کرمان زر می دادند و می خریدند^{۱۷}. بدین گونه شاه شجاع از وجود دشمنی قوی نجات یافت.

بدین ترتیب سه دشمن شاه شجاع، یعنی برادرش شاه محمود، سلطان اویس و پهلوان اسد خراسانی یکی پس از دیگری از میان رفتند و قلمرو شاه شجاع از مدعیان تا حدی خالی ماند، وی پس از آن به فکر توسعه قلمرو خود افتاد و برای این منظور به آذربایجان لشکر کشید.

لشکرکشی شاه شجاع به آذربایجان (۷۷۲)

در سال ۷۷۶ سلطان اویس ایلکانی در گذشت و پسرش سلطان حسین که فردی نالایق بود بر جای او نشست و امور آذربایجان دچار اختلال شد. در نتیجه شاه شجاع مانند پدرش به آن سرزمین هجوم برد. وی در قزوین با مقاومت مردم مواجه شد و پس از غارت آن شهر و حرکت به سوی آذربایجان با سپاهیان سلطان حسین ایلکانی در حوالی جرمة خوران^{۱۸} مصادف گشت. سلطان حسین ایلکانی منهزم شد و راه تبریز به روی شاه شجاع باز گردید او در تبریز بر تخت نشست و سرزمین آذربایجان و متعلقات آن را بین امرای خود چنین تقسیم نمود:

- ۱- نخجوان و حوالی آن به امیر فرخ داده شد.
- ۲- قراباغ و حوالی آن به شاه منصور.
- ۳- اوجان و حوالی آن (اورمیّه، اشنویه، نقده و . . .) به امیر اصفهان شاه و بقیه امرا

۱۶- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۱۰۲؛ تاریخ کرمان (سالاریه)، صص ۲۲۱-۲۲۲

۱۷- تاریخ آل مظفر (ستوده)، ص ۱۷۷ به نقل از جامع التواریخ حسنی (خطی)؛ بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، ص ۲۸۷.

۱۸- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۱۰۴

را هم به همراه لشکریان به دیگر نقاط آذربایجان روانه کرد^{۱۹}. وی چون از نا امنی شیراز با خبر شد و از طرفی دانست که سلطان حسین ایلکانی در صدد حمله است، و هم به سبب آن، از سرمای سخت آذربایجان و از درد شدید پا ناراحت بود، به سوی شیراز عزیمت نمود. امرایی هم که بر نواحی آذربایجان گماشته بود، محل‌های خود را خالی کرده، از او تبعیت کردند.

چون آذربایجان از اقوام مهاجم خالی شد سلطان حسین ایلکانی دوباره روی به تبریز آورد و خواستار صلح با شاه شجاع و مبادله اسرا گردید شاه شجاع به این مصالحه تن در داد و برای استحکام آن تقاضای مواصلت کرد و دختر سلطان اويس ایلکانی و خواهر سلطان حسین را برای پسر خود سلطان زین العابدین خواستگاری نمود و حکومت اصفهان را به او سپرد^{۲۰}.

در غیاب شاه شجاع برادرزاده و داماد او، شاه یحیی، که در یزد دست به تحریکاتی زده بود عازم تسخیر شیراز شد و فرماندهی سپاه را به برادر خود شاه منصور داد. اما این دو برادر باهم آشتی کردند و شاه منصور از ترس شاه شجاع به عادل آقا حاکم سلطانیه پناهنده شد. عادل آقا البته دست نشاندۀ ایلکانیان بود. در نتیجه شاه شجاع در سال ۷۸۱ با لشکری عازم سلطانیه شد، ولی کاری از پیش نبرد و ناچار به مصالحه گردید. شاه منصور هم که به هر دری می زد عاقبت توسط سلطان احمد ایلکانی به حکومت هویزه و شوشتر و خوزستان رسید و با شاه شجاع به مخالفت پرداخت. چنان که خواهیم دید وی حتی پسر و جانشین شاه شجاع را نابینا ساخت و عاقبت خود او صاحب تخت آل مظفر گردید.

اما شاه منصور پس از استقرار در حکومت خوزستان به قصد تصرف لرستان به آن سرزمین دست درازی کرد؛ و اتابک شمس الدین پشنگ حاکم لرستان از شاه شجاع کمک خواست. در این اثنا میانۀ سلطان احمد ایلکانی با عادل آقا به هم خورد؛ و سلطان احمد برای دفع عادل آقا از شاه شجاع کمک خواست. شاه شجاع که در صدد حمله مجدد به آذربایجان بود از این امر استقبال نمود. اما عادل آقا و امیر خوانده او سلطان بایزید، برادر سلطان احمد ایلکانی، در نزدیکی گلپایگان آشتی کردند. این بار نیز شاه شجاع با سلطان بایزید بر ضد سلطان احمد دست به کار شد و مقرر گردید که سلطانیه را باهم اداره کنند. اما مرگ سلطان بایزید این توافق را به هم زد. شاه شجاع نیز که قصد حمله به خوزستان و مبارزه با شاه منصور را داشت مرگش فرا رسید و اوضاع دیگرگون گشت.

۱۹- پیشین، همان صفحه

۲۰- تاریخ آل مظفر (کتابی)، ص ۱۰۵

مرگ شاه شجاع بر اثر افراط در شراب خواری و در شیراز روی داد. وی در بستر مرگ فرزندش زین العابدین را به جانشینی خود انتخاب کرد و حکومت کرمان را به برادرش عمادالدین احمد، یزد را به نصرت الدین یحیی، و اصفهان را به برادر دیگرش مظفرالدین ابویزید تفویض کرد. وی در روز یکشنبه ۲۲ شعبان سال ۷۸۶ در گذشت.

روابط شاه شجاع با امیر تیمور

شاه شجاع چون خیر فتوحات تیمور را در صفحات شرق و شمال ایران شنید سیاستی را پیش گرفت که اتابکان زنگی در برابر چنگیزخان مغول پیش گرفتن، بدان وسیله ایالت فارس را از آتش جهانسوز مغول مصون داشته بودند. او با اعزام نماینده و ارسال نامه ای مراتب اخلاص خود را به عرض تیمور رسانید. تیمور نیز دستور داد فرستاده او را با احترام تمام و ابلاغ عطوفت در حق شاه شجاع به فارس برگردانند وی دستور وصلت پسر خود با دختر شاه شجاع را نیز صادر کرد^{۲۱}. بنابراین وقتی امیر تیمور در سال ۷۸۵ سیستان را مورد تاخت و تاز قرار داد، از ورود به کرمان به علت این که جزو متصرفات شاه شجاع بود خودداری کرد.

شاه شجاع در اواخر عمر خود نامه ای به امیر تیمور نوشت و از او خواست که از بازماندگانش حمایت کند^{۲۲}. اما جانشینان شاه شجاع این روابط دوستانه را حفظ نکردند و چنان که خواهیم دید حکومت مظفریان به دست تیمور بر افتاد.

اخلاق و صفات و سیاست شاه شجاع

شاه شجاع را امیرعالم و ادیب و فاضل و عادل و سخی نوشته اند و خواجه حافظ در مدح او گوید:

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع^{۲۳}
وی علما و ادبا و فضلا را گرامی می داشت و بر غم پدر در اشاعه احکام دین سختگیری

۲۱- ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۲۵۴؛ ابن عربشاه، زندگانی شگفت آور تیمور، ترجمه محمد علی نجاتی بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۹، ص ۳۱.

۲۲- روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۶۲؛ ظفرنامه یزدی ج ۱، ص ۳۰۸؛ زبدة التواریخ حافظ ابرو ص ۱۳۵

۲۳- دیوان اشعار حافظ، صص ۱۹۶-۱۹۵

نداشت. اما مانند پدر تبعیت خلفای عباسی مصر را قبول کرد و در سال ۷۷۰ القاهر بالله محمد بن ابی بکر خلیفه عباسی مصر را به عنوان خلیفه مسلمین به رسمیت شناخت^{۲۴}. از مذهب اهل سنت حمایت می کرد و مخالفت او با سریه داران بخصوص با خواجه علی مؤید نیز احتمالاً به همین سبب بود؛ چنان که حمایت از درویش رکن الدین در مقابل خواجه علی مؤید و همین طور حمایت خواجه علی مؤید از پهلوان اسد خراسانی در برابر شاه شجاع گواه این امر است^{۲۵}.

شاه شجاع برای اداره مملکت آگاهان به امور را به وزارت خویش می گزید اما اغلب آنان را مانند اسلاف خویش به قتل رسانید و برای شاه کسانی بودند که در پی نامشان ذکر شده است.

۱- خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار، که در سال ۷۵۵ ولایت سلطنت شاه شجاع را عهده دار بود و در سال ۷۶۰ به مقام وزارت رسید شاه شجاع که از نفوذ او در میان مردم بیمناک بود به بهانه ای وی را به قتل رسانید و اموالش را مصاده نمود^{۲۶}. خواجه قوام الدین از ممدوحین خواجه حافظ شیرازی است و خواجه در مدح او اشعاری دارد و در قتل او گوید:

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش از بهر خاکبوس نمودی فلک سجود
با آن وجود^{۲۷} و آن عظمت زیر خاک شد در نصف ماه ذوالقعدة از عرصه وجود
تا کس امید جود ندارد دگر زکس آمد حروف سال وفاتش امید جود^{۲۸}

۲- خواجه کمال الدین حسین رشیدی - بعد از قتل خواجه قوام الدین، شاه شجاع وزارت خویش را به خواجه کمال الدین داد او قبلاً وزارت شاه شیخ ابواسحاق را عهده دار بود. وی دو نوبت به وزارت منصوب و عزل شد^{۲۹}.

۲۴- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۹۶ ..

جبین و چهره حافظ خدا جدا مکناد ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع

۲۵- رك : اسفزاری، معین الدین محمد رمچی، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، به تصحیح سید محمد کاظم امام تهران ۱۳۳۹، صص ۳۳-۳۲

۲۶- دستور الوزاء ص ۲۴۸

۲۷- در بعضی دیوانها، «جلال» آمده است.

۲۸- دیوان خواجه حافظ، ص ۳۴۵

۲۹- دستور الوزاء ص ۲۴۹؛ سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی - آثار الوزاء به تصحیح حسینی ارموی (محدث)، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴، ص ۳۲۵، حافظ در مدح او گوید: ←

۳- خواجه قطب الدین سلیمان شاه بن خواجه محمود کمال - از شخصیت‌های دیگر است که به وزارت شاه شجاع رسید اما به علت تقصیری که از پسر او غیاث الدین محمود سر زده بود، خواجه را زندانی و پسرش را نابینا کردند.^{۳۰}

۴- شاه رکن الدین حسن - شاه شجاع بعد از زندانی کردن قطب الدین سلیمان شاه وزارت خود را به شاه رکن الدین حسن ابن معین الدین اشرف محول کرد. ولی دیری نپایید که او متهم به همکاری با شاه محمود شد و در نتیجه وی را کشتند و اموالش را مصادره نمودند. او نیز از ممدوحین خواجه شیراز بود.^{۳۱}

۵- خواجه جلال الدین تورانشاه - این شخص از سال ۷۷۰ تا آخر سلطنت شاه شجاع وزارت او را به عهده داشت.^{۳۲} تورانشاه نیز یکی از ممدوحین خواجه حافظ بود و خواجه در مدح او قصاید و غزلیاتی دارد نابینا کردن مخالفان شیوه زمامداران آن دوران بود، شاه شجاع نیز با وجود مهربانی و عفو قتل تعدادی از مخالفان خود را نابینا ساخت. از جمله افرادی که به دست او نابینا شدند بجز پدرش امیر مبارز الدین محمد، فرزندش سلطان شبلی بود.

شاه شجاع در آغاز کار قصد داشت که با تقسیم متصرفات پدر بین برادرانش، سلطان

در کف غصه دوران دل حافظ خون شد
هزار نقد به بازار کائنات آرند
از فراق رخت این خواجه قوام الدین داد
یکی به سکه صاحب عیار مانرسد
این وزیر به دست شاه شجاع به قتل رسید و اعضای بدن او به اطراف فرستاده شد. آثار الوزراء ص ۲۵
۳۰- دستورالوزراء، ص ۲۴۹

۳۱- دستورالوزراء، ص ۲۴۹؛ در دیوان حافظ در مدح او چنین آمده است:

سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن
سادس ماه ربیع الآخر اندر نیمروز
صاحب صاحبقران خواجه قوام الدین حسن
روز آدینه به حکم کردگار ذوالمنن
مهر را جزوا مکان و ماه را خوشه وطن
شد سوی باغ بهشت از دام این دارالمحن
مرغ روحش کوهمای آشیان قدس بود

دیوان حافظ، ص ۳۴۸

۳۲- آصف عهدوزمان جان جهان تورانشاه
ناف هفته بدواز ماه سفر کاف و الف
که درین مزرعه جز دانه خیرات نکشت
که به گلشن شد و این خانه بد رود بهشت
سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت
آن که میلش سوی حق بینی و حق گوئی بود

دیوان حافظ، ص ۴۱۴

احمد و شاه محمود، حکومتش را بلامنازع سازد، ولی همین مسأله سبب جنگ خانوادگی شد که تا آخر حیات او ادامه یافت، شاه شجاع نیز مانند پدرش علاقه مند به ایجاد ابنیه و آثار بود. از جمله آثار او خانقاهی بود که در جنب خانه کعبه بنا کرده بود^{۳۳}.

روابط خارجی او بیشتر بر پایه ارتباط با امرای مجاور چون آل کورت، سربه داران، ایلکانیان و امرای لر بزرگ و کوچک استوار بود، که دائماً تغییر می کرد اما حادثه یا واقعه خاصی را پدید نیاورد.

۲ - سلطان زین العابدین (۷۸۹ - ۷۸۶)

شاه شجاع در بستر مرگ فرزندش سلطان زین العابدین را به جانشینی خود منصوب کرد. و برای این که سلطنت او از مدعیان دور بماند حکومت ولایات را نیز بین برادران و برادرزاده گان خود به شرح زیر تقسیم نمود:

- ۱- حکومت کرمان به سلطان احمد برادر شاه شجاع و عموی زین العابدین محول شد.
- ۲- حکومت اصفهان به سلطان ابویزد برادر دیگر شاه شجاع تعلق گرفت
- ۳- حکومت یزد را به شاه یحیی داد.
- ۴- حکومت خوزستان را به شاه منصور تفویض کرد^{۳۴}.

اما این تقسیمات و وصایای شاه شجاع مانع از آن نشد که این بازماندگان بلا فاصله به جان هم نیفتند و جنگ خانگی را شدت نبخشند. نه تنها حکومت سه ساله سلطان زین العابدین، بلکه بقیه عمر نه ساله آل مظفر هم صرف مبارزه این چند نفر باهم و به سیه روزی کشانیدن مردم تابع ایشان شد. کمی نگذشت که سلطان زین العابدین اصفهان را از دست برادرش ابویزد بیرون آورد و امیر مجدالدین مظفر کاشی را به جای او نشاند. متعاقب این جریان امیر تیمور که در آذربایجان بود بنا به وصیت شاه شجاع، سلطان زین العابدین را به خدمت خود خواست. اما سلطان زین العابدین تعلل نمود تا این که تیمور از این کار مکدر شد و به سوی متصرفات آل مظفر روی نهاد و قتل عام اصفهان در سال ۷۸۹ اتفاق افتاد و هفتاد

۳۳- تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۹۶

۳۴- همان مأخذ، صص ۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳، (گرمسیرات فارس را به فرزند دیگرش سلطان مهدی داد).

هزار نفر از مردم بی گناه و مبارز اصفهان به قتل رسیدند^{۳۵}. بعد از ویرانی اصفهان تیمور به فارس هجوم برد، سلطان زین العابدین به خوزستان گریخت و به دست شاه منصور در قلعه سلاسل زندانی گردید. امیر تیمور در اوایل ذی الحجه سال ۷۸۹ شیراز را گشود و مالی هنگفت از شیرازیان گرفت و حکومت آن جا را در اختیار شاه یحیی قرار داد و او را به جانشینی سلطان زین العابدین منصوب کرد^{۳۶}. اما حکومت شاه یحیی در شیراز بیش از شش ماه دوام نیاورد، زیرا بمحض حرکت تیمور به سوی سمرقند، شاه منصور از خوزستان به شیراز آمد و شاه یحیی را از کار بر کنار کرد و خود زمام امور آن شهر را به دست گرفت. در این اثنا سلطان زین العابدین او را نابینا کرد و به قلعه سفید فارس فرستاد.

۵ - شاه منصور (۷۹۵ - ۷۹۰)

چنان که گفته شد شاه منصور بعد از بازگشت تیمور از ایران به شیراز روی آورد و آن شهر را گرفت و بعد اصفهان را نیز ضمیمه قلمرو خود نمود و شاه یحیی را در یزد دست نشانده خویش ساخت، وی آنگاه خواست اتحادی بر ضد تیمور به وجود آورد. نخست این قصد خود را با سلطان احمد، حاکم کرمان در میان گذاشت؛ سلطان احمد به سبب ترسی که از تیمور داشت حاضر به پذیرش این پیمان نشد. شاه منصور چون از اتحاد با خویشان خود مأیوس شد به سلطان عثمانی ایلدرم بایزید روی آورد. ایلدرم بایزید این همکاری را به بعد از فراغت از مسأله قسطنطنیه موکول نمود. اما حرکت سریع تیمور دیگر مجال این کارها را نداد و پس از چندی تیمور به دروازه های شیراز رسید. شاه منصور برای مقابله با سپاهیان تیمور مصمم شد و رشادتها و دلاوریهای از خود بروز داد که در تاریخ کم نظیر است^{۳۷}. ولی به علت خیانت اطرافیان کاری از پیش نبرد و مردانه در میدان جنگ کشته شد. با قتل او در واقع حکومت آل مظفر نیز به پایان رسید.

تیمور پس از تصرف شیراز دستور داد تمام شاهزادگان و بازماندگان خاندان مظفری در شیراز گرد آیند. آنگاه اموال کلیه آنان را ضبط و در قصبه ماهیار از توابع قمیسه در یک روز

۳۵- ظفرنامه یزدی، ج ۱ صص ۳۱۴-۳۱۱؛ زندگی شگفت آور تیمور، ص ۳۹

۳۶- ظفرنامه یزدی، ج ۱، صص ۳۲۴، ۳۲۰، ۳۱۶.

۳۷- منتخب التواریخ (آئونیم اسکندر)، صص ۳۵۷-۳۵۴؛ ظفرنامه یزدی، ج ۱، صص ۴۳۸،

۴۳۵؛ روضة الصفا، ج ۴، صص ۱۷۰-۱۶۹

تمام آنان را از دم تیغ گذرانید و دیگر اولاد ذکوری از آن خاندان باقی نماند^{۳۸}، مگر سلطان معتصم که او نیز به دست میرزا اسکندر از نوادگان تیمور به قتل رسید.

ارزیابی حکومت خاندان مظفری

خاندان مظفر در قرن هشتم هجری هفتاد و اند سالی نواحی مرکزی و جنوبی ایران را به تدریج در حیطه اختیار خویش گرفتند و قلمرو و تحت نفوذ آنان از ساحل کرانه های رودخانه سند یعنی بلوچستان تا کرانه های کارون و از سواحل دریای عمان و خلیج فارس تا کویر مرکزی و گهگاهی تا کرانه های ارس یعنی منطقه آذربایجان و حومه قزوین گسترش می یافت.

بنابراین از لحاظ وسعت خاک و قلمرو و حکومت بر دیگر خاندانهای معاصر خود چون چوپانیان، ایلکانیان، آل کورت، سربه داران و... برتری داشتند.

از سوی دیگر، امرا یا به اصطلاح سلاطین آن خاندان به بذل و بخشش و دستگیری و احسان مشهور گشته و مورد ستایش و مدح بزرگترین شاعر غزلسرای ایران، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، قرار گرفته و در ادب دوستی بلند آوازه گشته اند. در بخش بزرگی از دیوان حافظ از سلاطین فارس بخصوص از خاندان مظفری سخن رفته است^{۳۹}.

از آل مظفر بناهای مذهبی (مسجد، مدرسه، خانقاه) و ابنیه عام المنفعه مانند بازار، کاروانسرا و رباط... در اکثر نقاط تحت تصرفشان چون یزد، کرمان، شیراز، اصفهان^{۴۰}... به یادگار مانده است که باز نسبت به خاندانهای مقدم و مؤخر ایشان حایز برتری است.

دینداری و حمایت از احیای خلافت و وحدت مسلمانان، که بعد از سقوط بغداد به سال ۶۵۶ از میان رفته بود، از خصوصیتهای دیگر این خاندان است؛ توجه به علمای دین و حفظ شعایر مذهبی نیز در میان امرای این خاندان بیشتر از خاندانهای دیگر معاصر ایشان بوده است.

دومین شخصیت آن خاندان، یعنی امیر مبارز الدین محمد بن مظفر، اگرچه شمشیر زن

۳۸- ظفرنامه یزدی، ج ۱، صص ۴۴۰-۴۴۲؛ مجمل فصیحی، ص ۱۳۵؛ روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۷۰؛ تاریخ آل مظفر (کتبی)، ص ۱۳۶؛ مطلع السعدین، ج ۲، ص ۹۷.

۳۹- دیوان خواجه حافظ شیرازی، صص ۳۳۸، ۱۹۶، ۱۹۵؛ تاریخ عصر حافظ صص ۲۸۸، ۲۸۷.

۴۰- رک: جامع مفیدی؛ تاریخ یزد؛ تاریخ جدید یزد؛ تاریخ کرمان؛ تاریخ فارس.

و دشمن ستیز بود اما سر سپردگی او به ایلخانان مغول و قساوت قلبی که داشت از اعتبار او کاست. و اما آخرین فرد آن خاندان یعنی شاه منصور به سبب آن که در مقابل تیمور ایستادگی کرد و هرگز با آن فاتح جبار کنار نیامد در خور تحسین می باشد.

ایشان اگر بعضی صفات نیکه داشتند متأسفانه صفات زشت عمده ای داشتند که آنان را در تاریخ مشهور ساخته است. از آن جمله تعصب و قساوت، نفاق و برادر کشی و کور کردن چشم همدیگر از حرکات غیر انسانی بود که حتی شاه شجاع نیز با آن علم و فضل از ارتکاب آنها دور نماند، زیر پا گذاشتن عاطفه و مهر پدر فرزندی و برادری بخاطر مناصب زود گذر بی اساس از خصوصیات دیگر این خاندان بود. در ظفرنامه می خوانیم: «... با وجود قرابت نزدیک، اقارب چون عقارب نیش زهر آلود قهر تیز کرده پیوسته قصد خون و مال یکدیگر داشتند و در خرابی مواضع یکدیگر هیچ دقیقه فرو نمی گذاشتند»^{۴۱}.

نه تنها عدم اتحاد بلکه تضعیف و نابودی همدیگر با استعانت از نیروهای بیگانه و سر سپردگی بدانها، چون سر سپردگی شاه شجاع و شاه محمود به سلطان اويس ایلکانی و یا سر سپردگی شاه شجاع و شاه یحی به امیر تیمور کورکانی از جمله سیاستهای مملکت داری است که در این خاندان ملاحظه می کنیم. بالاخره نزاع خانوادگی و برادر کشی کار آنان را ساخت و قدرت ایشان را به اضمحلال کشاند. قطعه شعری که در ابتدای فصل آمده است گویای احوال کلی ایشان است.

فصل چهارم

دولت سر به داران

مقدمه

از جمله دولتهایی که مقارن مرگ ابوسعید ایلخانی و یا بعد از درگذشت او در ایران روی کارآمد دولت سر به داران بود . این دولت مولود انقلابی بود که در سال ۷۳۳ (در فاصله نهم یا دوازدهم ماه شعبان)^۱ در قریه باشتین از قرای سبزوار در اعتراض به بدرفتاری مأموران مغولی صورت گرفت .

در آن زمان ایالت خراسان تحت حکومت امیر شیخعلی نامی از رؤسای قوم اویرات بود که قائم مقام ابوسعید در این خطه به حساب می آمد . وی خواجه علاءالدین محمد هندو را که فردی ایرانی بود به وزارت منصوب کرد تا به زعم خویش حکومتش صورت ایرانی به خود بگیرد . اما حکومت خراسان شکل ملوک الطوایفی داشت و ایلهای ترك و مغول و تاجیک بر سر آن رقابت داشتند . امیر ارغونشاه از طایفه جانی قربانی نواحی نیشابور ، طوس ، مشهد و ابیورد را در اختیار داشت . سبزوار نیز وابسته به حکومت نیشابور بود .

بعد از درگذشت ابوسعید در قلمرو ایلخانان از آن جمله در آذربایجان جلایریان و چوپانیان به ادعای حکومت برخاستند و هریک برای استمرار سلطه ایلخانان و مغول فردی را منسوب به هولاکو کرده برای حمایت از حقوق او دست به شمشیر بردند . مغولان در خراسان

۱- فصیح احمدبن جلال الدین محمد خوانی ، مجمل فصیحی ، تصحیح و تحشیه محمود فرخ ، مشهد ، ۱۳۳۱ هـ ش ، ص ۵۲ .

نیز طغاتی‌مور نامی را با این ادعا که او از نوادگان حقیقی هولاکوخان و وارث به حق اوست به‌خانی نشان‌دند و خراسان و گرگان را قلمرو طغاتی‌مور نامیدند و کوشیدند که کلیه قلمرو ابوسعیدی را به زیر حکومت او برند ، اما موفق نشدند^۲ . در پی این دگرگونی‌های سیاسی ، خواجه علاءالدین هندو برای تثبیت حکومت مغول در خراسان دست به اصلاحاتی زد ، او با تعدیل خراج و دادن وام به کشاورزان ، و کارهای دیگری از این نوع می‌خواست مرهمی بر جراحات مردم نهاده باشد . اما مغولان هرگز از رویه وحشیگرانه خود دست بر نمی‌داشتند و خشونت رفتارشان ادامه داشت ، تا سرانجام این بدرفتاری‌ها در باشتین حادثه‌آفرین شد .

قدیمی‌ترین اثری که از قیام مردم باشتین خبر می‌دهد کتاب محمد مصطفی اثر فصیح‌احمد بن جلال‌الدین محمد خوافی است . در این اثر می‌خوانیم : « . . . مقدمه سربه‌داری که در خراسان پیدا شد ، و حکایت آن‌چنان بود که دو برادر بودند حسن حمزه و حسین حمزه نام در باشتین سبزوار و ایشان مردم زاهدعابد بودند . پنج نفر از مغولان که ایلچی بودند بحسب رسد ؟ در خان ایشان فرود آمدند و از ایشان شراب و شاهد طلب کردند و به مبالغه ایشان را خلعت و بی‌عرضی رسانیدند . به ضرورت یک برادر رفت و جهت ایشان قدری شراب آورد . چون مست شدند شاهد طلب داشتند و بدان رسانیدند که عورات ایشان بکشند ، برادران با یکدیگر گفتند ما این قضیه بر خود روا ندادیم ، سرهای خود را بر دار دیدیم . و شمشیرها کشیده در آمدند و هر پنج مغول را قتل کردند»^۳ . قیام از خانه برادران خمره بدین نحو آغاز شد و باشتین را فرا گرفت و از آن‌جا به سایر نقاط بیهق رسید .

باید به این نکته اشاره کرد که اکثر نقاط ایران در زیر حکومت جابرانه مغول قرار داشتند و بی‌حرمتی و بی‌عفتی‌های که از مغولان سر می‌زد در همه جا وجود داشت . پس چرا در سایر نقاط چنین اعتراضی صورت نگرفت و مردم دست به کشتار مغول نزدند و از حیثیت انسانی خود دفاع نکردند ؟ در جواب باید بگوییم اگر در قریه باشتین برادران حمزه ، و در ادامه کار آنان سایر مردم این روستا و همین‌طور عموم مردم منطقه سبزوار چنین جرأت و جسارتی از خود بروز دادند در اثر وعظ و تبلیغات شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری بود ، و الهام از مذهب تشیع انقلابی و تفسیر آیات جهاد قرآنی . و موقعیت اجتماعی سبزوار نیز که بعد در مورد آن سخن خواهیم گفت به شخصی چون شیخ خلیفه این امکان را می‌داد که در مسجد سبزوار مطالبی را

۲- رك . فصل پنجم همین کتاب .

۳- مجمل فصیحی ، ص ۵۰ .

ارائه دهد که تا آن هنگام مردم از روحانیان وقت و طرفدار نظام خلاف آن را شنیده بودند . تبلیغات شیخ مردم را منقلب کرده و جامعه را به انبار باورت مبدل ساخته بود ؛ چنان که هر جرعه ای می توانست آن را منفجر سازد و چنان که دیدیم این جرعه در منزل برادران حمزه روشن شد .

عوامل پدیدآورنده نهضت سربه داران

۱- شیخ خلیفه .

۲- شیخ حسن جویری .

شیخ خلیفه یکی از شیوخ صوفیه مازنداران بود^۴ . او از جوانی به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و قرآن را حفظ کرد و در تفسیر و تأویل آیات تعمق و تفکر نمود . سپس شهر به شهر می گشت و برداشتهای خود را از قرآن با علمای زمان چون شیخ بالوی آملی و شیخ علاءالدین سمنانی و شیخ غیاث الدین هبة الله حموی در میان می گذاشت اما از علمای دوران جواب مقتضی برای سؤالات خود نمی یافت . اگرچه در منابع از سؤالات شیخ خلیفه به وضوح سخن نرفته است ولی می توان حدس زد که سؤالات شیخ بر محور چگونگی تأمین عدالت اجتماعی در کشورهای اسلامی و یا وظیفه هر مؤمن و متدین به اسلام و قرآن در قبال ظلم حکام و فساد اجتماعی دور می زده است .

شیخ چون شهرها را پشت سر نهاد و از همه ناامید گشت روی به سبزوار آورد و در مسجد آن شهر معتکف گشت و به تلاوت قرآن و تشریح آیات جهاد پرداخت ، فقهای زمان و طرفداران حکومت وقت صحبتهای او را مخالف حال و زمان خود تلقی کردند و وی را به کفر و الحاد متهم ساختند و از نشستن در مسجد منع نمودند . و هم گفتار و رفتار او را به ایلخان ابوسعید گزارش دادند و خواستار قتل شیخ شدند ، اما ابوسعید در پاسخ گفت : من دست به خون درویشان نمی آلایم ، حکام خراسان به موجب شرع شریف عمل نمایند^۵ . در پی این فرمان شیخ خلیفه را در مسجد سبزوار حلق آویز یافتند (۲۲ ربیع الاول ۷۳۶) .

۴- برای آشنایی به شرح حال و سرگذشت شیخ خلیفه رك : حافظ ابرو ، شهاب الدین عبدالله بن لطف اله بن عبدالرشید ، مجموعه جغرافیا ، نسخه خطی کتابخانه ملک تهران شماره ۴۱۳۳ ؛ ذیل جامع التواریخ ، ص متعدد ؛ روضه الصفا (چاپ سنگی) ، ج ۵ ، ص ۱۸۰ ؛ خواند میر ، حبیب السیر ، ج ۳ ، ص متعدد .

۵- همان منابع و همان صفحات .

شیخ حسن جویری و ادامه نهضت شیخ خلیفه

پس از قتل شیخ خلیفه نهضتی که او برپا کرده بود ادامه یافت. یکی از مریدان و شاگردان او که شیخ حسن جویری نام داشت راه شیخ خود را به دنبال کرد و تلاش او را به ثمر رسانید.

شیخ حسن در قریه جور از قرای نیشابور به دنیا آمد و در آن مکان به تحصیل علوم دینی پرداخت و به درجه مدرسی نایل شد، تا این که آوازه وعظ و بیان و تبلیغ شیخ خلیفه را در سبزوار شنید و علاقمند شد تا به سبزوار رود و از مجلس و عظ او مستفیض گردد. شیخ حسن آنچه را می جست در محضر شیخ خلیفه یافت و از مریدان خاص شیخ خلیفه گشت. چون شیخ خلیفه کشته شد مریدان او به دور شیخ حسن جمع شدند و از او خواستند تا با قبول جانشینی مرادش راه او را دنبال نماید.

مخالفان شیخ خلیفه چون از کار شیخ حسن آگاهی یافتند، محمد بیک نامی که یکی از امرای خراسان بود نامه ای به شیخ حسن نوشت و شیخ را از دخالت در امور سیاسی منع کرد. بخشی از نامه محمد بیک به شیخ حسن چنین است: «... امیر مسعود را که مرد سپاهی است اگر داعیه حکومت و سرداری او را باشد دور نمی نماید و این معنی به شیخ که مردی گوشه نشین سلامت طلب است هیچ نسبتی ندارد و آن جناب نمی اندیشد که صورت قضیه به کجا منجر خواهد شد و فردای قیامت از جواب خونهای ناحق که ریخته شود که بیرون خواهد آمد. باری این حرکت از اهل رشاد و هدایت بغایت مستبدع و مستغربست...»^۶. پاسخ شیخ حسن به این نامه بسیار مفصل و متضمن سرگذشت خود او و اوضاع حاکم بر منطقه، یعنی خرابی و قتل و غارت و پریشانی خلق به دست حکام است، این که شیخ شرکت در قیامی را که خیر و صلاح مسلمانان در آن باشد جایز دانسته است.^۷

شیخ حسن چون تحت تعقیب قرار گرفت از سبزوار به نیشابور رفت و اهالی آن دیار را به طریقت شیخ خلیفه دعوت نمود. اکثر مردم کوهپایه های نیشابور جانب او را گرفتند چنانکه اگر جان می طلبید دریغ نمی کردند.^۸

۶- رك- روضه الصفا، ج ۵، ص ۱۸۱.

۷- همان مأخذ، ج ۵، ص ۱۸۳.

۸- رك- روضه الصفا، ج ۵، ص ۱۵۱.

فقه‌های مخالف این ناحیه نیز راحت ننشستند و خطرناک بودن اوضاع را به حاکم مغولی منطقه یعنی امیر ارغون‌شاه خبر دادند و گفتند که چون شیخ حسن مذهب تشیع و سر خروج دارد باید تا قوی نشده با او مبارزه کرد. بر اثر تأکید فقه‌های مخالف به محل اختفای شیخ حسن حمله بردند و درویشان را به خاک و خون کشیدند و شیخ حسن را به قلعه یازریکی از قلاع نیشابور بردند و زندانی کردند، او در زندان یازر بود تا این که سربه داران به قدرت رسیدند و آزادش کردند.

باید گفت وعظ و خطابه‌های شیخ خلیفه و حسن جویری و رهبریهای معنوی آنان، سبب آگاهیهای مردم و به حرکت در آمدن آنان و قیام مردم باشتین بود.

رهبریهای نظامی قیام

۱- عبدالرزاق (۱۲ ذی الحجه ۷۳۸-۱۲ شعبان ۷۳۷) - چون نهضت سربه داران در قریه باشتین در غیاب شیخ حسن جویری به وقوع پیوست اگرچه از لحاظ فکری پخته و قوی گشته بود ولی از لحاظ رهبری نظامی کامل نبود و نیاز به سازماندهی و رهبری نظامی متعهد و مؤمنی داشت.

در زمانی که باشتین در انقلاب شعله ور بود یکی از اهالی آن به نام عبدالرزاق وارد صحنه شد و رهبری نظامی انقلاب را به عهده گرفتند.

عبدالرزاق فرزند شهاب الدین فصل الله (خواجه جلال الدین) باشتینی بود. دولتشاه سمرقندی درباره او می نویسد: «خواجه فضل الله مرد محتشم بزرگ بوده و در املاک و اسباب دنیاوی در ناحیه بیهق نظیر نداشت»^۹. فصیحی خوافی، خواجه فضل الله را «کدخدا» معرفی می کند: «... در باشتین کدخدایی بود که مردی متمول بود»^{۱۰} و وابستگی او را به دربار و حکومت مغول نشان می دهد. عبدالرزاق نیز مانند پدر و برادرانش در دستگاه ایلخانی شغل دیوانی داشت و مردی کمانکش و تیرانداز نیرومند بود، اما از لحاظ اخلاقی در میان مردم چندان حُسن شهرت نداشت^{۱۱}.

۹- رك : دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، به تصحیح محمد عباسی، انتشارات بارانی، تهران ۱۳۳۷، ص ۳۱۲.

۱۰- مجمل فصیحی، ص ۵۰.

۱۱- مجموعه جغرافیا: «... به فرط تهور و فتنه انگیزی ممتاز بود و به وفور تهتک و خون ریزی

عبدالرزاق به علت داشتن نیروی بدنی و خوی فرسوده پدری به خدمت ابوسعید درآمد و آنگاه از طرف او به تحصیل اموال دیوانی کرمان مأموریت یافت. در کرمان وجوه حاصله را حیف و میل کرد. و چون دست خالی شد متردد و مضطرب بود که چه باید کرد؟ اندیشید که به زادگاهش برود و اموال پدری را بفروشد و مال دیوانی را به ایلخان بپردازد. اما در نیمه راه از درگذشت ابوسعید با خبر شد و خوشحال به باشتین رسید. و در آن جا با قیام مردم بر ضد مغولان مواجه گشت به مردم پیوست و قیام آنان را رهبری نمود. (به تاریخ ۷۳۷)

در این زمان اهل روستای باشتین نیز برای سامان دادن به قیام و مقابله با دشمن نیاز به فردی آشنا به امور نظامی داشتند. بنابراین روستاییان پیشوایی او را قبول کردند. وی نیز با عزمی راسخ در صف آنان قرار گرفت و عنوان «سربه داری» را برای خود و اطرافیانش برگزید و به اهل قریه باشتین چنین گفت: «... فتنه ای عظیم، در این مقام پدید آمد، اگر مساهله کنیم کشته شویم، به مردی سر خود را بر دار دیدن هزار بار بهتر که به نامردی کشته شدن»^{۱۲}

با پیوستن عبدالرزاق به قیام کنندگان باشتین نهضت سربه داران سازمان یافت و خبر آن در خراسان به همگان رسید. علاء الدین محمد هندو که وزارت خراسان را به عهده داشت در حالی که منافع حکام مغولی را تأمین می کرد از رعایا نیز طرفداری می نمود. بنابراین نهضت اهالی باشتین را بر خلاف مصالح عمومی دانسته برای خاموش کردن آن به نیروی نظامی متوسل شد و هزار مرد جنگی به سبزوار گسیل کرد. اما این سپاه از سربه داران شکست خورد به دنبال این شکست خواجه علاء الدین دیگر نتوانست در خراسان بماند و به سوی گرگان گریخت، اما در نیمه راه گرفتار سربه داران شد و آنها او را کشتند و اموالش را به غارت بردند و دختر بیوه وی را هم به اسیری گرفتند.

اموال به دست آمده در میان مردم تقسیم شد و وضع مالی سربه داران را بهبود بخشید و ایشان را برای حمله به سبزوار مصمم تر ساخت. در سبزوار نیز کوتوال قلعه با سربه داران مستثنی؛^{۱۳} روضه الصفا: «... مردی عیاش و متلف بود... مبلغ دیوانی را به شراب و شاهد صرف کرد»، ج ۵، ۱۷۹.

۱۲- تذکره الشعرا، ص ۳۱۲؛ روضه الصفا، ج ۵، ص ۱۸۱؛ مجموعه جغرافیا،

* بنا به نوشته دولتشاه در این زمان مالی نیز از طرف یکی از حکام قهستان جهت خواستگاری دختر وزیر خواجه علاء الدین به نیشابور فرستاده می شد به چنگ سربه داران افتاد، تذکره الشعرا، صص ۱۳-۴۱۲

همکاری کرد و قلعه را تسلیم آنان نمود. در این ماجرا اوضاع سیاسی زمان هم به سود آنان تغییر یافت.

عبدالرزاق پس از تصرف سبزوار به سال ۷۳۷ آن جا را مرکز حکومت جدید خود قرار داد و به نام خویش خطبه خواند و سکه زد و اعلام استقلال نمود. طرفداری از مذهب شیعه امامی را هم بنیاد نظام قرار داد^{۱۳}. وی آنگاه به گسترش قلمرو سر به داران پرداخت و نواحی رادکان، جوین، اسفراین، جاجرم، و بیارجمند را یکی پس از دیگری به چنگ آورد. اویس از دو سال و چهارماه که در رأس قدرت بود به دست برادرش وجیه الدین مسعود کشته شد^{۱۴} (۷۳۸).

قتل عبدالرزاق به دست برادرش وجیه الدین به ظاهر به سبب افراط و سماجت عبدالرزاق در هوسرانی انجام گرفت و داستان آن چنین است: چون دختر بیوه علاء الدین هندو اسیر عبدالرزاق شد، عبدالرزاق قصد داشت با او ازدواج کند ولی زن حاضر به این کار نشد و به نحوی از چنگ او گریخت. عبدالرزاق برادرش وجیه الدین را به دستگیری آن زن مأمور ساخت. وجیه الدین چون بر او دست یافت در اثر تضرع و دادخواهی زن بر او رحم آورد و آزادش کرد. عبدالرزاق چون بر این امر اطلاع یافت مسعود را نکوهش کرد. و در پی مناقشه ای که بین آنان صورت گرفت عبدالرزاق به دست وجیه الدین کشته شد. بعضی این پیش آمد را نشانه یک اختلاف سلیقه عمیق در سیاست درونی و برنامه های اجتماعی سران این دولت نوپا می دانند، که عبدالرزاق و وجیه الدین مسعود دو قطب اصلی آن بوده اند^{۱۵}.

شور و شوق سر به داران و شجاعت شخصی عبدالرزاق و از طرفی اوضاع حاکم بر زمان پیروزیهای را نصیب وی کرد. اما او وابسته به طبقه ملاکین بود و انتظار نمی رفت که آمال و ارزشهای طبقه محروم به دست وی عملی شود. معلوم می شود که خصوصیات و سجایای اخلاقی او نیز ذاتی بوده است و ارتباطی با مواعظ فیاض شیخ خلیفه و حسن جویری نداشته

۱۳- تذکرة الشعراء، ص ۳۱۳

۱۴- مجمل فصیحی، ص ۵۴.

۱۵- به همان اندازه که از عبدالرزاق در منابع انتقاد می شود برعکس از وجیه الدین به سبب دینداری و ضعیف نوازش تقدیر شده است اما برخی از محققین اخیر چون بوختر جانب عبدالرزاق را گرفته اند و نظریات مورخین را در حق او خالی از تعصب نمی دانند، رک دایرة المعارف اسلامی، ماده سر به داران؛ و نیز نهضت سر به داران (پطروشفسکی)، ص ۵۳.

است. و اگر دولتش را بر اساس مذهب تشیع استوار ساخت باید آن را هم پیروی از خواست اطرافیانش بدانیم. فقدان شخصیت‌های برحق و مستعد به افرادی چون عبدالرزاق فرصت خودنمایی داد. در گزارش‌های ابن بطوطه می‌خوانیم: «... در آغاز امر هفت سر کرده دلیر در رأس سربه‌داران قرار داشتند: مسعود، محمد و پنج تن از رفیقان ایشان»^{۱۶}.

گزارش ابن بطوطه از اوضاع زمان سربه‌داران بعد از قتل عبدالرزاق و روی کار آمدن وجیه‌الدین مسعود و جنگ سربه‌داران با آل کورت است. اگر گفته ابن بطوطه را درست بدانیم و سربه‌داران در آغاز کار دارای هفت سر کرده بوده باشند. از این هفت سر کرده یکی مسعود برادر کهنتر عبدالرزاق است. و دومی محمد، آی تیمور غلام وجیه‌الدین. از پنج نفر دیگر اسمی در میان نیست. عبدالرزاق در چنین شرایطی بی‌رقیب یکه‌تاز میدان می‌شود. بعد از او نیز تنها شخصیت نظامی سربه‌داران برادرش وجیه‌الدین مسعود است که با وجود کشتن سر کرده سربه‌داران و برادر خویش بدون کمترین اعتراض و یا مخالفتی در رأس قدرت قرار گرفت.

۱۶- سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۴۳۴.

امیر وجیه الدین مسعود رهبر نظامی سر به داران

(آخر ربيع الاول ۷۴۵ - ۱۲ ذی الحجه ۷۳۸)

امیر وجیه الدین مسعود چون بر اریکه قدرت تکیه زد، حمایت از تشیع و دفاع از حق را در رأس برنامه دولت خویش قرار داد. ابن یمین شاعر سر به داران در دیوان خود از او با عنوان «سلطان وجیه دولت و دین» یاد می کند^۱، و دیگر منابع نیز تا حدودی در این خصوص متفق القولند^۲.

در سالهایی که شیخ حسن جوری در نتیجه مبارزات خویش با نظام مغول زندانی شده بود و در قلعه یا زر به سر می برد، سر به داران در غیاب او نهضت را به ثمر رسانیدند ولی تا پایان روزگار عبدالرزاق هیچ اقدامی برای آزادی او به عمل نیامد. این امر در زمان وجیه الدین مسعود جامه عمل پوشید، اگرچه درویشان جوریه در این امر نقش اساسی داشتند اما این کار به نام وجیه الدین مسعود انجام گرفت.

با آزادی شیخ حسن جوری و ائتلاف او با امیر وجیه الدین، سر به داران قوی تر گشتند و بر طرفدارانشان افزوده شد و رهبری نظامی و مذهبی آنان تقویت گردید و زمینه برای گسترش قلمرو انقلاب، و مبارزه بیشتر با مخالفان فراهم گشت. دشمن بزرگ سر به داران دولت جانی قربانی بود که سبزوار و توابع آن از متصرفات ایشان و دست نشاندگانسان به حساب می آمد. در گیریهای سر به داران با دولت جانی قربانی با علاقه و ایمان دنبال شد، شهر نیشابور از دست عمال مغول خارج گردید و ارغون شاه از آن شهر به طوس عقب نشست، سپاهیان دشمن در اثر سر درگمی به کلی تار و مار گردید و بخش اعظمی از سرزمین خراسان در تصرف سر به داران

۱- خسرو عادل وجیه ملک و دین مسعود شاه آنک گرگ از حفظ او مولع بود بر حفظ شات . . .

فرمانده بسیط زمین، سرور زمان سلطان وجیه دولت و دین شاه دادگر
این یمین فریومدی، امیر فخرالدین محمود دیوان ابن یمین به اهتمام حسینعلی باستانی سنائی تهران ۱۳۴۴،
قصص ۳۵ و ۵۸.

۲- تذکره الشعراء، ص ۳۱۴؛ مجمل فصیحی، ص ۵۵؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۰؛
زبدة التواریخ حافظ ابرو. ص ۲۹۳

درآمد. شرح و تفصیل آن را در کتابهای تاریخ می خوانیم

دشمنان سربه داران به اهمیت و عامل این قدرت نوپا بخوبی پی بردند و می دانستند پیروزی سربه داران نتیجه اتحاد نیروی معنوی درویشان با نیروی نظامی سربه داران است. پس بر آن شدند که این اتحاد را از بین ببرند، بنابراین امیر محمد بیگ پسر ارغونشاه نامه ای به شیخ حسن جویری نوشت و شیخ را از دخالت در امور دنیوی بر حذر داشت، شیخ حسن نیز در پاسخ از نظام فاسد حاکم نکوهش کرد^۳، مخاصمات ادامه یافت و در جریان آن اتحادیه هایی بر ضد سربه داران به نتیجه نرسید و دولت سربه داران و مذهب شیعی در خراسان تشکیل شد و دولت سنی مذهب آل کورت را در شرق خراسان با خطر اعتقادی مواجه کرد و جنگ زاوه را پیش آورد.

جنگ زاوه^۴ (سیزده صفر ۷۴۳).

پیدایش دولت انقلابی شیعی سربه داران در خراسان و پیروزی آن بر خوانین مغول در آن خطه برای ملک معز الدین حسین کُورت به منزله اعلان خطر بود، زیرا ملک معز الدین در آن زمان ادعای رهبری مسلمانان سنی مذهب را در خراسان داشت و خود را ملک اسلام می خواند^۵. با این وصف گسترش نهضت تشیع در خراسان بر خلاف خواست حکام غیر شیعی مذهب و سیاست مذهبی ملک هرات و طرفداران او بود. ابن بطوطه که پس از جنگ زاوه از قلمرو ملک معز الدین دیدن کرده است به صراحت در کتاب خود آورده است: «... این قوم جملگی مذهب رفض (شیعی) داشتند و سودای بر انداختن ریشه تسنن از خراسان را در سر می پختند»^۶. بنابراین جلوگیری از نفوذ روزافزون این نهضت شیعی برای ملک معز الدین از لحاظ مذهبی ضرورت داشت و از طرفی هدف شیخ حسن هم که رهبری فکری و عقیدتی سربه داران را به عهده داشت اشاعه نوعی حکومت مطلوب الهی در روی زمین بود.

۳- مجموعه جغرافیا و تاریخ حافظ ابرو، ص ۲۹۴؛ روضة الصفا، ج ۵ صص ۱۷۹-۱۵۷.

۴- زاوه نام قدیمی تربت حیدریه است و امروزه بخشی به نام زاوه از توابع تربت حیدریه نیز وجود دارد، رك: خسروی - محمد رضا، جغرافیای تاریخی و لایت زاوه، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۶، صص ۳۲۲، ۲۷.

۵- رك- آژند- یعقوب، قیام شیعی سربه داران، نشر گستره، تهران ۱۳۶۳ ص ۱۵.

۶- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۴۳۴.

او به این قانع نبود که سر به داران تنها چند شهر و ناحیه را به دست آورند و برای خود دولتی تشکیل دهند، بلکه بر خود و طرفدارانش فریضه می داشت که با ظلم و ستم و فساد مبارزه کند و حکومتی بر مبنای عدل و قسط پدید آورد. او حکومت طغای تیمور، ارغونشاه و آل کورث را مخالف اسلام، و سیاست آنان را به ضرر مسلمین معرفی می کرد. و چنان که گفتیم چون سر کرده آنان ملک معزالدین کورث بود جنگ با آن دولت را به طرفداران خود توصیه می کرد، مصداق کار را در پیام شیخ حسن به قاصد طغای تیمور می یابیم: «... شیخ فرمود که پادشاه و ما را اطاعت خدای عز و علا می باید کرد و مقتضی قرآن مجید عمل می باید نمود و هر که خلاف این معنی کند عاصی باشد و بر دیگران واجب است که به دفع او قیام نمایند»^۷. وی به ملک حسین نیز نوشت: «... به حکم شرع دزد را باید دست برید...»^۸.

بنابراین ملاحظه می کنیم که یک جنگ عقیدتی ریشه دار بین دو حکومت بر پا بود و شیخ حسن جویری جنگ با آل کورث را بر سایر امور مقدم می دانست و وجیه الدین مسعود را به این امر تشویق و ترغیب و بلکه موظف می نمود. می توان گفت که چون وجیه الدین مسعود هم تحت نفوذ شیخ حسن و طرفداران تندرو او قرار گرفته بود می خواست با گسترش جنگ و ادامه کشتار از فشار جناح درویشان بکاهد. یا به نحوی تفوق خود را تثبیت نماید. به هر حال توجه با این اهداف و مقاصد طرفین از جنگ ناگزیر بودند و جنگ سرانجام روی داد. در آغاز سر به داران پیروز شدند اما قتل غیر منتظره شیخ حسن صحنه جنگ را عوض کرد و سر به داران را سر در گم ساخت و به دشمن این امکات را داد تا نیروی متفرق خود را متحد سازد و شکست را به پیروزی مبدل نماید، ملک معزالدین حسین کورث برنده جنگ و فاتح اعلام شد و سر به داران و امیر آنان وجیه الدین مسعود در حالت شکست و انهزام با جنازه شیخ حسن به نیشابور عقب نشستند. این جنگ در سیزده صفر سال ۷۴۳ اتفاق افتاد.

پی آمدهای جنگ زاوه

پی آمدهای جنگ زاوه برای سر به داران غیر قابل جبران و باز دارنده بود از لحاظ مسایل خارجی و داخلی اثرات منفی بسیار برای سر به داران به وجود آورد. در پی فهرستوار به اهم آن

۷- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۳، ج ۴، ص ۱۹۳

۸- مجموعه جغرافیا و تاریخ حافظ ابرو، ص ۲۹۶؛ قیام شیمی سر به داران، ص ۱۵۳

هم اشاره شده است:

الف - اثرات خارجی

- ۱- از توسعه متصرفات ارضی و نفوذ سیاسی سربه داران به سوی شرق جلوگیری کرد.
- ۲- شهرت و آوازه‌ای را که سربه داران در خراسان به دست آورده بودند بی اعتبار ساخت.
- ۳- از رکود و سقوط مذهب تسنن در شرق خراسان ممانعت کرد.
- ۴- از نفوذ و گسترش مذهب تشیع در شرق خراسان کاست.
- ۵- آل کورت را اعتبار و حیثیت سیاسی و مذهبی بخشید.
- ۶- به دشمنان سربه داران امکان تجدید حیات سیاسی داد.
- ۷- برتری ترك و مغول را در شرق خراسان در برابر تاجیکها حفظ نمود^۹.
- ۸- سربه داران ناگزیر شدند از دشمن نیرومندی چون پادشاه هرات در متصرفات شرقی خویش حساب ببرند.

ب - اثرات داخلی

- ۱- اتحاد و اتفاق حاکم در میان گروههای مختلف سربه داران تبدیل به نفاق و دشمنی شد و گروه درویشان را نسبت به گروه نظامیان و سرکرده آنان یعنی امیر مسعود بد بین نمود زیرا سرکرده نظامیان یعنی وجیه الدین مسعود را قاتل شیخ حسن جویری می دانستند.
- ۲- طرفداران شیخ حسن (درویشان) نه تنها از حمایت نظامیان دست برداشتند، بلکه در برابر آنان جبهه مخالفی نیز تشکیل دادند.
- ۳- دولت سربه داران رهبری مذهبی خود را از دست داد و بار سیاسی آن بر بار معنویش تفوق یافت.

۹- یکی از شعرای دیار هرات در اهمیت این نبرد چنین گفته است:

گر خسرو گُرت بر دلیران نزدی وز تیغ یلی گردن شییران نزدی
از بیم سنان سربه داران تا حشر یک ترك دگر خیمه به ایران نزدی ، رك :

- ۴- دامنه فعالیت‌های سیاسی و مذهبی درویشان و اختیارات آنان محدود و ضعیف گردید .
- ۵- با دادن تعداد زیادی کشته و در حدود چهار هزار اسیر ، نیروی نظامی سر به داران آسیب دید .
- ۶- دولت سر به داران با اختلافات و اغتشاشات داخلی مواجه گشت .

باید افزود در منابع عامل قتل درویش شیخ حسن جویری ، امیر وجیه الدین مسعود معرفی شده است^{۱۰} ، وجیه الدین مسعود می خواست بعد از پیروزی بر ملک معز الدین کُورت کار شیخ حسن را یکسره کند و با یک تیر دو نشان بزند . اما عامل امیر مسعود در مأموریت خود عجله کرد^{۱۱} ، امیر وجیه الدین چنان که باید از این کار سودی نبرد زیرا با این عمل خویش نه تنها خود را از حیطة نفوذ درویشان سر به داران رها نساخت بلکه سبب شکست خود از آل کُورت شد .

ابن یمن شاعر در این جنگ در صف سر به داران بود و به دست کورتیان اسیر شد دیوان شعرا و نیز در این ماجری مفقود شد ملک معز الدین حسن کُورت از میان اسرا تنها وی را بخشید و بقیه را گردن زد^{۱۲} . شاعر نامبرده در خصوص این جنگ و تاریخ آن چنین گفته است :

در هفتصد و چهل و سه از سال	افزوده صفر سه برده هم روز
مسعود و ملک قتال کردند	گردان ملک شدند پیروز
در خطه خواف گشت واقع	این فتنه جانگداز دلسوز ^{۱۳}

لشکر کشی امیر وجیه الدین مسعود به مازندران و قتل او در آن دیار

اگر عامل قتل شیخ حسن جویری امیر وجیه الدین مسعود بوده باشد این شعر در حق او مصداق پیدا می کند :

دیدم که خون ناحق پروا نه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

۱۰- روضة الصفا ، ج ۵ ، ص ۱۸۳ ، ج ۴ ، ص ۱۹۳ ، میرخواند قاتل شیخ حسن جویری را نصرالله جوینی می نویسد ، همین موضوع در کتاب نهضت سر به داران خراسان از قول صاحب تاریخ نگارستان نقل شده است ، رك ، نهضت سر به داران ، ص ۹۵ ، بنا به گفته میرخواند این شخص بلافاصله به دست امیر مسعود به قتل رسیده ، رك : روضة الصفا ، ج ۴ ، ص ۱۹۲ ؛ تذكرة الشعرا ، ص ۳۱۴

۱۱- روضة الصفا ، ج ۴ ، ص ۱۹۱

۱۲- سفرنامه ابن بطوطه ، ص ۴۳۴ ؛ نهضت سر به داران ، ص ۶۴

بعد از شکست امیر مسعود از ملک معز الدین حسین کُورت و عقب نشینی او به سبزوار بزرگترین دشمن سربه داران یعنی طغای تیمورخان از فرصت استفاده کرد و سرزمینهای از دست رفته خود را از سربه داران پس گرفت. اما امیر مسعود سپاه سربه داران را به سوی استرآباد گسیل کرد و در کنار رودخانه اترک طغای تیمور را شکست داد^{۱۳}. طغای تیمور به مازندران گریخت و به ملک فخر الدین حسن از امرای آل باوند پناهنده شد^{۱۴}. با این پیروزی سرزمینهای گرگان و استرآباد و قومس (سمنان) به تصرف سربه داران درآمد. این پیروزی نسبی امیر مسعود را در اندیشه تصرف کلی مازندران افکند، برای این کار هیچ دلیل موجهی جز جاه طلبی و توسعه جوئی در میان نبود. او اگرچه از تفرقه و ضعف ملوک محلی مازنداران خبر داشت ولی از موقعیت طبیعی آن سرزمین بی خبر بود. مازندرانها بر خلاف انتظار بر ضد او متفق شدند و وی را تا اعماق باتلاقهای مازندران کشانیدند. آنها ساری و آمل را به او تسلیم کردند، و وی از آن جا متوجه رستمدر شد، اما در همین جا غافلگیر گشت و اسیر سربازان ملک جلال الدوله اسکندر حاکم رستمدر گردید. و به حکم آن و به دست پسر خواجه علاء الدین محمد که خود اسیر امیر مسعود بود به قتل رسید^{۱۵}. و بدین طریق امیر مسعود قربانی اشتباهات سیاسی خویش گردید، تاریخ این واقعه ربیع الثانی سال ۷۳۵ بود.

نگاهی گذرا به نظام کشور داری وجیه الدین مسعود

وجیه الدین مسعود دومین شخصیت نظامی و سیاسی سربه داران بود که هفت سال و چهارماه زمامداری کرد^{۱۶}. بنا به گزارش منابع آن دوره، وجیه الدین در مجموع حکومت خود را مردمی جلوه می داد و به امور نظامی بیش از امور دیگر توجه می کرد. به گفته دولتشاه وی برای جلب توجه روستاییان ۱۲۰۰۰ نفر از ایشان را وارد دستجات لشگری کرد و به آنان

۱۳- تذکرة الشعراء ص ۳۱۴؛ ظهیر الدین مرعشی کشته شدن علی کاون و علاء الدین محمد وزیر را در این جنگ نوشته است، رک: ظهیر الدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران به اهتمام برنهاردارن، با مقدمه یعقوب آژند، نشر گستره، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۰۵

۱۴- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۰۵.

۱۵- تاریخ طبرستان و رویان... ص ۱۰۵، به قول ابن مورخ پوست سر او را پر از کاه کردند و به دار عبرت آویختند، صص ۱۱۱-۱۱۰: قیام شیعی سربه داران، ص ۱۵۶

۱۶- تذکرة الشعراء، ص ۳۱۴.

مستمری دایم و علوفه داد، و ۷۰۰ غلام ترك داشت^{۱۷}. ظهیرالدین مرعشی می نویسد: «... امیر مسعود در میان نوکران و اصحاب، خود را همچو یکی از ایشان می داشت و در تصرف اموال خود را بر دیگران تفضیل نمی نهاد؛ با خلق طریقه صلاح و راستی می ورزید؛ نوکران او به جان از او در نمی ماندند... از حق دفاع می کرد و علیه ظلم و ستمی برخاسته بود که حکام و مغولان بر مردم روا می داشتند^{۱۸}، ابن بطوطه خبر می دهد: «... در زمان امیر مسعود خراج که تعلق به دولت و حاکم داشت تقلیل یافت و مساوات طلبی اسلام که توسط شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری تبلیغ شده بود اجرا می گشت^{۱۹}».

ابن بطوطه با این که نظر خوشبینانه ای نسبت به سر به داران نداشت و گزارشهای خود را به نقل از دیگران ارائه داده است، عدالت سر به داران را ستوده است. به نوشته وی «... آئین عدالت چنان در قلمرو آنان رونق گرفت که سکه های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک می ریخت. و تا صاحب آن پیدا نمی شد کمی دست به سوی آن دراز نمی کرد...»^{۲۰}.

امیر مسعود از لحاظ شجاعت و دلیری نیز زبانزد مورخان است^{۲۱}. از لحاظ دینداری و حمایت از مسلمانان نیز، اگرچه همراه با تظاهر بوده باشد، معروفیت داشته است، چنان که در منابع می خوانیم: «... اکنون امیر وجیه الدین و اتباع ایشان می گویند که هر چه بهبود مسلمانان در آن است بدان قیام خواهیم نمود... و در بند صلاح مسلمانانیم^{۲۲}».

۱۷- اگر این موضوع صحت داشته باشد چگونه می توانیم مدعی باشیم که او دشمن ترك و طرفدار تاجیک بوده است اگر گزارش ابن بطوطه را درست بدانیم باید بگوئیم امیر وجیه الدین این سیاست را برای تحریک گروهی از بردگان و غلامان بر ضد اربابانشان در پیش گرفته بوده است، رك: سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۴۳۴

۱۸- تاریخ طبرستان ... ص ۱۰۴

۱۹- سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۴۳۴

۲۰- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۴۳۴.

۲۱- مجموعه تاریخ و جغرافیا، ص ۲۹۸؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۳

۲۲- تذكرة الشعرا، ص ۳۱۴؛ مجموعه تاریخ و جغرافیا، ص ۲۹۸؛ روضة الصفا، ج ۵

سربه داران بعد از امیر وجیه الدین مسعود

دو شکست پیاپی برای نهضت نوپای سربه داران بسیار گران تمام شد. اگرچه دولت سربه داری را کاملاً از میان نبرد اما آن را از اهمیت و رونق انداخت. بخصوص شکست سربه داران از حاکم رستم‌دار و قتل رهبر نظامی نهضت از لحاظ داخلی و خارجی اثرات مهمی بجای نهاد:

۱- جماعتی دیگر از سربه داران که پس از وجیه الدین مسعود به حکومت رسیدند همه نوکران و نواب او بودند^۱.

۲- ده نفر از این نوکران و نواب به امارت سربه داران رسیدند اما هیچ یک نتوانستند اهمیت و شهرت اولیه سربه داران را احیا نمایند، بلکه کار آنان غالباً ادامه همان خودخواهیها و از میان بردن رقیبان و تضعیف یکدیگر بوده است.

۳- جانشینان امیر مسعود مدتها فرزند خردسال او یعنی لطف الله را حاکم قانونی سربه داران و ولیعهد او تلقی نمودند.

۵- دیگر آن روح ستیزه جویی و حق طلبی و ترغیب به جهاد که در بدو نهضت به دست شخصیت‌هایی چون شیخ خلیفه و حسن جویری در جامعه سربه داری پدید آمده بود، در این دولت دیده نمی شد.

از لحاظ خارجی باید گفت قتل امیر مسعود تعادل قدرت را در خراسان به هم زد. قدرتهای شکست خورده از نو در مقابل سربه داران به جنب و جوش افتادند و بسیاری از متصرفات سربه داران را دوباره صاحب شدند و وقایع تازه‌ای را در منطقه خراسان آفریدند. در پی به چگونگی این وقایع و بررسی نفوذ و سیاست جانشینان امیر مسعود می پردازیم.

۱- محمد ای تیمور (۷۲۷ - ۷۲۵)

نظامیان دولت سربه داری بعد از قتل امیر مسعود به دور محمد آی تیمور گرد آمدند، این شخص غلام و بنده زاده امیر مسعود بود؛ در اثر دلیری و صداقتی، که از خود نشان داده بود

مورد توجه امیر مسعود قرار گرفته بود و در غیاب امیر در سبزوار نایب او به شمار می رفت.^۲ چون آی تیمور به فرمانروایی رسید در خزاین سربه داران را گشود و عطایائی به نظامیان بخشید. او جانب تهی دستان را گرفت. اما جانب داری از این طبقه مورد اعتراض جناح درویشان واقع شد؛ در این زمان رهبری درویشان را . خواجه شمس الدین علی بر عهده داشت که از مشاورین شیخ حسن جوری به شمار می رفت^۳ این شخص مدعی بود که آی تیمور قدر و منزلت درویشان را از میان برده و اراذل و اوباش را برایشان مقدم داشته است.^۴ بنابراین آی تیمور پس از دو سال حکومت به توصیه خواجه شمس الدین و به دست طرفداران او به قتل رسید.^۵ (۷۴۷)

خواجه شمس الدین علی بعد از این واقعه شخص قدرتمند جامعه خویش تلقی می شد. درویشان به او پیشنهاد زمامداری کردند، ولی وی حاضر نشد و گفت: «... من درویشی و گوشه نشینی خود به عالمی نمی دهم». در واقع او می دانست اگر این مقام را بپذیرد نظامیان او را تأیید نخواهند کرد بنابراین بهتر آن دانست که خود ظاهراً مقامی نداشته باشد اما کسی را بر سر کار آورد که من غیر مستقیم مجری دستورات وی باشد. در نتیجه به توصیه او کلو اسفندیار به زمامداری سربه داران رسید.

۲ - کلو اسفندیار (۷۴۸ - ۷۴۷)

کلو اسفندیار قبل از این که به این مقام برسد سرپرست گروهی از پیشه وران بود. عنوان کلو نیز مؤید این نظر است^۶ برگزیده شدن از طرف خواجه شمس الدین علی روابط نزدیک

۲- روضة الصفاح، ج ۵، ص ۱۸۳.

۳- همان مأخذ، صص ۱۸۴ - ۱۸۳.

۴- میرخواند: (... عجب حالتی است که درویشان را پیش تو هیچ قدر و قیمتی نمانده و اراذل و اوباش را برایشان تقدم می نمایی با وجود آن که مهم تو به تقویت این طایفه پسندیده اخلاق متمشی شد)، روضة الصفاح، ج ۵، ص ۱۸۴.

۵- منابع مدت حکومت ای تیمور را با چند ماه متفاوت آورده اند؛ نویسنده ذیل مجمع الانساب شبانکاره ای قاتل آی تیمور را حسن آهی از جمعیت درویشان آهی معرفی می کند. رک: ذیل مجمع الانساب، نسخه خطی بنی جامع، شماره ۹۰۹ استانبول، ص ۵۶۰.

۶- کلمه «کلو» یا «کلوی» به معنی «کلون» و «کلماتر» در ایران آن عصر لقب رئیس پیشه وران بوده

شیخیان با پیشه وران را نشان می دهد. درویشان او را برای این برگزیدند که جانب آنان را بگیرد. ولی کلو اسفندیار نه جانب درویشان را گرفت و نه جانب نظامیان را، بلکه او می خواست گروه سومی را وارد میدان کند. نتیجتاً هردو گروه درویشان و نظامیان از او ناراضی شدند و مورد اتهام هردو طرف واقع شد. در روضة الصفا می خوانیم که «کلو اسفندیار بعد از قتل محمد آی تیمور در شهر سبزوار شهیار شد و او نه اصلی داشت و نه تدبیر؛ راه تکبر و تجسر پیش گرفته جایگاه سیاسات از وی صادر می شد. سربه داران از او ملول شدند. . . گفتند ما در این اجتهاد خطا کردیم».^۷ شمس الدین علی نیز که چنین انتظاری از او نداشت مخفیانه درویشان را بر ضد وی تحریک کرد، میر خواند از قول شمس الدین علی می نویسد: «... حرمت ما همیشه نزد شیخ حسن و امیر مسعود بیش از تو بود، ما تو را جهت آن بر خود حاکم ساختیم که قدر ما را به شناسی و در ترویج و رونق ما سعی نمایی. اکنون درویشان را خوار و سربه داران را بی مقدار گردانیده و اوباش و اراذل را بر ما مرجح داشتی و علوفه و مرسوم خلایق را به ایشان نرسانیدی، از پیشوایی تو بیزاریم».^۸ به گفته دولتشاه کلو اسفندیار پس از یکسال و اندی به دست نظامیان به قتل رسید.^۹

۳- علی شمس الدین (۷۲۹-۷۴۸)

بعد از این واقعه نظامیان قصد داشتند «خواجه لطف الله» فرزند خردسال امیر مسعود را که عنوان ولایت عهدی داشت به سلطنت بنشانند، ولی خواجه شمس الدین علی مخالف این مسأله بود و می گفت: «طفل است و راه و رسم سلطنت را ندارد و نمی داند».^{۱۰} سرانجام تصمیم گرفتند که تا وقتی او به سن بلوغ برسد عمش علی شمس الدین پسر خواجه فضل الله است، رک؛ سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۴۳۵؛ در سایر منابع هم چون ظفرنامه شرف الدین یزدی این عنوان فراوان آمده است.

۷- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۴.

۸- همان ماخذ، ج ۵، ص ۱۸۴.

۹- تذکرة اشعرا: (....) او مرد رذل و دون بود و کار حکومت از وی زیتی نداشت باز لشکر سربه داران بر وی خروج کردند و در چهاردهم جمادی الآخر ثمان و اربعین و سبعاثه (۷۴۸) او را کشتند. . . ص ۳۱۵.

۱۰- تذکرة الشعراء، ص ۳۱۵.

نایب و جانشین وی باشد. اما علی شمس الدین به گفته مورخان بیشتر اهل بزم بود تا رزم، و قدرت نظامی سر به داران در زمان او روی به ضعف نهاد، و دشمنان سر به داری از آن جمله طغایمور به متصرفات سر به داران حمله ور شدند و چون علی شمس الدین قدرت و جرأت مقابله را در خود ندید از مقام خویش کناره گیری کرد و نیابت سلطنت را به خواجه شمس الدین علی رهبر درویشان تفویض نمود. و خواجه شمس الدین علی که برآستی در آرزوی چنان مقامی بود ظاهراً با اصرار درویشان و اکراه خویش این مسئولیت را پذیرفت.

۴- خواجه شمس الدین علی (چشمی ۱۱) (۷۵۳ - ۷۴۹)

خواجه شمس الدین علی در سال ۷۴۹ با حمایت هردو گروه نظامی و مذهبی قدرت را در دست گرفت. بنابراین با شدت عمل به مبارزه با ابتدالی که در کلیه زمینه ها پیش آمده بود پرداخت. در زیر اجمالاً به اقدامات او اشاره می شود:

۱- شمس الدین علی در اولین گام به اصلاح وضع مالی دولت پرداخت، چرا که بی سامانی مالی سبب پریشانی مردم و تهی گشتن خزانه دولت شده بود. از جمله عوامل عمده این موضوع برات و حواله های براتی بود؛ حکومت، حقوق کارمندان به خصوص نظامیان را به صورت برات به مالیات دهندگان حواله می کرد و براتها به موقع وصول نمی شد. این امر برات داران را خشمگین می کرد و کینه و دشمنی رعایا را با نظامیان شدت می بخشید و از طرفی به ضعف مالی و نظامی منجر می شد. خواجه شمس الدین علی برای جلوگیری از این امر، برات را ملغی ساخت و دستور داد هر مؤدی مالیاتی بدیهی خود را به خزانه دولت پرداخت کند و حقوق بگیران نیز حقوق خویش را از خزانه دریافت نمایند. این کار هم از بدبینی افراد جامعه نسبت به یکدیگر کاست و از ظلم و تعدی و تجاوز نظامیان به افراد جلوگیری کرد و هم طبقه نظامیان را برای مبارزه با دشمنان خارجی آماده تر و قویتر ساخت.^{۱۱}

۲- خواجه شمس الدین علی برای تقویت بنیه دفاعی سر به داران به سازماندهی نظامیان پرداخت و سپاهی هیجده هزار نفره با حقوق ثابت فراهم ساخت.^{۱۲} وی با همین سپاه سروسامان

۱۱- چشم از روستاهای سبزوار بود و به علت انتساب او به آن روستا چشمی شهرت یافت.

۱۲- تذکرة الشعرا، ص ۴۱۶؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۴.

۱۳- تذکرة الشعرا، ص ۴۱۶

یافته بود که دشمنان سربه داران یعنی جانی قربانیها و طغایموریان و آل کورت را نه تنها از حمله به قلمرو خود باز داشت، بلکه سرزمینهایی از دست رفته را نیز به قلمرو سربه داران بازگرداند.^{۱۴}

خواجه شمس الدین علی از گذشتگان خود که عدالت و مساوات را رعایت نکرده بودند عبرت گرفت و با شدت و بدون تبعیض به گسترش عدالت پرداخت. اغلب مورخان این عمل او را مستبدانه و توأم با وحشت و سختگیری قلمداد کرده اند. دولت‌شاه می نویسد: «... خواجه علی شمس الدین ابواب فساد را در سبزواری مسدود ساخت و پانصد فاحشه را زنده در چاه انداخت و سیاست او به مرتبه ای بود که هرکس را از ارباب و لشگری که طلب کردی وصیت نامه نوشتندی، آنگاه نزد او رفتندی^{۱۵}. بنای مسجد جامع شهر سبزواری از اوست، این یمین در وصف آن مسجد قصیده ای با مطلع زیر دارد:

حبذا طاقی که جفت این رواق اخضر است وز بلندی مر زمین را آسمانی دیگر است...
مسجد جامع همی خوانندش اما جنتی است و اندر و فواره ای مانند حوض کوثر است^{۱۶}.

خواجه شمس الدین علی برای ایجاد کار نیز اصلاحاتی انجام داد به طوری که به کسب کار رونقی بخشید (کار و کاسبی عامیانه است)^{۱۷}. تأسیس انبارهای بار و مساکن رفاهی را در سبزواری و اطراف آن به او نسبت می دهند. ولی با همه ایجاد کار و بسط عدالت و مردم داری، مخالفین بر او خرده می گرفتند و مستبد و خود رأی خطاب می نمودند، نه درویشان از او خوشنودی داشتند و نه نظامیان؛ بنابراین پس از قریب به پنجسال حکومت عاقبت به دست یکی از نوکران خویش به نام **حیدر قصاب** کشته شد. (۲۸ شوال ۷۵۳ هـ). گرچه عمل حیدر قصاب نتیجه اختلاف شخصی او با خواجه شمس الدین علی تلقی شد، ولی پیش آمدهای بعدی نشان داد که به احتمال قوی وی آلت فعل لشگریان بوده است^{۱۸}.

۱۴- تذکرة الشعراء، ص ۳۱۶

۱۵- پیشین، ص ۳۱۶

۱۶- دیوان اشعار ابن یمین، ص ۳۰؛ تذکرة الشعراء، ص ۳۱۶. مسجد جامع امروزی سبزواری همان مسجدیست که در زمان سربه داران بنا شده است اما به مرور زمان تخریب و تعمیر در آن صورت گرفته است آخرین تعمیر مربوط به سال ۱۲۹۲ هجری قمریست که درکتیبه بالای ایوان محراب حک است. شرح مبسوطی از این مسجد در: آثار باستانی خراسان که توسط شادروان عبدالحمید موسوی آمده است، ج ۱، صص ۴۰۲-۴۰۱.

۱۷- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۴ (... ولایت را معمور گردانید).

۱۸- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۴

خواجه یحیی کراوی (۷۵۹ - ۷۵۳)

بعد از قتل خواجه شمس الدین علی، پهلوان یحیی کراوی^{۱۹} به سرداری رسید. اظهار اطاعت نظامیان از وی پس از وقایع یادشده و نیز تفویض مقام سپهسالاری به حیدر قصاب از سوی یحیی همه نشانگر همکاری و همدستی آنان در پشت پرده است.^{۲۰}

یحیی نیز مانند اسلافش از نوکران و غلامان وجیه الدین مسعود بود. بنابراین گروهی از مردم که طرفدار وجیه الدین بودند بعد از وی به دور یحیی جمع شدند. اما یحیی برخلاف مثنی سیاسی وجیه الدین به حمایت از درویشان پرداخت. از طرفی بر گسترش خوان اخوت همت گماشت و از حمایت و جانبداری نظامیان غفلت نورزید.^{۲۱}

بر اثر فعالیتهای سیاسی و اجتماعی یحیی قدرت سر به داران در برابر بازماندگان مغول رو به افزونی نهاد. طغای تیمورخان که در این زمان پادشاه «تاتار» و «ترکان» به شمار می آمد برای از میان برداشتن قدرت سر به داران دست به کار شد و به این منظور خواستار برقراری صلح و پیمان مودت بین دولت خویش با دولت سر به داران گردید و سران سر به داران را به اردوی خود دعوت کرده و قصد او از این دعوت و میهمانی غافلگیر کردن سران سر به داران بود. اما خود او غافلگیر شد و بر سر سفره میهمانی به دست یحیی کراوی به قتل رسید سایر رجال و شخصیتهای دولت وی نیز به دست همراهان یحیی به همان سرنوشت دچار گشتند و غنائیم فراوان به دست سر به داران افتاد. این پیش آمد مهم تاریخی یعنی قتل سلطان مغولی به دست فردی ایرانی که منجر به بر افتادن سلطه مغولان از ایران گردید، به همت سر به داران به تاریخ

۱۹- کراو، کراب، که به هردو صورت در منابع آمده است از توابع بیهق می باشد.

۲۰- میرخواند در خصوص همکاری یحیی کراوی با حیدر قصاب چنین نقل می کند: «... مردانه باش که من نخواهم گذاشت آسیبی به تو رسد... حسن دامغانی که خواست حیدر را زخمی زند خواجه یحیی شمشیر از نیام بر کشیده و گفت ای پهلوان حسن دست نگاهدار، حسن گفت ای خواجه دانستم که این امر به مشورت شما واقع شده... روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۵؛ دولت شاه این واقعه را: «در شهر سمنه ست و خمسین و سبعمائه ذکر می کند (۷۵۶)»، تذکرة الشعرا ص ۳۱۶، در صورتی که میرخواند ۷۵۳ آورده است، رک: روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۶.

۲۱- تذکرة الشعرا، ص ۳۱۷؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۵، «... خواجه یحیی پهلوان صورت و معنی بود. هم اصالت و هم شجاعت داشت... تربیت و تقویت علما کردی و درویشان را رعایت نمودی و سرهنگان مرسوم کامل رسانیدی... و بر سر خوان کرم او پیوسته غنی و فقیر می نشستند...».

۱۶ ذی قعدة سال ۷۵۴ عملی گردید^{۲۲}. این امر سبب شد سرتاسر متصرفات طغای تیموریان در خراسان و گرگان به سر به داران تعلق گیرد.

اما دولت یحیی کرابی نیز دیری نپایید. از زمامداری او بیش از چهار سال و هشت ماه نگذشته بود که به دست برادر زنش خواجه ظهیرالدین کراوی به قتل رسید (؟ تاریخ). ظهیرالدین بعد از این واقعه از طرف حیدر قصاب به جای یحیی نشست، اما پس از چهل روز حیدر قصاب او را معزول کرد و خود عهده دار امور گشت.

حیدر قصاب (۷۶۱ - ۷۶۰)

سپهسالار یحیی کرابی، حیدر قصاب که قاتل خواجه شمس الدین علی بود، در زمان قتل یحیی در استرآباد مأموریت داشت، پس از آگاهی از واقعه به سبزوار آمد و دست اندر کاران در ماجرای قتل از ترس او به قلعه شغان پناهنده شدند. اما حیدر قصاب نخست آن قلعه را به آتش کشید و آنگاه خواجه **ظهیرالدین کرابی** را به زمامداری منصوب نمود تا به نام او قدرت خود را استحکام بخشد. زیرا با وجود امیر لطف الله بن مسعود و اتابک او خواجه نصراله، و خواجه ظهیر الدین خواهرزاده یحیی کرابی، او را استحقاق زمامداری نبود و بسیاری از مردم سبزوار خواهان زمامداری لطف الله به سرپرستی خواجه نصراله بودند و در قلعه اسفراین به دور او گرد آمدند. حیدر قصاب نخست به از میان بردن مخالفان داخلی پرداخت، اما در جریان این امر

۲۲- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۵؛ مجموعه جغرافیا و تاریخ: «... در اردوی طغای تیمورخان از خرد و بزرگ و ترك و تاز یک هر که را یافتند بکشتند و به تهور کاری از پیش بردند که تا انقراض عالم دیگر آن از روی روزگار محو نخواهد گشت» ص ۵۴؛ در تاریخ نگارستان نقل شده است که طغای تیمورخان این قطعه شعر را برای یحیی کرابی فرستاد:

گردن بنه جفای زمانه را و سر مکش	کار بزرگ را نتوان داشت مختصر
سیمرغ وار چون نتوان کرد قصد قاف	چون خرد باش و فرو گیر بال و پر
بیرون کن از دماغ خیال محال را	تا در سرسرت نرود صد هزار سر

خواجه یحیی در جواب او فرستاد:

گردن چرا نهیم جفای زمانه را	راضی چرا شویم به هر کار مختصر
دریا و کوه را بگذاریم و بگذریم	سیمرغ وار زیر پر آریم بحر و بر
یا بر مراد و سرگردن نهیم پای	یا مردوار بر سر همت نهیم سر

رك: قاضی احمد بن محمد غفاری کاشانی، تاریخ نگارستان، به تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، حافظ، تهران ۱۳۰۴، ص ۳۰۰؛ زبدة التواریخ، ص ۵۷؛ از همین مورخ، مجموعه تاریخ و جغرافیا، ص ۲۹۷.

به دست سپهسالار خود حسن دامغانی به قتل رسید . سر او را بریدند و به سبزوار فرستادند تا از دروازه شهر بیاویزند و همه مردم از ماجرای او با خبر شوند^{۲۳} . از قرار معلوم حسن دامغانی از مریدان خواجه شمس الدین علی و قتل حیدر قصاب به دست او برای انتقام گرفتن از خون خواجه شمس الدین علی بوده است . مدت زمامداری حیدر قصاب یکسال و چهارماه بود و مرگ او در ربیع الاخر سال ۷۶۱ اتفاق افتاد .

حسن دامغانی (۷۶۶ - ۷۶۲)

حسن دامغانی از اهالی قریه باشتین بود و از ملازمین وجیه الدین مسعود و اتابک فرزند او به حساب می آمد . او پس از قتل حیدر قصاب همراه با لطف الله میرزا و خواجه نصرالله باشتینی^{۲۴} وارد سبزوار شد و نماینده حیدر قصاب در سبزوار یعنی علی مسعود را از آن شهر بیرون کرد و امیر لطف الله میرزا را به حکومت نشاند و اداره امور دامغان را به نصرالله باشتینی داد و خود را در رأس کلیه امور قرار داد . بدین ترتیب حکومت سر به داری اتحادی سه گانه پدید آورد اما این اتحاد زیاد دوام نیاورد و زود از هم پاشید . حسن دامغانی به بهانه این که لطف الله میرزا از پهلوانان سبزواری مخالف او حمایت می کند^{۲۵} او را از حکومت عزل کرد و به قلعه دستجردان فرستاد به دنبال آن وسیله قتل او را فراهم ساخت و خود را زمامدار مطلق سر به داران معرفی کرد . اما دولت حسن دامغانی بزودی با مشکلات داخلی و خارجی مواجه گشت . از جمله مشکلات داخلی مخالفت صنف درویشان به سرکردگی عزیز مجدلی با او بود .

درویش عزیز مجدلی از طرفداران شیخ حسن جویری بود و عمری را در عراق و مشهد مقدس به تبلیغ گذرانیده و طرفدارانی برای خود فراهم کرده بود و به یاری آنان قلعه توس را گرفته و مرکز عملیات خویش قرار داده و با پهلوان حسن به مخالفت برخاسته بود . پهلوان

۲۳- دولتشاه در خصوص حیدر قصاب چنین آورده است : «... مرد پهلوان و اهل مروت بود و سفره عام داشت ، مدت یکسال و یک ماه حکومت کرد... و کان ذلک فی شهرربیع الثانی سنه احدى وستین و سبعمائه» (۷۶۱)، تذکرة الشعراء ، ص ۳۱۷ ؛ روضة الصفا ، ج ۵ ، ص ۱۸۵ .

۲۴- در منابع به اختلاف باشتینی و جوینی آمده است در قیام سر به داران ، نصراله جوینی آمده است ص ۱۸۸

۲۵- روضة الصفا ، ج ۵ ، ص ۱۸۵ ؛ دولتشاه این واقعه را آخر رجب المرجب سنه اثنی - وستین و سبعمائه (۷۶۲) نوشته است ، تذکرة الشعراء ، ص ۳۱۹

حسن قیام عزیز مجدی را خطری برای خود تلقی کرده و برای سرکوب آن عازم توس شد. در این ماجرا درویش عزیز راه مسالمت گرفت و پهلوان حسن با دادن چند خروار ابریشم او را از خراسان به عراق تبعید نمود^{۲۶}.

از جمله مشکلات خارجی حسن دامغانی مبارزه با امیر ولی حاکم استرآباد بود. پهلوان حسن در این مبارزه با ناکامی مواجه گشت در نتیجه از اطراف و جوانب بر ضد او شورشهایی صورت گرفت. از آن جمله علی مؤید شورشیان داخلی را بر ضد پهلوان حسن رهبری کرد. علی مؤید نخست پهلوان حسن دامغانی را از آن جا بیرون کرد و محمدرضا نامی را برای دعوت از درویش عزیز به اصفهان فرستاد و با او متحد شد و کار هر دو بالا گرفت. در این اثنا که پهلوان حسن سرگرم مقابله با شورش قلعه شغان بود، خواجه علی مؤید به اتفاق درویش عزیز وارد سبزوار شد و نماینده و وزیر پهلوان حسن یعنی خواجه یونس سمنانی را به قصاص امیر لطف الله بکشت و به سپاهیان پهلوان حسن پیام فرستاد که اگر قصد برگشت به سبزوار دارند باید سر پهلوان حسن را با خود همراه بیاورند. سپاهیان پهلوان حسن برای بازگشت به نزد خانواده خویش پهلوان حسن را کشتند و سر او را به سبزوار آوردند. مدت حکومت او چهار سال و چهار ماه بود^{۲۷}.

خواجه علی مؤید (۷۸۸ - ۷۶۶)

دولتشاه سمرقندی از خواجه علی با عنوان اصیل زاده ای از خواجهگان سبزوار^{۲۸} نام می برد که از روزگار خواجه مسعود یکی از سران سربه داران بود و اهم امور مملکتی با مشورت او به سامان می رسید. وی خیال رسیدن به قدرت را در سر می پرورانید و در انتظار فرصت مناسب به سر می برد، تا اینکه با سیاست حمایت از درویشان وارد صحنه شد و به حمایت آنان

۲۶- روضة الصفا، ص ۱۸۶.

۲۷- روضة الصفا: «... پهلوان حسن را از اسب فرود آوردند و فخرالدین جوینی سرش را از بدن جدا کرده سر او را به سبزوار بردند...»، ص ۵، ص ۱۸۶؛ تذکرة الشعراء: «... فخرالدین غلطامی را فرمود تا گردن او را بزد و سر او را به سبزوار بردند و کان ذالک فی شهر سنه ست وستین و سبعمء (۷۶۶) و ایام حکومت... چهار سال و چهار ماه بود»، ص ۳۲۰.

۲۸- تذکرة الشعراء: «مرد سعادت مند و اهل دل بود و از روزگار خواجه مسعود در میان سربه داران صاحب اختیار بود»، ص ۳۲۰.

رقیب خود یعنی پهلوان حسن را از میان برد. اما چون بر مسند قدرت قرار گرفت از روی خود کامگی سیاستی را در پیش گرفت که گرچه سبب طولانی شدن (۱۸ سال) حکومت او شد ولی دولت سر به داری را نیز به انقراض کشانید. در ذیل خطوط اصلی سیاست او به اختصار بررسی شده است.

۱ - مبارزه با طبقه درویشان

خواجه علی مؤید که با حمایت درویشان به قدرت رسیده بود این طبقه را مانع بزرگی برای رسیدن به امیال و آمال خود می دید. بنابراین نخستین برنامه او این بود که گریبان خویش را از چنگ درویش عزیز، و به طور کلی از نفوذ مریدان شیخ خلیفه و شیخ حسن جویری برهاند. برای این کار بهانه ای می جست تا اینکه درویش عزیز جنگ با ملک حسین کورت را برای انتقام گیری از او عنوان کرد. خواجه علی مؤید به ظاهر موافقت کرد و قرار بود سپاهیان مخفیانه در نیشابور گرد هم آیند و درویش عزیز در آن جا کارها را سامان دهد. ولی خواجه علی بزودی تغییر عقیده داد و سپاهیان را از نیشابور فرا خواند و درویش عزیز را تنها گذاشت، درویش عزیز نیز با تعدادی از مریدان خود روی به عراق نهاد. و چون این خبر به خواجه علی رسید به سبب ترسی که از او داشت دوهزار سوار را به تعقیب درویش فرستاد و دستور داد تا او را به قتل نرسانند باز نگردند. درویش عزیز و همراهان او در بیابان بر سر چاهی فرود آمده بودند که ناگهان سپاهیان خواجه علی بر آنان تاختند و درویش عزیز را با هفتاد نفر مریدانش کشتند. و سر آنان را به سبزوار آوردند و در بازارها بیاویختند^{۲۹}. چون خاطر خواجه علی از جانب درویش عزیز آسوده گشت، دست به ایزدای طرفداران شیخ حسن جویری گشاد و به دنبال آن دستور داد قبور شیخ خلیفه و شیخ حسن را خراب و مزبله اهل بازار کردند. وی حتی حکم کرد تا خلائق آن هردو شیخ را لعن و طعن کنند^{۳۰}. ولی این کار عاقبت خوبی برای او به بار نیاورد. زیرا :

اولاً : بسیاری از شیوخ و مرشدان و مریدان و اهل طریق که از سختگیریهای او جان به سلامت برده بودند جلای وطن کردند و حتی به دشمنان دیرین خویش پناه آوردند و بعدها آلت دست همان دشمنان شدند.

۲۹- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۶؛ تذکرة الشعراء، ص ۳۲۰

۳۰- همان مأخذ، ص ۱۸۰؛ تذکرة الشعراء، ص ۳۲۰

ثانیاً: کشور نه تنها از وجود و نفوذ رهبران مذهبی و معنوی خالی ماند، بلکه حس بدبینی و نفرت نسبت به حاکمان وقت پدیدار گشت و وحدت بین دولت و ملت که ضامن بقای هر حکومتی است در جامعه سربه داران از میان رفت و دولت وقت از پشتیبانی ملت خویش محروم و در برابر حوادث بی پناه ماند، چنان که حتی برای سرکوبی مخالفان داخلی متوسل به بیگانگان گردید و به دست خود تیشه بر ریشه خویش زد.

۲ - تظاهر به ترویج تشیع

خواجه علی مؤید به عنوان مروج تشیع در تاریخ مشهور است. اما این کار او بیشتر جنبه ظاهری داشت. به این نکته مهم نیز باید اشاره کرد که در دولت سربه داران تنها خواجه علی مؤید نبود که موضوع تشیع اثنی عشری را عنوان و از آن حمایت کرد. چنانکه می دانیم این دولت بر اساس تشیع استوار گشت. وعظ و تبلیغ خلیفه و شیخ حسن جوری بر اساس تشیع اثنی عشری بود. وجیه الدین مسعود و خواجه شمس الدین علی و دیگر امرای سربه داری نیز هریک به نوبه خود از حامیان واقعی این مذهب بودند. آنان با تکیه بر اعتقادات راستین شیعی با مفاسد جامعه مبارزه می کردند، و اگر این امر جنبه سیاسی نیز به خود می گرفت، تصمیم گیرندگان در پی اهداف برون مرزی و مبارزه با دولتهای سنی مذهب منطقه بودند نه وسیله ای برای منکوب کردن مخالفان داخلی خود.

تشیع خواجه علی مؤید با نوعی تسامح و تظاهر همراه بود. میرخواند می نویسد: «خواجه با آنکه بنگ و شراب نمی خورد اما مردم خود را از آن کار باز نمی داشت و اکثر ملازمان او به شراب و شاهد و بزم آرای اشتغال می نمودند و خود شیعه مذهب بود و در تعظیم علما و سادات به اقصای الغایات کوشیدی و سادات را بر علما مرجع داشتی و هر بامداد و شب به انتظار صاحب الزمان (عج) اسب کشیدی و اسماء دوازده امام بروجه دنایر ثبت نمودی.^{۳۱}» میرخواند در جای دیگر نقل می کند که: «تیمور از مذهب او سوال کرد. گفت الناس علی دین ملوکهم^{۳۲}» در صورتی که تیمور در مذهب اهل سنت بود.

۳۱- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۶؛ همان اثر، ج ۶، ص ۳۷؛ قیام شیعی سربه داران ص ۱۶۷.

۳۲- مجموعه جغرافیا و تاریخ، ص ۳۰۲



سبزوار - نمایی از گنبد و در و روی امامزاده شعیب



مسجد پامنار سبزوار



سردر مسجد جامع سیزوار



سردر شبستان مسجد جامع سبزوار

خواجه علی مؤید به دنبال برقراری تشیع فقهاتی در جامعه بود. او سعی می کرد علما و فقهای شیعه را در مقابل درویشان جوریه قرار دهد. برای این منظور محمدبن مکی معروف به شهید اول را که در دمشق اقامت داشت به خراسان دعوت کرد. ابن مکی نتوانست این دعوت را بپذیرد ولی کتاب خود معروف به «اللمعة الدمشقية» را که در فقه امامیه نوشته بود برای خواجه علی مؤید فرستاد تا دستور العمل خواجه علی در کشور داری شود.

۳- برقراری برنامه های رفاهی و مردم داری اعمال سیاست «تازیانه با نان شیرینی»

دولتشاه در خصوص برنامه های رفاهی و مردم داری خواجه علی مؤید می نویسد :
 «... در روزگار او خلائق آسوده گشتند و از رعایای ده مالیات به جنس گرفتگی و به یک دینار دیگر تعرض نرسانیدی و به کدخدایی در زمان سلطنت خود شروع نمود و پیوسته جامعه بی تکلیف پوشیدی، در سفره او خاص و عام محفوظ گشتی و هر سال در خانه خود را به تاراج دادی و شبها در محلات بیوه زنان را درم و طعام دادی»^{۳۳}. این نوع مردم داری را باید سیاست

«تازیانه با نان شیرینی» نامید^{۳۴}.

مشکلاتی که خواجه علی مؤید با آن مواجه گشت

سیاستی که خواجه علی مؤید در پیش گرفت عواقب خوبی نداشت و باعث ضعف و نابودی دولت سربه داران شد. او پشتوانه مردمی را از دست داد و اعتماد او نسبت به مردم از میان رفت. از جانب شمال امیر ولی حاکم گرگان و از جانب شرق غیاث الدین پیرعلی کورت او را تهدید می کردند به تدریج نیشابور، گرگان و قومس از قلمرو سربه داران جدا شد و برای سربه داران تنها ولایت بیهق و چند شهر مجاور آن باقی ماند. در داخل قلمرو ایشان نیز یکی از طرفداران شیخ حسن جویری به نام درویش رکن الدین قیام کرد و شهر سبزوار را به تصرف خود در آورد. در نتیجه حمایت مردم از درویش رکن الدین، خواجه علی مؤید ناچار شد از دشمن سربه داران یعنی از امیر ولی حاکم گرگان استمداد جوید. این دو دشمن آشتی ناپذیر در برابر خطر شورش مردمی که هردو را تهدید می کرد موقتاً باهم متحد شدند و رهسپار سبزوار گشتند و خواجه علی مؤید شورش مردم را سرکوب کرد^{۳۵}.

امیر ولی به همدستی خواجه علی مؤید نهضت جدید شیخان سربه داری را از هم پاشید و به دنبال آن به از میان برداشتن خود خواجه علی و تصرف قلمرو سربه داران پرداخت. خواجه علی مؤید را هیچ کس از داخل و خارج حمایت نمی کرد. سوء سیاست او سبب شده بود که تا همه از گرد او پراکنده شوند. وی عاقبت چاره جز این ندید که خود را به امیر تیمور کورکانی تابع آسیای میانه تسلیم کند و برای بقای خود از او یاری طلبید^{۳۶}. روشن است که او تنها از ترس امیر ولی و یا امیر هرات نبود که به تیمور متوسل شد، بلکه برای مقابله با مردم قانع خویش نیز به این عمل که برخلاف آمال و اهداف سربه داران بود دست زد، و برای امارت چند روزه غلامی و نوکری بیگانه را قبول کرد. این اعمال او نه تنها خیانت به دولت و مردم

۳۴- نهضت سربه داران خراسان، ص ۹۳

۳۵- حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۶۶؛ زبدة التواریخ وقایع سال ۷۷۱، صص ۹۶-۹۵ قیام شیمی سربه داران، ص ۲۰۴.

۳۶- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۶، ج ۶، ص ۳۷، «ایلچی خواجه علی مؤید رسید معلم بانک جوینی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده عازم سبزوارند امیدوار چنان است که بنده کمینه را به دست دشمن نگذارند»؛ ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۲۳۸.

سربه داران بود، بلکه خیانتی بود بر کلیه ایرانیان و ساکنان این سرزمین. زیرا استقبال خواجه علی مؤید از تیمور راه خراسان را بر تیمور گشود و به دست آن فاتح خون آشام بهانه داد تا در امور خراسان مداخله کند^{۳۷}. اما علی مؤید از این خیانت خویش سودی نبرد. زیرا اگرچه او کلید شهر را تقدیم تیمور و مردمش را قربانی سم ستوران وی کرد، تیمور به او اجازه امارت در سبزوار را نداد. بلکه او را ملازم اردوی خویش نمود^{۳۸} و شیخ داود سبزواری را به قدرت رسانید و تابان بهادر را به داروغگی آن شهر گماشت. اما دیر زمانی نگذشت که داود سبزواری داروغه شهر را کشت و زمام امور را به دست گرفت. چون این خبر به تیمور رسید دستور محاصره سبزواری را صادر کرد و خود بجانب آن شهر آمد. چون تیمور به سبزواری رسید مردم شهر به حصار آن پناهنده شده بودند و مقاومت می کردند. به دستور تیمور نقبی در حصار زدند و ده هزار کس را از قلعه بیرون آورده، بر بالای یکدیگر نهادند و با گل و خشت زنده بگور ساختند^{۳۹}. کثرت مردگان به جایی رسید که زندگان را مجال تجهیز و تکفین نماند.

در روزهایی که مردم سبزواری از تیمور و سپاهیان او شقاوتها می دیدند و مصیبتها می کشیدند خواجه علی مؤید در رکاب تیمور و علی الظاهر به عنوان مصاحب و ملازم صاحب قران از نقطه ای به نقطه دیگر در حرکت بود. از قرار معلوم تیمور نمی خواست او را از نظر دور دارد. تا این که در ولایت هویزه، از شهرهای خوزستان، در سال ۷۸۸ و در هفتاد و سه سالگی در جنگ تیمور با اهالی این منطقه کشته شد و نعش او را به سبزواری آوردند و از ترس مخالفان، به خصوص از ترس درویشان جوریه، مخفیانه به خاک سپردند^{۴۰}.

با درگذشت خواجه علی مؤید دولت سربه داران نیز به پایان رسید. و اگرچه جسته و گریخته قیامهایی در این شهر صورت گرفت ولی حاصلی نداشت.

۳۷- روضة الصفا، ج ۶، ص ۳۷

۳۸- تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۶۶: «... تتمه ایام حیات در ظل دولت آن حضرت به فراغت و اقامت گذرانید» ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۲۴۰؛ تذکرة الشعرا: «امیر تیمور چندان که سلطنت خراسان را به دو عرض کرد قبول نکرد...» ص ۳۲۱.

۳۹- روضة الصفا، ج ۶، ص ۴۱؛ حبیب السیر، ج ۳، ص ۴۳۵.

۴۰- ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۲۸۸: «خواجه علی مؤید سربه داری را در بعضی از این معرکه ها زخمی رسیده و بعد از مدتی به آن زخم سپری شد»؛ تذکرة الشعرا، ص ۳۲۱؛ روضة الصفا، ج ۶، ص ۴۴ در تاریخ درگذشت او گفته اند: بردال محمد چو نهنی یک نقطه - تاریخ وفات نجم الدین خواجه علی است. لب التواریخ، ص ۳۰۲.

بررسی ویژگیهای نهضت سر به داران و نتایج آن

نهضت سر به داران نسبت به دیگر نهضت‌های سیاسی و مذهبی ایرانیان دارای ویژگی‌هایی بود که اینک به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

۱- دفاع از مسایل اخلاقی و وجدانی و نوامیس خاص انسانی از انگیزه‌های اساسی این نهضت بود، که انسانهای آگاه و مؤمنی چون پسران حمزه را برای تأمین آن به حرکت در آورد. ارج نهادن به ارزشهای انسانی نهضت را پدید آورد و در مسیر نهضت هر که آن را نادیده انگاشت قدم در راه نابودی خویش برداشت.

۲- بهره‌وری از اعتقادات اسلامی و طرفداری از مذهب دوازده امامی درس ستم ستیزی را به گردانندگان نهضت سر به داران آموخت، و اولین نهال یک دولت شیعی را در سرزمین ایران غرس کرد.

۳- اتحاد و همبستگی تصوف انقلابی خلقی با تشیع انتظاری علوی از خصوصیات بی نظیر این نهضت بود. موفقیت و پیروزی و یا شکست و سیه روزی گردانندگان این نهضت، بستگی به رعایت و حفظ شئونات این همبستگی داشت، به طوری که هریک از زمامداران از این امر غفلت ورزیدند نابود شد.

۴- نهضت سر به داران یک نهضت خود جوش و مردمی بود و شهریان و روستائیان همه در آن شرکت داشتند. زمامداران آن نمایندگان ملت بودند. از پهلوان گرفته تا قصاب و کلو و درویش و ... متصدی امور می شدند. اینان سلاطینی بودند بی تاج و تخت که اموالشان را به فقرا می بخشیدند و از هر گونه تجمل دنیوی به دور بودند.

۵- افتادگی و سادگی و منع بردگی در تشکیلات سر به داران نظام حاکم در صدر اسلام را به یاد می آورد. (خواجہ علی مؤید با رسیدگی به فقرا و بیوه زنان شهر خویش شاید می خواست به حضرت علی (ع) تأسی جوید)، فرمانده و فرمان بردار همه پشتاز بودند و در یک جبهه جهاد می کردند و در میادین نبرد عاشقانه جان می باختند و افتخار شهادت می یافتند.

۶- هیچ یک از افراد غنی و فقیر را نسبت به دیگری برتری نبود، مساوات و برابری

پایه های برادری را استحکام می بخشید و از صفا و صدق آنان اختران حریت و آزادی می درخشید.

۷- درویشان نیک اندیش با صدق و صفای خود و جوانمردان شور انگیز به نیروی بازو، پشت در پشت همدیگر بانیان و حامیان نهضت بودند و هریک به نوعی قدرت و افتخار آفریدند. و دو جناح حاکم را در نظام سربه داران پدید آوردند که در نظامات بشری بی سابقه بوده است.

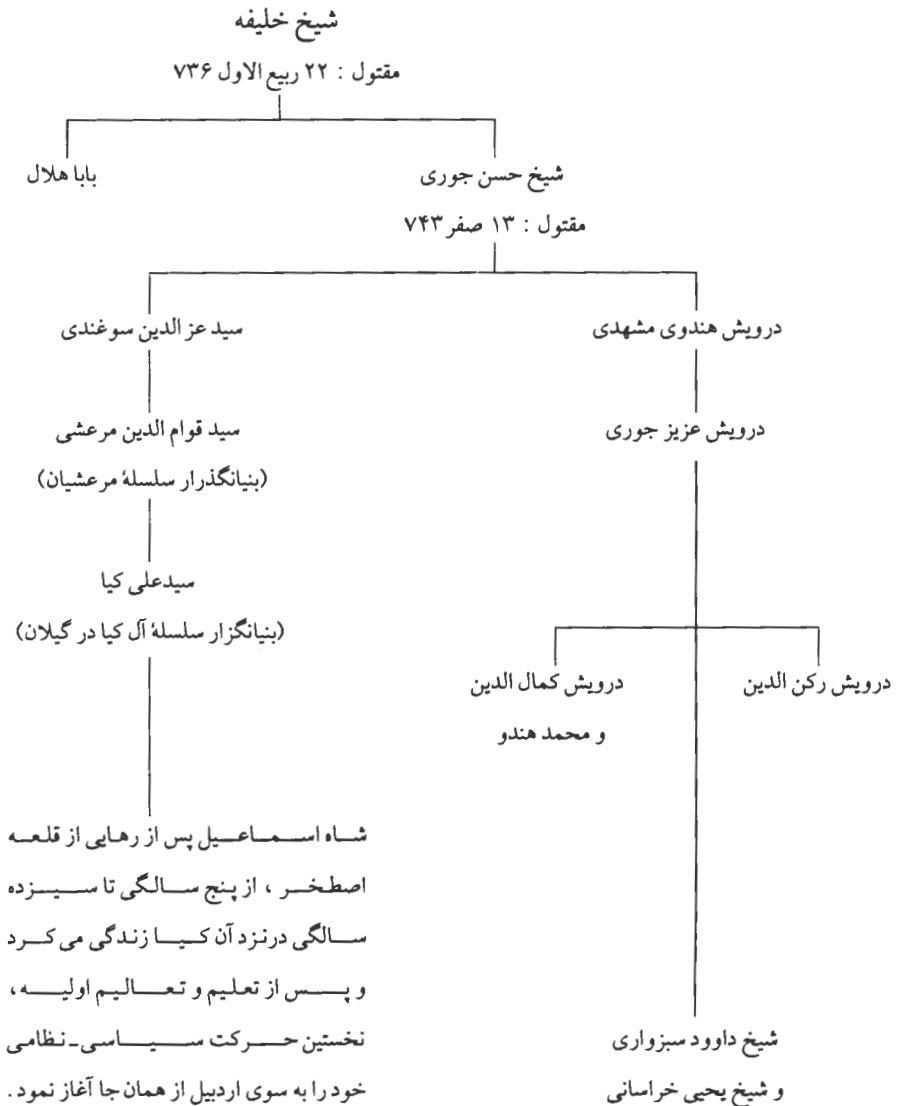
۸- رهبران سیاسی و مذهبی بر مردم خویش ظلم و تعدی روا نمی داشتند^۱ و همیشه به رفاه آنان می اندیشیدند و برای راحتی آنان می کوشیدند و در تعدیل مالیات مواظب حال رعایا بودند.

۹- اگرچه سربه داران نخستین کسان نبودند که در پی بیگانه زدایی و استقلال طلبی و اندیشه حکومت ایرانی بر ایران بودند ولی این افتخار را به دست آوردند که انقراض حکومت مغول در ایران به نام سربه داران ثبت گردد.

۱۰- جای تأسف است که باید در قبال آن همه ویژگیهای حسنه و اهداف عالیه این ویژگی را نیز یادآور شویم که حکومت آنان با برادر گشی عجین شده بود و تا آخر نیز چنین بود. چنان که دیدیم هریک از زمامداران سربه داران، چه سیاسی و نظامی و چه مذهبی و روحانی، قربانی مقاصد و اهداف قدرت طلبی خویش گشته، نتیجه هریک از آنان به دست دیگری به قتل می رسید و خود قاتل نیز چند صباحی بیشتر حاکم نمی گشت، رقابت داخلی و قتل شخصیتهای روحانی و نظامی سرانجام سبب ضعف و زبونی دولت سربه داران شد و آن دولت را به اضمحلال کشانید.

۱- اگر رفتار بعضی ها را نادیده بگیریم.

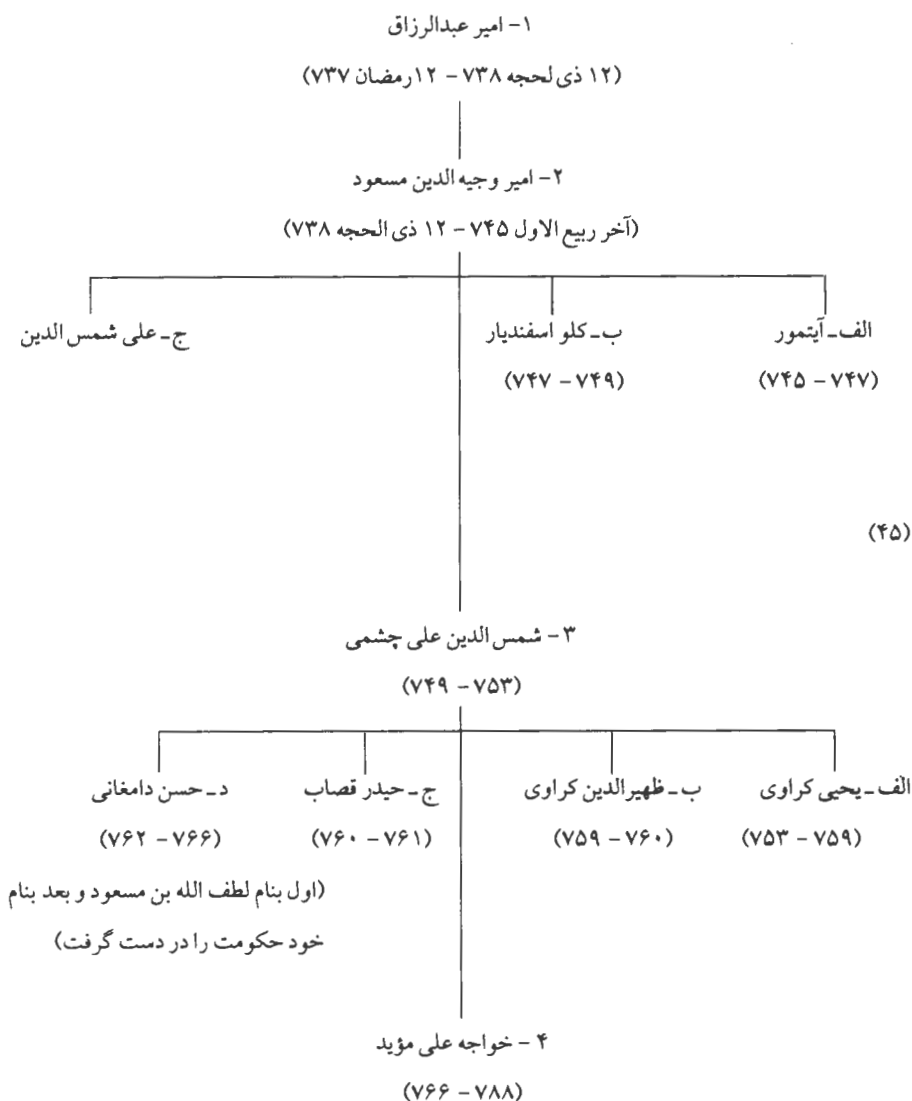
۱- نمودار سلسله مراتب رهبران مذهبی سر به داران، و رابطه آنها با رهبران مذهبی نهضت‌های دیگر



۱- این جدول از کتاب قیام شیعی سر به داران گرفته شده است تنها سال قتل آنان از طرف مؤلف این اثر

اضافه شده است.

۲ - آغاز و پایان زمامداری رهبران سیاسی سربه داران



پیدایش حکومت طغای تیموریان و جانی قربانیان در گرگان و شمال خراسان

مقدمه

وضع سیاسی و اجتماعی مغولان و ترکان مقیم خراسان بعد از برافتادن ایلخانان

خراسان بنا به موفقیت سیاسی خویش از عهد ایلخانان وضع خاصی داشت. حکومت خراسان در زمان سلاطین مغول که از نسل چنگیزخان در ایران سلطنت و پادشاهی کردند همیشه به فرزند یا برادر و یا معتبرترین امرای پادشاه تفویض می شد و اغلب کسانی که حکومت این دیار را داشته بعداً به سلطنت رسیده اند، در واقع خراسان و لیهه نشین مغول بوده است.^۱ چنان که فرزند هولاکو خان آبالا پیش از آن که به سلطنت برسد امارت خراسان را داشت، غازان خان پسر ارغون خان هم قبل از رسیدن به سلطنت والی خراسان بود و برادر غازان اولجایتو نیز حکومت خراسان را داشت، و در زمان حکومت اولجایتو فرزند او، ابوسعید به عنوان و لیهه به امارت خراسان منصوب شد.

شهر طوس و یا وادگان والی نشین خراسان بود. علاوه بر شاهزادگان مغول در هر دوره یکی از امرای معروف نیز امارت کلی خراسان را بر عهده داشت، در زمان ابوسعید امارت کلی خراسان

۱- البته این امر در دوره های بعد تاریخ ایران، چون صفویه و اوایل قاجاریه نیز تکرار شده است.

به امیر شیخ علی، پسر امیر علی قوشچی واگذار شده بود و وزارت او را **خواجه علاء الدین محمد** به عهده داشت^۲. اما بعد از مرگ ابوسعید امنیت کلی خراسان به هم خورد. خراسان در این زمان به چند امیرنشین و حکومت محلی تقسیم شده بود؛

۱- طوس، مشهد، نیشابور، سبزوار، ابیورد و نسا در دست امیر ارغونشاه.

۲- قهستان در دست امیر **عبدالله مولای**.

۳- هرات قلمرو **ملک معز الدین حسین کورت**

۴- گرگان و مازندران در دست **ایل بابا** و طغای تیمور بود.

چون در آذربایجان، مرکز حکومت ایلخانان سابق، فعل و انفعالات سیاسی صورت گرفت و امیر شیخ حسن جلایری، معروف به شیخ حسن بزرگ بر رقبای خود غالب آمد، امرای خراسان به وحشت افتادند برای چاره جویی به دور هم جمع شدند تا نخست استقلال خویش را حفظ کنند و سپس عراق و آذربایجان را به تصرف در آورند.

برگزیده شدن طغای تیمور به ایلخانی (۱۶ ذی القعدة ۷۵۲-۷۳۶ معرم)

بعد از درگذشت ابوسعید و رسیدن خبر آذربایجان به خراسان، امرای خراسان و اکابر و اشراف آن خطه از ترك و مغول اتفاق کردند شخصی به نام طغای تیمور را که نسبش به جوجی قساربن یسوکابها در، یعنی برادر چنگیزخان می رسید پادشاهی می دهند و بدین ترتیب در برابر جلایریان و اویراتها در آذربایجان قد علم کنند. این سیاست خراسانیان در اوضاع سیاسی آن روز ایران و منطقه خراسان تأثیر بسیاری داشت که ذیلاً بر شمرده شده است:

۱- ایجاد رقابتهای سیاسی و نظامی در میان خراسانیها با آذربایجانیها.

۲- اتحاد با طغای تیمور برای مغلوب کردن رقبای سیاسی.

وقایعی که در پی انتخاب طغای تیمور به ایلخانی اتفاق افتاد از این قرار بود:

الف - سفرهای جنگی طغای تیمور به سوی عراق و آذربایجان. (ذی القعدة ۷۳۷)

امرای خراسان بعد از انتخاب طغای تیمور به خانی با سپاه متحد روی به دارالملک سلطانیه نهادند. اما در جریان لشکر کشی بعضی از این متحدان، از آن جمله امیر ارغون شاه بن

۲- حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ رشیدی، خانبابا بیانی.

امیر نوروزبن امیر ارغون و امیر عبدالله بن مولای، از ایشان جدا شدند و از رفتن به سوی عراق خودداری کردند. در عوض از امرای سپاه عراق چون امیر اکرنج و ثروت بن ناری بدیشان پیوستند و سپاهیان خراسان را در استخلاص آذربایجان و عراق ترغیب و تحریص و تشویق نمودند.

هجوم خراسانیان به سوی عراق و تصرف شهر سلطانیه شیخ حسن جلایری را به وحشت انداخت و از تبریز به اران فرار کرد و ناچار شد خود را به چوپانیان نزدیک کند. از طرفی قوم اویرات که از شیخ حسن جلایر شکست خورده بودند پس از فرار شیخ حسن جلایر دوباره سربلند کرده با طغای تیمور متحد شدند و به جنگ جلایریان رفتند و با طغای تیمور قرار گذاشتند پس از پیروزی بر رقبای خویش، غرب ایران از آن موسی خان و شرق ایران از آن طغای تیمور خان باشد. در ناحیه مراغه سپاهیان متخاصم رویاروی هم قرار گرفتند، ولی بیش از آنکه جنگی آغاز شود طغای تیموریان خود را از صحنه بیرون کشیدند و راهی خراسان شدند. به علت این که خراسانیان رفتار ناپسندی نسبت به مردم شهرهای مفتوحه انجام می دادند مردم روی خوشی به ایشان نشان ندادند و حتی متحدان خودی آنان را ترك گفتند^۳. (ذی القعدة ۷۳۷).

طغای تیمور بدون توقف خود را به خراسان رسانید و بعد از این جریان امیر ارغون شاه و سایر امرای خراسان که از او جدا شده بودند دوباره به او روی آوردند و اتحاد خود را تجدید کردند و امرای خراسان به نام طغای تیمور پادشاهی خراسان را به دست گرفتند در آن سوی عراق هم امیر شیخ حسن جلایر بر رقبای خود پیروز شد. دو قدرت یکی در شرق (طغای تیموریان) و دیگری در غرب (جلایریان) پدید آمد. تا این که چوپانیان در آذربایجان به فعالیت پرداختند. این امر سبب نزدیکی جلایریان با طغای تیموریان شد.

۲ - سفر دوم طغای تیمور به عراق و آذربایجان (۲۷ ذی الحجه ۷۳۹)

فعالیت امیر شیخ حسن چوپانی و موضوع زنده شدن تیمورتاش که در تاریخ آل چوپان از آن سخن گفتیم امیر شیخ حسن جلایری را به دشمنی با چوپانیان برانگیخت و شیخ حسن

۳- حافظ ابرو، زبدة التواریخ، نسخه شماره ۴۱۶۶، ص ۱۵؛ مجموعه جغرافیا و تاریخ، شماره ۴۱۴۳ کتابخانه ملک، ص ۲۹۲.

برای خنثی کردن نقشه های سیاسی چوپانیان به طغای تیمورخان روی آورد و سلطنت او را تأیید و او را برای نشستن به تخت ایلخانی به عراق دعوت کرد.^۴

چون فرستادگان امیر شیخ حسن جلایر نزد طغای تیمور رسیدند و او را به سلطنت و تختگاه ابوسعیدی دعوت کردند، طغای تیمور در میانه زمستان از مازندران راهی عراق شد و از وزرا خواجه علاءالدین محمد و از امرای خراسان امیر ارغونشاه و ثروت و علی میکائیل و دیگران او را همراهی می کردند و در ساوه امیر شیخ حسن جلایر به استقبال او رفت. (۷۳۹).

در این اثنا خواجه علاءالدین محمد وزیر مملکت طغای تیمور را اداره می کرد، سختگیریهای مالی او سبب ناخرسندی و پشیمانی شیخ حسن جلایر شد، با این همه شیخ حسن جلایری مجبور بود که با اوضاع پیش آمده بسازد و تحمل به خرج دهد تا این که شیخ حسن چوپانی با دسیسه ای اتحاد آنان را به هم زدو سبب بازگشت طغای تیمور به خراسان باشد.

قضیه از این قرار بود که وقتی شیخ حسن چوپانی ساتی بیک را به سلطنت برداشت نامه ای به طغای تیمورخان نوشت و به او پیشنهاد نمود که اگر او اتحاد خود را با شیخ حسن جلایر به هم زند و جانب چوپانیان را بگیرد ساتی بیگ حاضر به ازدواج با او خواهد شد. و برای این که صداقتش را به ساتی بیگ نشان دهد خواستار نامه ای در این مورد از طغای تیمورخان شد. و چون نامه را گرفت در اختیار شیخ حسن جلایر قرار داد و سبب پاشیده شدن اتحاد آنان گشت، و طغای تیمور شرمنده و نادم به خراسان عقب نشست و تعدادی از امرا او را ترك گفتند.^۵

۳- درگیریهای طغای تیمورخان با سربداران (و قتل طغای تیمور ذی القعدة سال ۷۵۴)

نهضت سربداران که از قریه باشتین سبزوار برخاست از وقایع عمده زمان طغای تیمور بود. مبارزات حق طلبی و ستم ستیزی شیخ خلیفه و حسن جوری در خراسان در قلمرو حکومتی جانبی قربانیان که دست نشاندۀ طغای تیمور بود صورت گرفت و شهرهای سبزوار و نیشابور از دست عمال طغای تیمورخان خارج شد^۶؛ ارغونشان به نسا و طغای تیمور به مازندران گریختند نوکران امیر ارغونشاه نیز از نیشابور به نزد امیر محمد بیگ در طوس و

۴- زیة التواریخ، ص ۱۶؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۶۳

۵- زیة التواریخ، ص ۲۸. روضة الصفا، ج ۵ ص ۱۶۳.

۶- مجموعه جغرافیا و تاریخ، ص ۲۹۷؛ مجمل فصیحی، ص ۲. واقعه سال ۷۴

مشهد روی آوردند و در همین زمان بود که محمد بیگ پسر ارغونشاه نامه‌ای به شیخ حسن جویری نوشته و شیخ را از دخالت در امور دنیوی بر حذر داشت^۷، حافظ ابرو خبر می‌دهد: «طغای تیمور فرصت لشکرکشی نداشت. او محمدبن ارغونشاه را به دفع سربه داران فرستاد که بعد از چند روز منهزم پیش او برگشت»^۸. سربه داران بزرگترین دشمن طغای تیموریان بودند و بزرگترین ضربه را برایشان سربه داران وارد کردند، از شخصیت‌های طغای تیموریان نخست امیر شیخ علی گاون برادر طغای تیمور و سپس خود طغای تیمور در جنگ با سربه داران جان خود را از دست دادند.

در سال ۷۴۱ چون استیلای سربه داران در خراسان گسترش یافت و طغای تیموریان را به وحشت انداخت. ایشان برای دفع سربه داران به جمع‌آوری سپاه قیام کردند و طغای تیمور برادر خود امیر شیخ علی گاون را به سرداری سپاه برگزید و از مازندران به سبزوآر روانه ساخت. در محل بیه جنگ سختی بین سربه داران به فرماندهی امیر وجیه‌الدین مسعود و طغای تیموریان به فرماندهی امیر علی گاون در گرفت و از طرفین سپاهیان بسیار به خاک افتادند و خود امیر شیخ علی گاون در این جنگ کشته شد و سپاهیان طغای تیمور منهزم گشتند و غنایم بسیار به دست سربه داران افتاد. این شکست کار طغای تیمور را بسیار با مشکل مواجه ساخت و اگر در وقایع بعدی نیز موفقیت حاصل نکرد نتیجه این شکست بود^۹. از آن پس امید خراسانیان از طغای تیمور بریده شد و بیشتر به سربه داران روی آوردند چون دشمنان سربه داران از طغای تیمور مأیوس شدند به دور ملک عزالدین حسین کورت جمع شدند و جنگ زاوه را پیش آوردند. اگر جنگ زاوه بین سربه داران و کورتیان پیش نمی‌آمد و به شکست سربه داران نمی‌انجامید احتمال داشت بساط طغای تیموریان بسی زودتر بر چیده شود اما این کار به زمان یحیی کرابی کشیده شد.

پیش از آن که واقعه «زاوه» پیش آید و از قدرت و اعتبار سربه داران کاسته شود طغای تیمور سخت از طرف سربه داران مورد تهدید قرار گرفته بود، چون حکومت او از طرف شیخ حسن جویری غیر اسلامی و کفر تلقی می‌شد و به فتوای شیخ حسن مبارزه و برانداختن

۷- در فصل مربوط به سربه داران در همین کتاب از این موضوع سخن گفته ایم.

۸- مجموعه جغرافیا و تاریخ، ص ۲۹۷.

۹- زبدة التواریخ، ص ۲۸؛ مجمل فصیحی، ص وقایع سال ۷۴۲

همچون حکومتی از وظایف مؤمنان واقعی و جهاد قلمداد می‌گشت.

در پیام شیخ حسن به قاصد طغای تیمور می‌خوانیم: «... شیخ فرمود که پادشاه و ما را اطاعت خدای عز و علا می‌باید کرد و مقتضی قرآن مجید عمل می‌باید نمود و هر که خلاف این معنی کند عاصی باشد و بر دیگران واجب است که به دفع او قیام نمایند»^{۱۰} اما پس از جنگ زاوه سلطنت طغای تیمور از خطر سقوط بر کنار ماند از طرفی طغای تیمورخان از فرصت پیش آمده استفاده کرد و سرزمینهای از دست داده خود را یکی پس از دیگری از سربداران پس گرفت.

به علت این اقدامات طغای تیمور بود که امیر وجیه‌الدین مسعود مجبور شد به سوی استرآباد نیرو فرستد و در کنار رودخانه اترك طغای تیموریان را شکست دیگری دهد^{۱۱}.

طغای تیمورخان در نتیجه این شکست به سرزمین مازندران فرار کرد و به ملک فخرالدین حسن از امرای باوند پناهنده شد^{۱۲} و متصرفات طغای تیموری به دست سربداران افتاد، تا این که قتل وجیه‌الدین مسعود در مازندران صحنه سیاسی را موقتاً به سود طغای تیمور تغییر داد.

جانشینان امیر وجیه‌الدین در دولت سربداران مورد تهدید امرای آل کورت و طغای تیموریان بودند، ترس طغای تیمور از سربداران آن دولت را نیز به دامن کُورتیان انداخت دوستی طغای تیمور با آل کورت به علت دشمنی با سربداران به قرابت نیز انجامید، معز‌الدین حسین کُورت با دختر طغای تیمور (سلطان خاتون) ازدواج کرد^{۱۳}. طغای تیمور چون خود را قوی احساس کرد سربداران را به اطاعت دعوت کرد و مکتوبی حاوی اشعار زیر برای یحیی کرابی فرستاد.

۱۰- رك: جواب نامه شیخ حسن جوری به محمد بیگ جانی قربانی و طغای تیمور در زبدة التواریخ صص ۲۰، ۱۹؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۸۳.

۱۱- تذکرة الشعراء، ص ۳۱۴؛ بعضی از منابع از جمله تاریخ طبرستان و رویان و مازندران (ظهیر الدین مرعشی)، کشته شدن علی گاوان و علاء الدین محمد وزیر را در این جنگ آورده اند. ص، ۱۰۵.

۱۲- او مادر ملک غیاث الدین پیر علی است، رك: حبيب السیر، ج ۳، ص ۴۳۱.

۱۳- مجموعه جغرافیا و تاریخ، ص ۲۹۷؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۷۸ به نقل از حافظ ابرو و عبدالرزاق سمرقندی مطلع السعدین ...

گردن بنه جفای زمان را و سر مکش کار بزرگ را نه توان داشت مختصر
سیمرغ وار چون نتوان کرد قصد قاف چون صعوه خوردباش و فروریز بال و پر
بیرون کن از دماغ خیال محال را تا در سر سرت نشود صدهزار سر
و چون یحیی جوابی به این مضمون نوشت:

گردن چرا نهیم جفای زمانه را راضی چرا شویم به هر کار مختصر
دریا و کوه را بگذاریم و بگذریم سیمرغ وار زیر پر آریم خشک و تر
پا بر مراد بر سر گردون نهیم پای یا مرد وار بر سر همت کنیم سر^{۱۴}

بعد از تردد رسل و رسائل، خواجه یحیی کرابی با سیصد مرد بهادر متوجه اردوی طغای تیمورخان شد. قتل طغای تیمور به دست یحیی کرابی را در فصل سربه داران و در شرح حال یحیی کرابی در این کتاب آورده ایم. در این جا مطالبی را از قول حافظ ابرو می آوریم: «... در آن زمان غیاث بحرآبادی و دو طالب علم پیش پادشاه بودند. و از فراش و خواجه سرای کسی نبود؛ خواجه یحیی و حافظ شغانی و یک دو نفر از سربه داران به خرگاه او آمدند و در امور خراسان سخنی آغاز کردند در اثنای حدیث حافظ شغانی تبریزی بر سر پادشاه زد چنانچه بر روی اندر افتاد و خواجه یحیی سرش را از بدن جدا کرد و سربه داران که بیرون بودند شمشیرها کشیدند و هر که را که از توابع طغای تیمور دیدند بر وی ابقا نکردند و در مقدار ساعتی از اردوی چنان بعظمت نشان نمود» تاریخ این واقعه را شانزده ذیقعده سال ۷۵۴ ثبت کرده اند^{۱۵}

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء در مورد قتل طغای تیمورخان چنین آورده است.

تاریخ مقتل شه عالم طغای تیمور از هجرت بود هفتصد و پنجاه و چار سال روز
در شنبه از مه ذی القعدة شانزده کین حکم گشت واقع از حکم ذی الجلال^{۱۶}

۱۴- زبدة التواریخ ص ۵۴ .

۱۵- دولت شاه محل این جنگ را در کنار رودخانه اترك و تعداد سپاهیان طغای تیمور را هفتاد هزار و سربه داران را دوازده هزار می نویسد. تذکرة الشعراء ص ۳۱۴ .

۱۶- رك- تذکرة الشعراء ، ص ۲۶۳ . دولتشاه در خصوص طغای تیمور حکایاتی آورده که در خور توجه است، از جمله در شرح رکن الدین صاین آورده ... در روزگار طغای تیمورخان تقریبی زیاده از وصف یافته و منصب پیش نمازی خان بدو متعلق بوده و خان امی بوده و ذوقی داشته که چیزی بخواند و همواره مولانا رکن الدین هم صحبت خان بودی. حکایت کنند که شخصی از مولانا رکن الدین پرسید که خان چیزی آموخت ؟ گفت گریه خان را چیزی آموختن سهلتر است که مر او را ... ص ۲۶۴

در مورد طغای تیمور آمده است که او شخص ضعیف النفس بود و در سلطنت مستقل و مستبد به رای خود نبوده است و از امراء اکابر و اشرافی که بنا به مصلحت سیاسی او را به خانی منصوب کرده بودند اطاعت می نمود و وزیرش خواجه علاءالدین محمد بر او تسلط داشت در مدت سلطنتش در مازندران قشلاق می کرد و در کالیپوش و نواحی آن ییلاق، پنجاه و یکسال عمر کرد و هفت سال سلطنت^{۱۷}.

قتل طغای تیمور و تاراج اردوگاه او توسط سربه داران نقطه عطفی در تاریخ ایران تلقی می شود. زیرا قتل سلطان مغولی به دست فردی ایرانی که منجر به برافتادن سلطه مغولان از ایران گردید. خونخواهی میلیونها انسانی بود که در تهاجم مغول و بی رحمیهای آنان در ایران کشته شدند حافظ ابرو این واقعه را یکی از وقایع مهم تاریخ آن دوران دانسته است^{۱۸}. . . که تا انقراض عالم این فتح باب برای ایشان باقی خواهد ماند^{۱۸}.

طغای تیموریان بعد از طغای تیمورخان

بعد از قتل طغای تیمورخان و برافتادن حکومت طغاتیاموری هریک از وابستگان دربار و امرای آن به ناحیه ای فرار کردند و در اختفا زندگی نمودند، تا این که بعد از سالها در بدری دوباره خود نمایی کردند. معلوم شد از طغای تیمور فرزندی به نام «لقمان پادشاه» و نوه ای بنام «پیرک پادشاه» توانسته اند از معرکه جان سلامت برند، تا بعدها در زمان امیر تیمور با قبول تبعیت از او در صفحاتی از گرگان و مازندران امارت خورا تجدید نمایند و در جنایات آن فاتح شریک و سهیم باشند.

ولی توسعه قدرت جانی قربانیان مانع رشد سیاسی آنان شد و قدرت چندانی پیدا نکردند.

امیر ولی و بازماندگان طغای تیمورخان

بعد از سقوط حکومت طغای تیموری «امیر ولی» نامی بر روی ویرانه های حکومت آنان دولتی تشکیل داد و توانست سرزمینهای متعلق به طغای تیموری را به خود اختصاص دهد و

۱۷- معین الدین نظنزی «متخب التواریخ، ص ۱۵۸.

۱۸- زیدة التواریخ، ص ۵۴؛ مجموعه تاریخ و جغرافیا، ص ۲۹۷.

در جریانات سیاسی خراسان و نواحی دیگر ایران نقشی بازی کند.

امیر ولی فرزند امیر شیخعلی هندوست که از امرای معتبر طغای تیمورخان بود^{۱۹} و در دربار طغای تیمور تربیت یافته بود؛ زمانی که طغای تیمورخان کشته شد او با معدودی به نسا فرار کرد و در تحت حمایت امیر شبلی (از امرای جانی قربانی) حاکم نسا قرار گرفت و خواهر امیر ولی نیز به نکاح امیر شبلی در آمد. امیر ولی به فکر جمع آوری نیرو و حرکت از نسا به مازندران افتاد زیرا پدر او سالها در آن خطه امارت داشت. امیر ولی با نفرات کم و با امید بسیار چون به مازندران رسید از هزاره پدرش امیر شیخعلی هندو قریب به دویست سوار و پیاده در خدمت او جمع شدند.

چون خبر فعالیت امیر ولی در استرآباد به اطلاع حاکم سربه داری آن جا رسید، برای از میان بردن نیروی وی با پانصد سوار بر او حمله آورد، اما سپاهیان امیر ولی سخت پایداری کردند و سربه داران را شکست دادند و غنائیم و سرزمینهایی را به چنگ آوردند. این پیروزی بر اهمیت و اعتبار امیر ولی افزود و از طغای تیموریان آنهایی که از ترس سربه داران مخفی و متواری شده بودند از مخفی گاه بیرون آمدند و به صف امیر ولی پیوستند و پنجهزار سوار برای او مهیا شد. امیر ولی با این نیرو به استرآباد حمله آورد و حاکم سربه داری استرآباد نتوانست در برابر نیروی امیر ولی مقاومت نماید در نتیجه سربه داران با تحمل شکست از استرآباد به خراسان گریختند و استرآباد را به امیر ولی سپردند^{۲۰}.

امیر ولی چون به قدرت رسید، لقمان پسر طغای تیمور را دعوت کرد تا او را به تخت سلطنت بنشانند. اما چون لقمان به نزد او رفت امیر ولی سیاست خود را تغییر داد، چنانکه نه تنها لقمان را به سلطنت ننشاند بلکه با خاندان طغای تیمورخان بنای دشمنی نهاد و دستور داد هرکسی نسبتی با طغای تیمور دارد از قلمرو او خارج شوند^{۲۱}.

به قدرت رسیدن امیر ولی مقارن بود با یورشهای تیمور به ایران، و امیر ولی گاه با تیمور طرق متعابعت و گاه طریق مخالفت می پیمود. وقتی که امیر تیمور قصد حمله به مازنداران را داشت امیر ولی که حاکم آن سرزمین محسوب می شد نماینده ای با تحف و هدایایی به پیش

۱۹- ظفرنامه یزدی ج ۱، ص ۲۸۲؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۷۸؛ زبدة التواریخ، ص ۶۶؛ حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۶۶.

۲۰- ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲۱- همان مأخذ، ص ۲۸۲؛ منتخب التواریخ، ص ۱۵۸.

تیمور فرستاد و تیمور را موقتاً از حمله به مازندران بازداشت^{۲۲} اما به سبب ترسی که از تیمور داشت به پیشواز او رفت، تیمور هم سال دیگر به بهانه این که امیر ولی به خدمت او نرسیده و به عهد خود وفا نکرده است عزم تسخیر مازندران نمود. امیر ولی نیز به مخالفت با او پرداخت و جنگ سختی در جنگلهای مازندران در گرفت. پس از مبارزات بسیار امیر ولی نتوانست در برابر سپاهیان تیمور ایستادگی کند، بنابراین به سال ۷۸۶ در نتیجه شکستی که نصیب او شد اهل و عیال خود را در قلعه گردکوه قرار داد و خود به طرف ناحیه ای فرار نمود. اما تیمور او را تعقیب کرد. چون فرستادگان تیمور در ری به او رسیدند امیر ولی به ایالت رستمدر پناه برد و در انبوه جنگلهای پنهان شد و تیمور نتوانست بر او دست یابد^{۲۳}.

امیر ولی از بیم امیر تیمور خود را از راه گیلان به آذربایجان رسانید. و در این تاریخ که سلطان احمد جلایر در تبریز و بغداد حکومت می کرد و با امیر تیمور طریق مخالفت می پیمود امیر ولی وارد خدمت سلطان احمد شد. سلطان احمد ضمن پذیرش و نواخت وی او را به امیر سنتای سپرد و به سلطانیه فرستاد تا در برابر عادل آقا قرار گیرد^{۲۴}.

امیر ولی چون به سلطانیه رسید پیش عادل آقا رفت و سرگذشت خود را برای وی بیان نمود و از او خواست که وی را یاری دهد تا استرآباد را پس بگیرد. عادل آقا نقشه های امیر ولی را بی تأثیر خواند و گفت با لشکر پنجهزار نفری به جنگ امیر تیمور رفتن عین سفاهت است. گفتگوی امیر ولی با عادل آقا امیر سنتای را به وحشت انداخت و به سلطان احمد گزارش داد که اینان قصد اتفاق بر ضد سلطان را دارند. سلطان از عادل آقا خواست که به اطاعت او باشد و الا حکومت تبریز را به امیر ولی خواهد داد. امیر ولی به حکم سلطان احمد عازم تبریز شد^{۲۵} بعد از مرگ سلطان احمد و یاغی شدن عادل آقا، که عادل آقا به دستور تیمور به قتل رسید، امیر ولی نیز گرفتار حاکم خلخال (محمد خلخال) شد و به دست او به قتل رسید^{۲۶}.

۲۲- ظفرنامه یزدی، ج ۳، صص ۲۵۶-۲۵۵؛ روضة الصفا، ج ۶، ص ۳۹؛ زبدة التواریخ، ص ۱۲۶

۲۳- ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۲۸۲؛ زبدة التواریخ، ص ۱۳۲.

۲۴- روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۷۷ و ج ۶، ص ۴۳.

۲۵- همان منابع، همان صفحات.

۲۶- ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۲۹۰؛ تاریخ طبرستان و رویان، ص ۴۲۰؛ مجمل فصیحی، ص

۱۲۵؛ روضة الصفا، ج ۶، ص ۴۵

احیای حکومت طغای تیموریان توسط امیر تیمور

۱ - به امارت رسیدن لقمان پادشاه بن طغای تیمور

چون استرآباد (گرگان) از دست امیر ولی خارج شد و به تصرف امیر تیمور کورکانی درآمد، امیر تیمور اداره آن سرزمین را به لقمان پادشاه پسر طغای تیمورخان داد^{۲۷}؛ لقمان که مدت مدیدی از ترس سربه داران و امیر ولی در اطراف و اکناف سرگردان به سر می برد در اواخر به تیمور پناهنده شده بود.

تیمور پس از تصرف مازندران، علاوه بر امارت گرگان اداره آن سرزمین را هم به لقمان پادشاه تفویض کرد و سادات و اکابر و مردم آن خطه را به موافقت و مصادقت لقمان ترغیب و تشویق نمود (به سال ۷۸۷)^{۲۸}.

۲ - پیرک پادشاه بن لقمان ۷۸۷

چون لقمان به مرگ طبیعی درگذشت پسر او پیرک از طرف امیر تیمور به جای پدر نشست. و تا تیمور زنده بود، پیرک اطاعت امر او می نمود. وی در تصرف مازندران نهایت همکاری را با تیمور انجام داد^{۲۹}. پیرک با سادات مرعشی مازندران طریق مخاصمت می پیمود و بادرشمنان سادات همکاری می نمود، از آن جمله با اسکندر شیخی و ملک طوس متحد بود^{۳۰}. بعد از مرگ تیمور، پیرک به اندیشه توسعه متصرفات خویش افتاد و با میرانشاه پسر تیمور اختلاف پیدا کرد و با بقایای سربه داران بر ضد شاهرخ تیموری متفق شد^{۳۱}؛ ولی کاری از پیش نبرد و عاقبت به سید خواجه پسر شیخ علی بهادر از امیران شاهرخ پناهنده شد. وی به دنبال آن از ترس شاهرخ به خوارزم گریخت، مدتی در آن سرزمین دور از حکومت به سر برد و چون خبر شکست میرانشاه را دریافت دوباره به استرآباد آمد و زمانی که سادات مازندران از

۲۷- ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۲۸۲؛ روضة الصفا، ج ۶، ص ۴۳؛ منتخب التواریخ، ص ۱۵۸

۲۸- روضة الصفا، ج ۶، ص ۴۴

۲۹- تاریخ طبرستان و رویان، ص ۴۲۴؛ ظفرنامه یزدی، ج ۱، صص ۴۱۱-۴۰۹

۳۰- تاریخ طبرستان، ص ۴۲۳

۳۱- منتخب التواریخ، ص ۱۵۹

اسارت تیمور آزاد شده به موطن خود باز می گشتند از حرکت آنان جلوگیری کرد^{۳۲}. تا این که در مازندران در گذشت.

۳ - سلطان علی بن پیرك

سلطان علی پسر پیرك نخست در شیروانات روزگار می گذرانید^{۳۳}. سپس به شاهرخ تیموری پیوست و در لشکر کشیهای او به سوی سیستان شرکت نمود. چون خبر درگذشت پدرش را در مازندران شنید به رستمدر برگشت و در آن جا به کمک کیومرث پادوسبانی نیروهای پدرش را جمع آوری کرد و در صدد تسخیر استرآباد برآمد، ولی موفق نشد و از حاکم آن جا شکست خورد و به قتل رسید و سر او را به هرات پیش شاهرخ فرستادند. بدین طریق دوران خاندان طغای تیموری نیز به پایان رسید.

جانی قربانیان در خراسان

دسته ای دیگر از کسانی که در خراسان به امارت رسیدند. و در وقایع این دوره تا حدی نقشی داشتند، امرای جانی قربانی بودند.

این امرای اولاد ارغون آقا از قوم اویرات بودند که بعد از تصرف ایران توسط مغول تا آمدن هولاکو خان اداره امور خراسان و سایر نواحی را برعهده داشت^{۳۴} بعد از او پسرش امیرنوروز بود که غازانخان را به ایلخانی نشانده و او را وادار به حمایت از دین اسلام نمود و عاقبت نیز به فرمان غازانخان توسط امیر غیاث الدین کورت به قتل رسید^{۳۵}. از امیر نوروز پسری ماند به نام ارغونشاه، امیر ارغونشاه بعد از مرگ ابوسعید و فروپاشی حکومت ایلخانان در خراسان در محدوده طوس، قوچان، کلات، ایبورد، نسا، مرو دولتی تشکیل داد که به جانی قربانی شهرت یافت^{۳۶} جانی قربانیها مغولی اصل و از فتودالهای بزرگ خراسان بودند و در متصرفات خویش

۳۲- تاریخ طبرستان، ص ۴۴۷

۳۳- همان مأخذ، همان صفحه.

۳۴- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۲۴۴

۳۵- رك - بخش ششم این کتاب

۳۶- تذکرة الشعراء، ص ۲۵۴؛ مجموعه تاریخ و جغرافیا، ص ۳۰۱ (مشهد - یازر...

تأحدود دهستان).

مالک الرقاب مطلق شمرده می شدند و خود را تقریباً مستقل و مجزی از حکومت مرکزی می دانستند. امیران این طایفه ظالم و بی رحم بودند و به حقوق رعایا و خرده مالکین محلی تجاوز نمی کردند. اشعار بابا سودایی ابیوردی تابلویی است از ستم جانی قربانیها در این ناحیه:

با وِرد بسان آسایست چرخش همه غصه است و غم ناد
داروغه سگست و قاضیش خر عامل شتر و محصلش گاو
زینها چه بود نصیب دهقان لت خوردن و زر شمردن و داد^{۳۷}

دولت ایلخان طوغای تیمور در خراسان غربی و گرگان در واقع توسط امیران طایفه جانی قربانی اداره می شد. طغای تیمور تنها در ناحیه گرگان و مازندران حکومت می کرد، بدر متصرفات امیران جانی قربانی یعنی شمال خراسان اسماً حاکم بود.

امیر ارغونشاه با قیام سربه داران در خراسان مواجه گشت و قلمرو عمده امیر ارغونشاه که عبارت از طوس و نیشابور بود به دست سربه داران افتاد، در جنگ وجیه الدین مسعود سربه داران با امرای خراسان ارغونشاه جانی قربانی در رأس آن امرای قرار داشت امیر ارغونشاه سعی کرد وحدت امرای خراسان را حفظ کند ولی نتوانست در برابر سربه داران ایستادگی کند و فرار را برقرارد ترجیح داد و خود او به ساحل اترک گریخت و پسرش محمد بیگ به واحدهای دامنه شمالی کوههای کویت داغ رفت.

جانشینان امیر ارغونشاه

امیر ارغونشاه پسرانی به نامهای محمد بیگ و پسر برادری به نام حاجی بیگ داشت. محمد بیگ همان کسی است که نامه ای به شیخ حسن جوری نوشت و او را از دخالت در امور سیاسی منع نمود. او حکومت توس را بر عهده داشت و برادرش علی بیگ حاکم ابیورد بود و در قلعه کلات اقامت داشت. زمانی که تیمور هنوز به قدرت نرسیده بود و با امیر حسین خود را به هر دری می زد و راهزنی می کرد توسط طرفداران علی بیگ گرفتار شد و به حبس افتاد^{۳۸}. محمد بیگ از کار علی بیگ ناخرسند شد و برای امیر تیمور کمکهایی ارسال داشت و عذر خواهی نمود، این امر اختلاف درونی آنان را نشان می دهد.

۳۷- تذکرة الشعراء ص ۴۷۶.

۳۸- روضة الصفا، ج ۶، صص ۶، ۷؛ ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۲۳۸.

در اواخر سال ۷۷۸ که تیمور به حدود خراسان لشکر کشید به علی بیگ جانی قربانی پیغام داد که با سپاهیان به اردوی او پیوندند. اما از علی بیگ جواب نیکو و موافقی نرسید. تیمور بعد از فتح هرات متوجه نیشابور و سبزوار شد و خود را به توس و کلات رسانید تا علی بیگ را گوشمالی دهد، اما امیر علی بیگ به خدمت تیمور رسید و مورد لطف او قرار گرفت.

تیمور در سمرقند بود که نامه ای از خواجه علی مؤید به او رسید که «علی بیگ جانی قربانی با امیر ولی اتفاق نموده اند و عازم سبزوارند چنانست که بنده کمینه را به دست دشمنان نگذارند»^{۳۹}. تیمور با دریافت این خبر عازم خراسان شد و کلات را مورد حمله قرار داد و از اموال و چارپایان ایل جانی قربانی آنچه بیرون قلعه بودند تاراج نمود اما علی بیگ به داخل قلعه پناه آورد، تیمور برای گشودن قلعه کلات پسر خود میرانشاه در سرخس و ملک غیاث الدین امیر هرات کمک خواست، کلات را به محاصره گرفت و به هر حيله ای که متوسل شد موفق بگشودن آن نگشت^{۴۰}. امیر شیخ علی بهادر را مأمور نظارت راههای کلات نمود. امیر شیخ علی بهادر در شبی که قصد حمله به قلعه را داشت اسیر افتاد و این جریان تیمور را سخت ناراحت ساخت^{۴۱}.

امیر علی بیگ با امیر شیخ علی بهادر به مهربانی رفتار کرد و قرار شد شیخ علی بهادر میان امیر تیمور و امیر علی بیگ میانجی باشد و عفو امیر علی بیگ را از تیمور بخواهد. تیمور از تقصیر امیر علی بیگ درگذشت ولی او را با تمام ایل و اولوس جانی قربانی به سمرقند کوچانید. امیر علی بیگ راهی اندکان نمود.

حاجی بیگ جانی قربانی

امیر تیمور بعد از قلع و قمع اولوس جانی قربانی و تار و مار کردن آنها از خطه خراسان، از افراد آن خاندان تنها حاجی بیگ را که پسر عموی محمد بیگ بود مورد نوازش قرار داد

۳۹- همان مأخذ، ص ۳۷.

۴۰- همان مأخذ، صص ۳۸-۳۹؛ حبیب السیر، ج ۳، صص ۴۳۳-۴۳۲.

۴۱- همان مأخذ، ج ۳، صص ۴۰-۳۹.

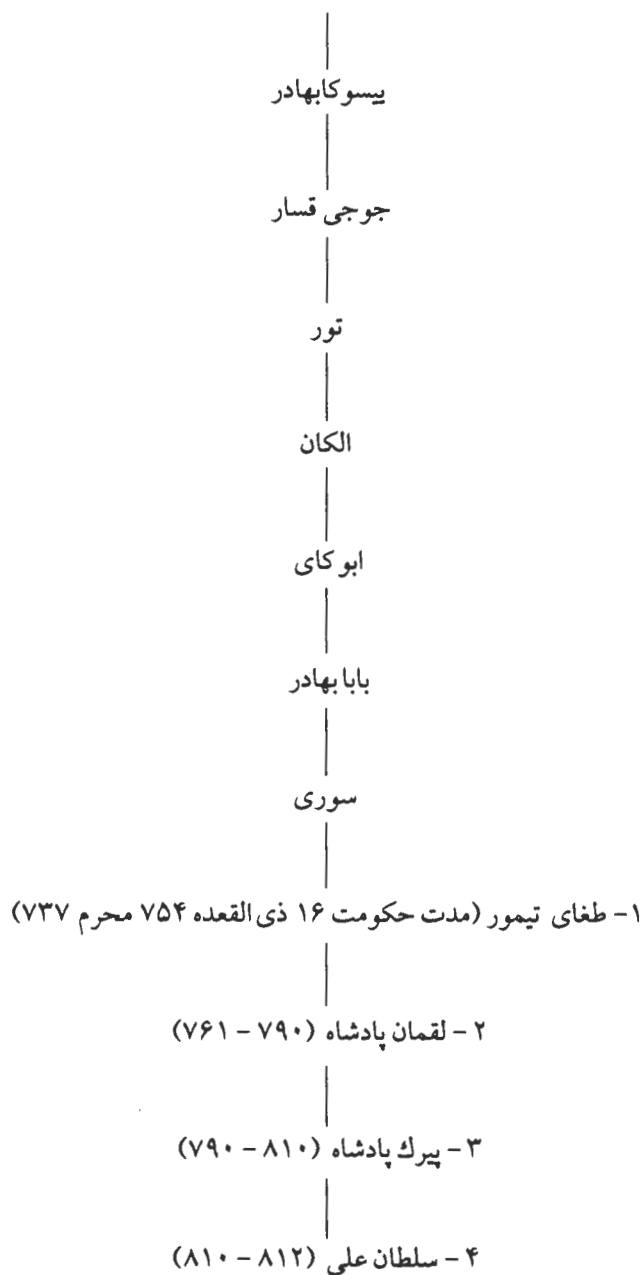
به حکومت طوس منصوب نمود^{۴۲}. تیمور حاجی بیگ را در فتوحات اصفهان همراه خود کرد و بعد از سقوط اصفهان حاجی بیگ از طرف تیمور مدتی حاکم آن شهر شد و از غارت و چپاول مردم صاحب مال و منالی گردید عمر شیخ پسر تیمور نیز با دختر حاجی بیگ ازدواج کرد و قرابت سببی حاصل شد. اما زمانی که شایعه شکست تیمور از تغتمش خان در خراسان پیچید، حاجی بیگ فوراً نیت باطنی خود را بدون تعمق بروز داد و طرف تغتمش را گرفت، به این امید که بتواند حکومت سراسر خراسان را صاحب شود. وی طوس را حصار ساخت و سکه و خطبه از نام تیمور برگردانید.

چون خبر مخالفت حاجی بیگ به امیر تیمور در ماوراءالنهر رسید آقبوقا را مأمور ساخت تا از هرات به طوس لشکر کشی نماید و حاجی بیگ را مغلوب کند. اما آقبوقا از این کار عاجز ماند تا این که میرانشاه پسر تیمور به او پیوست و بعد از جنگ سخت و کشتار فجیع اگرچه طوس سقوط کرد و از سرهای مردم بیچاره کله منارها ساختند ولی حاجی بیگ موفق به فرار شد و بعد از پنج و شش ماه سرگردانی به سید عمادالدین حاکم هزار جریب سمنان پناهنده شد و به اسارت تیمور درآمد و به دستور تیمور او را با پسرش به قتل رسانیدند^{۴۳}. سایر متعلقان جانی قربانی نیز که یونس جانی قربانی آنان را به مشهد انتقال می داد به دست میرانشاه قتل عام شدند.

۴۲- روضة الصفا، ج ۶، ص ۴۰؛ حبيب السیر، ج ۳، ص ۴۳۴؛ زبدة التواریخ، ص ۱۵۷؛ ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۳۳۷ (حاجی بیگی؛ را برادر کوچک علی بیگ نوشته است).

۴۳- زبدة التواریخ، ص ۱۵۸؛ مجموعه تاریخ و جغرافیا، ص ۳۰۷؛ ظفرنامه یزدی، ج ۱، صص

شجره نسب طغای تیموریان



جنس نقره

پشت سکه :

لااله الا الله - محمد رسول الله
 اللهم صلى على و صلى ...
 حاشیه : ابوبکر - عمر - عثمان - علی

روی سکه :

داخل گل شش پر :



السلطان العالم طغایمورخان

خلد الله ملکه .

حاشیه : ضرب اهل فی سنه اربع اربعین سبعمائه



سکه های طغایمور



لااله الا الله
محمد رسول الله



طغاتی‌مور خان
خلد الله ملکه



سکه های طغاتی‌مور

تاریخ آل کورت*

مقدمه

در اواخر قرن ششم هجری در افغانستان کنونی بر روی ویرانه‌های حکومت غوریان خاندانی به نام «آل کورت» که قرابت سببی با خاندان غوری داشت، جایگزین گشت. مقارن حمله مغول به ماورالنهر و خراسان سردمداران آل کورت با اظهار اطاعت و انقیاد از چنگیز خان مغول و همکاری با مغولان در تصرف و نگهداری سرزمینهای اطراف برای آنان، قلمرو حکومت خویش را مانند جزیره‌ای آرام در میان دریایی موج و متلاطم حفظ نمودند. هریک از امرای دیگر آن خاندان نیز به اقتضای زمان گاهی طریق مخالفت، و زمانی حفظ اصول معاضدت و موافقت نسبت به مغولان را پیش گرفتند^۱ و در سرنوشت مردم خراسان دخالت کردند. در نهضت سربه‌داران هم ایشان بودند که از سنگر تسنن در برابر نهضت تشیع دفاع کردند. اینان در پیش برد مقاصد و حفظ قدرت و موقعیت خویش، اگرچه به عهد شکنی و بی‌وفایی و ترجیح مسایل مادی به مسایل معنوی نیز مشهور و معروف گشتند هرگز از منافع

* - به استناد این که «کورت» از آیه «کُورِت» گرفته شده است به این صورت آوردیم.

۱- حافظ ابرو در زبدة التواریخ نوشته است: «از ابتدای سلطنت پادشاهان مغول حکومت هرات و غور تابع و لواحق به موجب یرلیغ به ملوک کرت مفوض بود و هر امیری را که به حکومت تمامت خراسان نصب فرمودندی آنچه به کرتیان تعلق داشت از آن مغرور بودی. رک: زبدة التواریخ، نسخه خطی کتابخانه ملک تهران، شماره ۴۱۶۶، ص ۱۵.

خویش غفلت نورزیدند، چنان که در جریان یورشهای تیمور به ایران نیز توانستند به حکومت خود ادامه دهند ولی نتوانستند مانند سایر خاندانهای معاصر خویش از قهر آن قهار بزرگ مصون بمانند در نتیجه خاندان آنان نیز به دست تیمور کورکانی بر انداخته شد. از آن پس هرات که زمانی مرکز دولت آل کورت، و تا اندازه ای محل امن و محفل اهل علم و ادب بود، به پایتختی بازماندگان تیمور برگزیده شد.

اصل و نسب آل کورت

نسب خاندان کورت را مورخان به سنجر بن ملکشاه از سلاطین سلجوقی ایران می‌رسانند. و برای این موضوع به اشعاری از شعرای مداح آن خاندان یعنی ربیعی پوشنگی استناد می‌کنند^۲ که در مدح شمس الدین محمد اولین امیر این خاندان سروده است.

قبل از این که شمس الدین محمد ملقب به کورت^۳ حکومتی را به مرکزیت هرات به وجود آورد و جانشینانش به آل کورت معروف شوند، در تاریخ این خاندان به شخصیت‌های سیاسی چندی بر می‌خوریم این اشخاص که عبارتند از :

۱- عز الدین عمر مرغینی از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمود غوری آخرین امیر خاندان غوری که در دستگاه سلطان غیاث الدین محمود به وزارت رسید. بعدها حکومت هرات نیز به او تعلق گرفت.

۲- تاج الدین عثمان مرغینی، برادر عز الدین عمر که از طرف برادرش به نگهبانی قلعه

۲- عباس اقبال - تاریخ مغول، امیر کبیر، تهران ۱۳۴۰، ص ۳۶۷؛ روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۸۸. زیادة التواریخ حافظ ابرو، ص ۲۴۴.

قاعده دوره سنجر تویی واسطه ملک سکندر تویی
دوره سنجر ز تو خواهد نوید ملک سکندر به تو دارد امید
خواجه معین الدین جامی (شیخ الاسلام) که از دختر زادگان ملکوک کورت است در نسب خود چنین گفته است :
گر نسبتم به سنجر سلجوق می‌کنند هستم شهی که خواجه و مخدم سنجر
رک. روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۸۸؛ دولتشاه سمرقندی - تذکرة الشعرا، به اهتمام محمد عباسی، بارانی، تهران ۱۳۳۸، ص ۳۰۰ : « اصل ایشان ترکست » می‌نویسد، ص ۳۰۰

۳- اگرچه معنی و مفهوم « کُرت » معلوم نیست می‌توان احتمال داد که این لقب از سوره التکویر و آیه « اذالشمس کُورت » گرفته شده است و به جای کورت، کُرت، مصطلح شده است. (مؤلف)

خیسار منصوب گشت.^۲

۳- ملک رکن الدین - پسر تاج الدین عثمان که سلطان غیاث الدین او را به دامادی پذیرفت و بعد از درگذشت تاج الدین عثمانی نگهبانی خیسار را با حکومت بخشی از نواحی سرزمین غور بدو داد.

بعد از انقراض دولت غوری و استقرار دولت خوارزمشاهی در حدود غزنه و غور (افغانستان کنونی) در متعاقب آن هجوم مغول آغاز شد، رکن الدین حکومت قلعه خیسار و قسمتی از غورستان را در دست داشت؛ همین که دعوت چنگیز خان را شنید فوراً از اطاعت و انقیاد با آن سردار مغول در آمد و نوه دختری خویش شمس الدین محمد را به خدمت چنگیز خان فرستاد و شمس الدین در دربار چنگیز خان با حسن نظر و اعزاز و احترام پذیرفته شد. این سیاست رکن الدین سبب تزید اعتماد و اطمینان چنگیز خان نسبت به او گردید و متعاقباً فرمان حکومت خیسار و بخشی از ایالت غور را به او واگذار نمود.^۵

ملک رکن الدین در طول حکومت بیست و شش ساله خود (۶۴۳-۶۱۷) با سلاطین مغول چون چنگیز خان و جانشینان او یعنی اکتای قاآن، گیوگ خان از یک طرف و سرداران و حکام خراسان چون جرماغون، جنتیمور، نوسال، کرکوز و امیر ارغون از سوی دیگر، و با طایر بهادر سردار مغول در امور افغانستان در ارتباط بود و توانست با هریک از سلاطین و امرا به طریقی رفتار نماید که خود و کشورش از خطر مصون بمانند و تا سال ۶۴۳ دوام آورد.

رکن الدین نوه دختری خویش شمس الدین محمد بن ابی کورت ملقب به کورت را به جانشینی خود برگزید. مورخان تاریخ آل کورت، شمس الدین محمد را اولین امیر این خاندان قید می کنند. سیفی هروی در وصف او گوید:

دل سنجر بدو خوشدل تن قیصر بدو خرم سر سلطان از او سرور، رخ خاقان ازو تابان^۶

۴- رک: سیف الدین محمد بن یعقوب الهروی، تاریخنامه هرات، به تصحیح محمد زبیر الصدیقی... کلکته، ۱۳۶۲ هجری صص ۱۴۵-۱۴۴

۵- تاریخنامه هرات، صص ۱۵-۱۵۰؛ ابن اثیر، عزالدین علی، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت، مؤسسه علمی، تهران ۱۳۵۳، ج ۲۵، ص ۱۹۹ (گزارشات ابن اثیر چندان با واقعیتها تطابق ندارد)؛ روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۸۸؛ مجموعه جغرافیا و تاریخ، ص ۲۴۵؛ زیلة التواریخ ص ۱۵.

۶- معین الدین محمد زمحچی (اسفزاری) - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، بخش یکم به تصحیح سید محمد کاظم امام، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۴۲۴؛ تاریخنامه هرات ص ۱۴۳

ملک شمس الدین محمد کورت (۶۴۳ - ۷۶۷)

چون ملک رکن الدین در گذشت، شمس الدین محمدبن ابی کورت (دخترزاده ملک رکن الدین) به جای او نشست و با سرکردگان مغول و یورش به ولایت سند شرکت نمود و حکام لاهور و مولتان را به اطاعت از مغول راضی ساخت و از طرف مغول به حکومت لاهور منصوب شد. او زیر دست طایر بهادر فرمانده کل قوای مغول در ایران شرقی انجام وظیفه نمود؛ اما توسعه قدرت او مورد کینه و حسد سران سپاهی مغول قرار گرفت با این حال پیش آمدهای روزگار به سود او تمام شد و در انتخاب منگو قآن به خانی شرکت جست و مورد لطف منگو قرار گرفت. حکومت بخشی از افغانستان و سیستان از کنار سیحون تا ساحل سند به او محول شد و به فرماندهان مغول خراسان توصیه شد که از او حمایت کنند.^۷

ملک شمس الدین چون قویدل گشت به دفع مخالفان خود پرداخت. از جمله ملک سیف الدین حکمران غرجستان و ملک نصیر الدین حکمران سیستان را از میان برداشت^۸ و بدین شکل حکومت غیر مستقیم مغول را در آن نواحی گسترش داد. زمانی که خبر آمدن هولاکو به سوی ایران را دریافت نمود به منظور استقبال از او به سمرقند رفت و بندگی خود را به هولاکو اعلام نمود و هولاکو او را مأمور مذاکره با سران اسماعیلیان نمود. و به دستگیری او بود که مغولان بر اسماعیلیان پیروز شدند.^۹

ملک شمس الدین همکاری خود را با هولاکو خان ادامه داد. وی در زمان آباقاخان نیز همین رویه را پیش گرفت تا این که قلمرو او مورد تعرض براق خان از مغولان جغتایی واقع می شود، که با آباقاخان دشمنی داشت. در این ماجرا شمس الدین محمد جانب جغتایی را

۷- رك : شرف الدین عبدالدین فضل الله سیرازی (وصاف الحضرة)، تحریر تاریخ و صاف ، عبدالمحمد، آیتی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۰، صص ۴۸-۴۷ ؛ میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ ، مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، تهران ۱۳۶۸، صص ۲۴-۲۳۸؛ تاریخ مغول صص ۳۷۰-۳۶۸ ؛ جوینی علاء الدین عطا ملک - تاریخ جهانکشا ، به اهتمام علامه عبدالوهاب قزوینی ، لیدن ۱۳۳۴ هـ.ق، ج ۲، ص ۲۵۵ ؛ اشبولز، برتولد، تاریخ مغول در ایران ترجمه میر آفتاب، شرکت انتشارات علمی، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۸، ص ۱۶۱؛ تاریخنامه هرات، ص ۱۶۵.

۸- بهار محمد تقی، تاریخ سیستان ، مؤسسه خاور ، تهران ۱۳۱۴، صص ۴۰۷-۳۹۸؛ طبقات ناصری، ج ۲، ص ۳۸.

۹- رشید الدین فضل الله- جامع التواریخ، بهمن کریمی، تهران ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۶۹۱

گرفت. این امر سبب تکدر خاطر آباقاخان از او شد. در نتیجه از ترس آباقاخان به قلعه خیسار پناهنده گشت و مدت‌ها در آن بسر برد تا این که در سال ۶۷۴ آباقا با او به سر مهر آمد و فرمان حکومت وی را تجدید نمود و به او زینهار داد و ملک شمس الدین از قلعه به زیر آمد و در هرات مستقر شد. او بعد از مدتی به تبریز احضار گردید و با فرزندانش به خدمت آباقاخان رفت ولی چنان که باید از او استقبال نشد. مدتی در تبریز اقامت داشت تا این که در این شهر مسموم شد و در گذشت. مولانا وجیه نسفی در رثای او گفته است:

به سال ششصد و هفتاد و شش مه شعبان قضا ز مصحف دوران چو بنگریست به فال
به نام صفدر ایرانیان محمد کورت برآمد آیت الشمس کورت در حال^{۱۰}

ملک رکن الدین کهین (۷۰۵ - ۶۷۷)

در زمان درگذشت ملک شمس الدین در تبریز فرزند او ملک رکن الدین نیز در آن شهر و در کنار پدر بود. چون شمس الدین محمد در گذشت، آباقاخان فرزند او رکن الدین را به حکومت هرات منصوب نمود و به او لقب ملک شمس الدین کهین داد. ملک شمس الدین تا سال ۷۰۵ در زیر نظر امیر نوروز فرمانده اردوی مغول در خراسان حکومت راند و با پسر خود ملک فخر الدین دایماً در اختلاف بسر می برد. او در مدت طولانی امارت خود از ۶۷۷ تا ۷۰۵ با هفت نفر از ایلخانان مغولی معاصر بود. وی در زمان حکومت خویش با تصرف قندهار وسعت قلمرو خود را گسترش داد. در زمان غازان خان حکومت هرات، بنا به توصیه امیر نوروز، به پسر او یعنی ملک فخر الدین داده شد. ملک فخر الدین در زمان حیات پدر مستقلاً در هرات حکومت داشت و بعد از مرگ پدر رسماً جانشین او شد. ملک رکن الدین با کشتن یکی از امرای مغول ضدیت سران مغول را بر ضد خود برانگیخته بود.

ملک فخر الدین (۷۰۵ - ۷۰۵)

ملک فخر الدین فرزند ملک رکن الدین کهین با حمایت امیر نوروز مورد توجه غازان خان مغول قرار گرفت. او نخست به حکومت هرات رسید و بعدها به حکومت متصرفات پدرش نایل شد و با امیر نوروز امیر الامرای غازان خان نسبت سببی پیدا کرد. اما

وقتی که میانه امیر نوروز با غازان خان به هم خورد و امیر نوروز بنا به سابقه دوستی و نیکویی و قرابت خانوادگی به او پناهنده شد، ملک فخرالدین تمام این مسایل را نادیده گرفت و پناهنده خود را تسلیم دشمنان نمود و در تاریخ به حق ناشناسی شهرت یافت^{۱۱}.

ملک فخرالدین کورت با ایلخانان مغول چندان روش دوستانه ای نداشت. در زمان غازان خان به واسطه ندادن مال به دربار ایلخان، و طرفداری از بعضی ایلات سیستان از آنجمله طایفه نکودریان مخالفت خود را با غازان خان نشان داد و غازان خان برادر خود اولجایتو را مامور تنبیه او کرد فخرالدین نیز با پناه دادن به نکودریان و تحریک آنان در ایجاد نا امنی در خراسان حکومت ایلخانیان را مورد تهدید قرار داد.

بعد از درگذشت غازان خان و جلوس اولجایتو به ایلخانی ملک فخرالدین همین روش خود را ادامه داد و اولجایتو برای گوشمالی او دانشمند بهادر را با سپاهی سوی هرات گسیل داشت. اما دانشمند بهادر در یک دسیسه به قتل رسید و سپاه او منهزم شد^{۱۲}. ملک فخرالدین نیز کمی بعد (۷۰۶) درگذشت. او از امرای فاضل و سخن سنج و شعر دوست کورتیان است. در بار او همیشه کانون شعرا و ادیبان بوده است، مشهورترین آنان صدرالدین خطیب پوشنگی متخلص به ربیعی است که تاریخ ملوک غور را به تقلید شاهنامه فردوسی در کتابی بنام کورت نامه منظوم ساخته است^{۱۳}.

اولجایتو پس از جلوس بر ایلخانی امیر یساول را به فرمانداری خراسان و افغانستان تعیین نمود. او تا زمانی که ملک غیاث الدین به حکومت برسد در هرات عهده دار امور بود.

ملک غیاث الدین (۷۲۸ - ۷۰۶)

وی پس ملک فخرالدین است که به علت اختلافات خانوادگی به اولجایتو پناهنده شده بود. اولجایتو حکومت غور و عرجستان را به نام ملک غیاث الدین نوشت و از وی در برابر

۱۱- جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۳۱؛ تاریخنامه هرات، صص ۴۲۱، ۴۲۹؛ روضات الجنات، صص ۴۳۴ - ۴۲۵

۱۲- تاریخنامه هرات، صص ۴۹۷ - ۴۷۵:

به سال هفتصد و شش در صفر به شهر هرات
به حکم لم یزلی کرد کار بی مانند
زدست برد قضا از کف محمد سام
کشید جام شهادت امیر دانشمند

۱۳- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ص ۴۱

مخالفت بردارانش حمایت کرد^{۱۴}

امرای خراسان که از بسط قدرت او خوشنود نبودند از وی در نزد اولجایتو سعایت کردند. بنابراین ایلخان او را به آذربایجان خواند. چندین سال در تبریز ماند؛ آنگاه به زیارت حج رفت و به هرات بازگشت.

دوران حکومت غیاث الدین مقارن شد با لشگر کشی امیر یسور از امرای جغتایی به خراسان و رقابت او با امیر یساول حاکم مغولی خراسان، و تفوق امیر یسور بر یساول، که در نتیجه ولایت طوس به دست امیر یسور افتد و وی در صدد استیلا بر هرات و سیستان نیز برآمد. و بیشتر هم غیاث الدین مصروف دفع امیر یسور شد.^{۱۵}

در زمان حکومت امیر غیاث الدین میان امیر چوپان از سرداران معروف مغول، و ابوسعید بهادرخان که چوپان امیر الامرای وی بود، بر سر ازدواج سلطان ابوسعید با دختر شوهردار امیر چوپان (بغداد خاتون) اختلافی پیش آمد و امیر چوپان به این ازدواج راضی نشد. سایر عوامل نیز باعث شد که میانه امیر چوپان با ابوسعید کاملاً به هم بخورد.

اما جریان این امر به هرات و به دربار امیر غیاث الدین کشیده شد و همان گونه که قضیه امیر نوروز ملک فخر الدین را بد نام ساخت، قضیه امیر چوپان نیز ملک غیاث الدین را بد نام تر نمود.^{۱۶}

داستان از این قرار بود که چون امیر چوپان از طرف ابوسعید مورد تعقیب قرار گرفت به علت سابقه دوستی که با ملک غیاث الدین داشت به او پناهنده شد. اما ملک غیاث الدین که در سر دوراهی قرار گرفته بود تصمیم گرفت تا ادامه حکومت بلامنازع با ایلخان ابوسعید را بر سابقه مودت و رسوم پناهندگی ترجیح دهد و پناهنده خود را برای خوشنودی ایلخان به قتل برساند و جنازه او را تحویل دهد و یک سال بعد از آن واقعه برای گرفتن پاداش این امر به دربار ایلخان ابوسعید برود. ولی او زمانی به پایتخت ابوسعید وارد شد که بغداد خاتون دختر امیر چوپان با ابوسعید خان ازدواج کرده و امور ایلخانی زیر نفوذ بغداد خاتون قرار گرفته بود. بنابر

۱۴- روضة الصفا، ج ۴، صص ۱۹۴ - ۱۸۷

۱۵- تاریخنامه هرات، صص ۷۶۵ - ۷۱۰ - ۶۸

۱۶- ذیل جامع التواریخ رشیدی، صص ۱۵۰، ۱۳۳؛ محمد زمچی حکومت او را دو ماه ذکر کرده است، روضات الجنات . . . ، ص ۴؛ تاریخ مغول در ایران ، ص ۱۶۵ (این مورخ نیز اطلاعات خود را از زمچی گرفته، مدت امارت او را دو ماه آورده است)

این ملک غیاث الدین با بی اعتنائی مواجه شد و به هرات بازگشت و کمی بعد در گذشت.

بعد از ملک غیاث الدین پسران او ملک شمس الدین سوم و ملک حافظ یکی بعد از دیگری به جای پدر نشستند. حکومت آنان روی هم پیش از سه سال به طول نینجامید. اولی به علت شرب مدام در ۷۲۹ در گذشت، دومی به علت شورش بر ضد سلطان ابوسعید به دربار ابوسعید خان احضار و در آن جا کشته شد، و مقام او به امیر شیخ علی داده شد. ولی او نیز به سال ۷۳۶ به دست امیر ارغونشاه بن امیر نوروز کشته شد. دومی یعنی ملک حافظ نیز نتوانست از ضعف حکومت مرکزی و نفوذ فتودال های مقتدر جلوگیری کند و خود قربانی توطئه آنان گردید.

ملك معزالدین حسین ۷۷۱ - ۷۳۲

ملك معزالدین حسین مدتی طولانی، از سال ۷۳۲ تا ۷۷۱، حکومت هرات را در اختیار داشت. او از مشهورترین امرای آل کورت و فردی مدبر بود. بعد از مرگ سلطان ابوسعید که دولت مرکزی مغول دچار اختلال شد وی از آن فرصت استفاده کرد و حکومت خود را امتحاکام و استقلال بخشید. دولت مغول خراسان یعنی طغای تیمور هم از او حساب می برد و در حفظ روابط دوستانه با ملك معزالدین می کوشید. خان مغول حتی دختر خود «سلطان خاتون» را هم به ازدواج ملك معزالدین در آورد^{۱۷}

اوضاع سیاسی خراسان مقارن با مرگ سلطان ابوسعید بسیار آشفته بود. امرای ترك و مغول و جانی قربانی طغای تیمور را به ایلخانی برگزیدند و به نام او اغراض سیاسی خود را دنبال می کردند. در چنین زمانی سربده داران از سبزووار برخاستند و با بینش شیعی و آرزوی برقراری حکومت اسلامی خاص خود به مبارزه با بازماندگان مغول و طرفداران آنان برخاستند و آل کورت نیز در غرب افغانستان به مرکزیت هرات به تحریک علمای سنی به منظور دفاع از حریم تسنن رویاروی سربده داران قرار گرفتند.

سربده داران در خراسان به قدرت رسیدند و دست نشانندگان مغول را به کنار زدند و قلمرو حکومتی طغای تیمور را به گرگان محدود نمودند. آنگاه به سبب حمایت ملك معزالدین حسین حاکم هرات از طغای تیموریان سربده داران عازم جنگ با هراتیان شدند و جنگ

مشهور زاوه پیش آمد، و چنان که در تاریخ سربه داران (فصل چهارم، این کتاب) می خوانیم در این جنگ رهبر روحانی سربه داران یعنی شیخ حسن جوری کشته شد و این امر سبب پیروزی کورتیان بر سربه داران گردید، این پیروزی بر شهرت و اهمیت ملک معزالدین افزود و او «حافظ اسلام» لقب گرفت^{۱۸}.

چون ملک معزالدین کورت را فتحی چنان دست داد به توسعه قلمرو خویش پرداخت و قهستان و بادغیس و بلخ و شبرغان را تصرف، و دعوی استقلال کرد. این اعمال او سبب می شد تا امیر غدغن (غزغن) که از امرای اروق چنگیزخانی بود و بر ممالک ماوراالنهر حکومت داشت برای مقابله با ملک معزالدین کورت مصمم شود، بنابراین در سال ۷۴۹ با سی هزار سپاهی راهی هرات شد و ملک معزالدین نیز به دفاع از شهر پرداخت. بعد از چهل روز جنگ امیر غزغن موفق نشد و به مصالحه تن در داد و با گرفتن هدایایی از ملک معزالدین به ماوراالنهر بازگشت^{۱۹}. اما ملک معزالدین با مخالفت فئودالهای داخلی و روحانیان روبه روشد و تا آخر عمر یعنی تا سال ۷۶۹ درگیر مبارزات داخلی بود از طرفی اواخر دوران او مصادف شد با به قدرت رسیدن تیمور در ماورالنهر. تیمور از معزالدین حسین خواست که از او اطاعت کند؛ در صورتی که تیمور در ابتدای کار اسیر امیر معزالدین بود و به وساطت ملک غیاث الدین از چنگ او رهایی یافته بود^{۲۰}. تیمور فرزند خود جهانگیر میرزا را برای این کار به هرات

۱۸- روضات الجنات، صص ۱۱، ۱۰؛ زبدة التواریخ ص ۳۱

۱۹- شبانکاره ای، محمدبن علی - مجمع الانساب، نسخه خطی کتابخانه ینی جامع، شماره ۹۰۹، استانبول ص ۵۵۸؛ روضات الجنات، ص ۱۶؛ ظفرنامه یزدی، ج ۱، صص ۲۸-۲۷.

۲۰- ابن عربشاه نقل می کند: «در روزگارانی که تیمور قطاع الطریقی می کرد گوسفندی از کله ای دزدید و در حالی که چوپان چوبی بر کتف و ران او نواخته بود به دست عمال ملک حسین پادشاه هرات افتاد، پادشاه پس از شکنجه بسیار به فرمود که به دارش در آویزند. لیکن وی را پسری بود به نام ملک غیاث الدین که رایی زیانکار و اندیشه نا استوار داشت وی به پای مردی طرد پدر شد و رهایی او خواست... پسرش گفت خود نیم آدمی چه بود که منشاء ضرری گردد یا مصدر فساد شود وی بدین سان که آماج تیر بلا شده است دیری نتواند زیست و بکشتن نیم جانی برخاستن مروت نیست. سلطان وی را به بخشود و ملک غیاث الدین کس به مداوای او برگزید تا از آن رنج بیاسود و جراحاتش بهبود یافت و در خدمت شاهزاده هرات رتبتی شایان و حرمتی بی پایان به دست آورد... رک: ابن عربشاه، عجایب المقدور فی اخبار تیمور (زندگانی شگفت آور تیمور)، ترجمه محمد علی نجاتی بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۹ صص ۱۱-۱۰. شرف الدین علی یزدی، صدمه دست او را نتیجه تیرباران سگزیان قید می کند، ظفرنامه یزدی ج ۱، ص ۵۶؛ حبیب السیر، ج ۳، صص ۴۰۱-۴۰۰.

فرستاد^{۲۱}. و از این تاریخ آل کورت به تبعیت تیمور در آمدند.

ملک غیاث الدین پیر علی

بعد از درگذشت ملک معزالدین کورت، پسر ملک غیاث الدین پیر علی به جای پدر متمکن گشت و حظه سرخس و ملحقات آن را به موجب وصیت پدر به برادرش محمد داد. مدتی صلح و صفا در بین این دو برادر حاکم بود اما به واسطه حسادت و سعایت دشمنان صلح حاکم در میان آنان به جنگ و خصومت مبدل گشت و محمد نام پیر علی^{۲۲} را از خطبه و سکه بینداخت و ادعای استقلال کرد. این کار سبب در گرفتن نزاع داخلی و ضعف خاندان کورت گردید^{۲۳}. امیر کورت ابتدا نتوانست بر خواجه علی مؤید فایق آید^{۲۴}. تا این که در سال ۷۷۸ باز عزم دیار نیشابور نمود. در این سال امیر اسکندر شیخی پسر افراسیاب جلای و با درویش رکن الدین بر ضد خواجه علی مؤید سربه داری دست به کار شدند و ملک غیاث الدین پیر علی به حمایت از آنان پرداخت. اما نتوانستند کاری انجام دهند، و چون مورد تعقیب خواجه علی مؤید قرار گرفتند درویش رکن الدین به شیراز و امیر اسکندر به هرات گریختند. سال دیگر ملک غیاث الدین به یاری امیر اسکندر نیشابور را گشود و آن شهر را به امیر اسکندر سپرد^{۲۵}. سال بعد درویش رکن الدین به یاری شاه شجاع دوباره نیشابور را گشود. اما نتوانست آن را نگه دارد و تا حمله تیمور به خراسان نیشابور در دست کورتیان بوده.

روابط پیر علی با امیر تیمور کورگانی

در سال ۷۷۸^{۲۶} امیر تیمور سفیری به هرات فرستاد و خواستار تجدید عهد مصادقت و

۲۱- روضات الجنات، صص ۳۴-۲۵؛ ظفرنامه یزدی، ج ۱، صص ۱۱۳-۱۱۲

۲۲- فصیحی تاریخ جلوس او را سال ۷۷۱ آورده است، مجمل، ص ۱۰۲، وقایع سال ۷۷۱ وفات ملک معز الدین را چنین آورده است: بر دال دعا چو بر نهی یک نقطه تاریخ وفات خسرو عور شود؛ زبدة التواریخ، ص ۹۵.

۲۳- روضات الجنات، صص، ۲۹ و ۲۸.

۲۴- تذکره الشعراء، ص ۳۰۲؛ زبدة التواریخ، صص ۹۶ و ۹۵

۲۵- روضات الجنات، ص ۳۱؛ زبدة التواریخ، ص ۱۰۸

۲۶- شرف الدین علی یزد این تاریخ را ۷۸۱ نوشته است. ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۲۲۳

موافقت شد و پیر علی اظهار بندگی و اخلاص نمود^{۲۷} و از امیر تیمور خواست تا ملک پیر محمد را به دامادی بپذیرد. تیمور خواهرزاده خویش سونچ قتلغ آغا را به تزویج پیر محمد در آورد^{۲۸} و پیر محمد در یورش تیمور به خوارزم در رکاب او بود^{۲۹}.

اما این مصادقت و مواصالت دیری نینجامید زیرا در ملک غیاث الدین رخوتی ظاهر شد و دعوت تیمور را به قورولتای بزرگ به تأخیر انداخت و دیوارکشی هرات را بهانه می ساخت تا این که امیر سیف الدین به فرستاده امیر تیمور اجازه برگشت داد و هم وعده کرد که متعاقباً به لشکرگاه برسد. امیر حاجی سیف الدین آنچه از احوال ملک تفحص نموده بود عرضه داشت و هم در اثنای این حالات علی بیک بن ارغون شاه جانی قربانی برای عذرخواهی به پیش امیر تیمور رفته بود؛ تیمور ضمن عفو و دلجویی از او مقرر گردانید که اول بهار سال آینده برای یورش به هرات همراه سپاه تیمور باشد^{۳۰}.

در لشکر کشی تیمور به هرات از طریق سرخس نخست محمد برادر ملک غیاث الدین به اطاعت تیمور در آمد. آنگاه تیمور قلعه پوشنگ را گرفت و متوجه هرات شد؛ ملک غیاث الدین به قلعه شهر پناه برد و تیمور شهر هرات را تخریب کرد. ملک غیاث الدین بعد از ماهها مقاومت و پایداری آخر راضی به تسلیم شد و تیمور از تقصیر او گذشت و او را دوباره در مقام خود باقی گذاشت. محرم سال ۷۸۳ مبالغی را بر رعایا حواله کردند^{۳۱} که در عرض چهار روز نقد شد و دوپست نفر از شهر و ولایت جمع آوری کردند و به سوی شهر سبز روان داشتند. امیر غوری از پسران دیگر امیر غیاث الدین که در حصار امان کوه یا اشکله قرار داشت به دستور پدر او نیز از قلعه پائین آمد و اگرچه تیمور به آنان امان داده بود امیر غوری را با ملک محمد بند کردند و به پیش امیر عمر شیخ پسر تیمور فرستادند و ملک غیاث الدین را با پسر بزرگش پیر محمد در سمرقند محبوس ساختند. سپس امارت هرات را به دست افرادی سپردند که با خاندان ملک غیاث الدین دشمنی داشتند. اما در هرات شورشی برضد گماشتگان تیمور

۲۷- روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۹۸؛ زندگی شگفت آور تیمور، صص ۲۵-۲۴؛ ظفرنامه یزدی،

ج ۱، ص ۲۲۳.

۲۸- زبدة التواریخ، ص ۱۲۰؛ روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۹۸

۲۹- ظفرنامه یزدی، ج ۱ ص ۲۲۴

۳۰- ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۲۲۴؛ زبدة التواریخ، ص ۱۲۰

۳۱- ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۲۳۶

صورت گرفت و میرانشاه با قساوت تمام با هراتیان رفتار نمود به طوری که از کشته پشته ساخت.

چون خبر طغیان هراتیان به سمرقند رسید، میرانشاه به امر پدرش تیمور، غیاث الدین را با پسرش امیر غوری و برادرش ملک محمد به قتل رسانید. در ظفرنامه می خوانیم: «... . ملک پیر محمد پسر ملک غیاث الدین را با دو پسر زین العابدین و محمود که در آن جا بودند شربت فنا چشانید و از ملوک کورت کس نماند»^{۳۲}.

فصیحی از وقایع سال ۷۸۶ (در بیرون ارك سمرقند در درب چهار راه در نماز شام پنجشنبه عاشر ربیع الثانی)^{۳۳}.

نقش دولت آل کورت در تاریخ منطقه

حکومت کُورتیان از حکومت بر شهر هرات و قلعه بانی خیसार و بخشی از منطقه غور آغاز شد، و بر اثر همکاری ملک شمس الدین با مغولان در گشودن ایالات سند، ملتان و تخارستان و حکومت لاهور نیز از طرف دولت مغول به او واگذار شد^{۳۴}.

در زمان منگو قآن نیز به اصطلاح به علت حسن سیاست! ملک شمس الدین بن ابی بکر کورت، منشور حکومت ولایات هرات، غور، غرجستان، مرغاب، فاریاب، فراه، سیستان، کابلستان و سرزمینهای واقع بین جیحون تا کنار رود سند به او داده شد^{۳۵}. وی در اجرای این فرمان ولایت غرجستان را از دست حاکم محلی آن سیف الدین، و سیستان را از دست ملک نصیر الدین نیز به در آورد، و به این صورت ولایت قلمرو خود را که تقریباً نیمه غربی

۳۲- همان مأخذ، ج، ص ۲۵۹؛ ابن عربشاه: «... به حفظ سوگندی که یاد کرده بود خونس. نریخت لیکن گرسنگی و تشنگی او را از پای در آورده»، زندگی شگفت آور تیمور، ص ۲۷؛ زیادة التواریخ، حوادث سال ۷۸۵: «... ملک غیاث الدین را که در ارك سمرقند باز داشته بودند و پسر خردتر امیر غوری را که در اوزکند پیش امیرزاده عمر شیخ بهادر فرستاده بودند هلاک رسانیدند» ص ۱۳۰؛ مجمل، وقایع سال ۷۸۶، صص ۱۲۴ - ۱۲۳.

۳۳- مجمل، ص، ۱۲۴.

۳۴- تذكرة الشعراء «سلطنت بلخ و هرات و اکثر هندوستان و غزنین و کابل سالها بدیشان متعلق بوده»، ص ۳۰۰.

۳۵- حافظه ابرو حدود آن را از غرب و جنوب بیش از این می نویسد. رك - مجموعه تاریخ و جغرافیا، ص ۳۰۱.

افغانستان کنونی بود، وحدت بخشید.

ملک شمس الدین کهین قسمتی از غور را که تا آن وقت از حکومت هرات جدا مانده بود تصرف کرد. قندهار را نیز مسخر نمود و به این صورت دایره نفوذ حکومت کورت را از شمال و جنوب وسعت داد.

در زمان غیاث الدین اول چند قلعه از ولایت نیشابور نیز به قلمرو کورتیان افزوده شد. در زمان ملک معز الدین حسین که مصادف بود با مرگ ابوسعید ایلخانی حکومت کورتیان استقلال کامل حاصل نمود و طغای تیمور حاکم خراسان هم نمی توانست در امور حکومت کورت مداخله نماید.

از وقت ظهور چنگیز تا ظهور امیر تیمور اداره ولایات پیرامون هرات به نام امارت خراسان در دست امرایی بود که به عنوان حاکم و امیر خراسان در شمال غربی افغانستان، و بیشتر در طوس، اقامت داشتند. این امرا اداره ولایات افغانستان و گاهی ولایات شمالی ایران، و ایستادگی در برابر تجاوزات دولت جغتایی ماورالنهر را بر عهده داشتند و به حکومت‌های محلی افغانستان از قبیل ملوک بدخشان، فراه، سیستان، کورتیان هرات و غیره نظارت نمودند بعد از مرگ ابوسعید این رشته از هم گسست و قدرتهای محلی تازه ای چون: کورتیان در شرق خراسان و سر به داران در غرب آن پدید آمدند. و این دو دولت نوپا در خراسان به اختلافات عقیدتی و سیاسی دامن زدند، جنگ زاوه نتیجه این اختلافات بود.

حکومت آل کورت نسبت به حکومت‌های معاصر و مجاور خود از برتری نسبی برخوردار بود و به علت کنار آمدن با مغولان قلمرو خویش را از لحاظ سیاسی و فرهنگی جلوه خاصی بخشیدند و از قتل و غارت‌های آنچنانی که در سایر نقاط خراسان صورت گرفت مصون ماندند.

دولت کورت در طول یک قرن و نیم^{۳۶} توانست در میان دریای متلاطم و طوفانی شرق خراسان چون جزیره کوچکی از آبادی و رونق، و از لحاظ زراعت و تجارت و فرهنگ و ادب روزگاری خوش پدید آورد در دوره مورد مطالعه ما شهر هرات در سایه ملوک کورت تا حدی آباد گشت و مدارس و مساجد و مکاسب و کارگاه‌هایش توسعه یافت و قلاع معتبر تعمیر و یا احداث گردید بلخ و مرو نیز مقام خود را به هرات دادند. به دلیل همین استعداد بود که این شهر سالهای بعد مرکز افغانستان گردید و در زمان جانشینان تیمور اهمیت سیاسی و

۳۶- ایشان هشت تن بودند و مدت حکومتشان ۱۳۰ سال طول کشید، رک؛ یحیی بن عبداللطیف،

لب التواریخ چاپ افست سنگی، بنیاد و گویا، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۸۴

فرهنگی پیدا نمود^{۳۷}.

فضلا و ادبای معاصر خاندان کورت چون ربیعی پوشنگی ، امامی هروی ، ابن یمین فریومدی ، سعدالدین تفتازانی و . . . بودند. خود ملک معزالدین شعر می گفت و مشوق شعرا بود و دربار او مجمع شعرا بود و چهل شاعر در دربار او زندگی می کردند.
خاندان کورت مسلمان سنی حنفی مذهب بودند و حمایت آنان از تسنن مانع رشد مذهب تشیع که مروج آن سربه داران بودند، و گسترش آن به شرق خراسان و افغانستان شد.

۳۷- سفرنامه ابن بطوطه ، ۴۳۳ از اعتبار علمی این شهر سخن می گوید.

شجره نسب آل کُورت^{۳۸}

عثمان مرغینی (سال ؟)

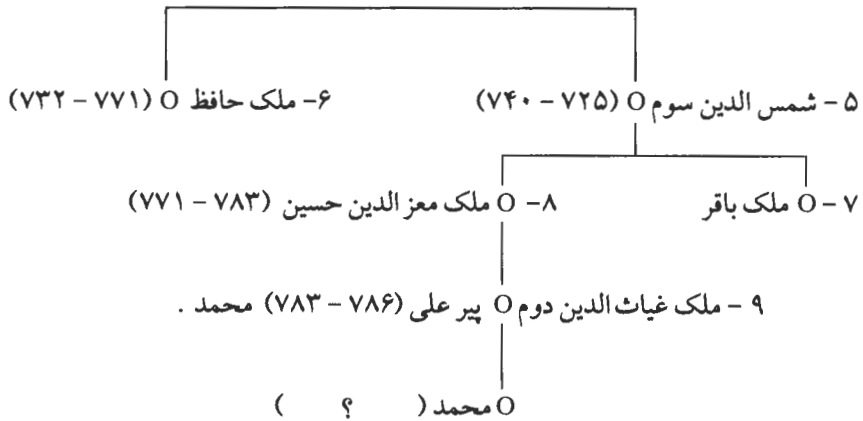
رکن الدین O ابوبکر (؟)

۱- شمس الدین O بن ابی بکر (۶۷۶ - ۶۴۱)

۲- رکن الدین دوم O (شمس الدین کهین (۷۰۵ - ۶۷۷)

۳- ملک فخر الدین O (۷۰۶ - ۷۰۵)

۴- ملک غیاث الدین O اول (۷۲۹ - ۷۰۷)



۳۸- این (*) علامتی است برای آنهایی که به امارت نشسته اند .

مرعشیان مازندران

مقارن با دوره مورد مطالعه ما سادات مرعشی در مازندران به مرکزیت آمل بر امور آن خطه مسلط شدند و خواه و ناخواه بر سیاست این دوره از ایران تأثیر نهادند. بنابراین بررسی اجمالی این دولت و اوضاع سیاسی آن سر زمین نیز لازم به نظر می‌رسد^۱. پنا به گزارش سید

۱- قبل از این که خاندان مرعشی در مازندران روی کار آیند حکومت هر ناحیه و یا بخشی از آن در دست خاندانهای محلی و قدیمی آن جا قرار داشت، از جمله خاندان «گاو باره» در رستمدر (مرکز این ایالت قلعه نور) بوده حکومت می‌کردند. نسب گاو بارگان به جاماسب عم کسری انوشیروان، می‌رسید و آنان را امرای جیل یا جیلانشاهیان نیز می‌گفتند، فراز و نشیبهایی در تاریخ آنان ملاحظه می‌شود، زمانی خاندان آنان از خوارزمشاهیان تبعیت می‌کردند. مقارن با حمله مغول به ایران از این خاندان حسام الدوله اردشیر در گیلان و فرزندش اسکندر در آمل پادشاه خوانده می‌شدند، در زمانی که ایلخانان در ایران حکومت داشتند در مازندران فخرالدوله نام آورین شهر اکیم با دیانت و تقوی امور مازندران را اداره می‌نمود در زمان درگذشت آخرین ایلخان ایران، یعنی ابوسعید بهادرخان از افراد این خاندان جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیاد بود که امیر مسعود سربه داری را در زمین رستمدر به قتل رسانید، تجمل و حشمت و مکنت او به درجه کمال رسید و تا سال ۷۶۱ در رأس قدرت بود بعد از او برادرش یعنی فخرالدوله شاه غازی بن تاج الدوله در رستمدر تا ۷۸۰ و بعد از درگذشت او فرزندش عضدالدوله قباد بن فخرالدوله و سپس سعدالدوله طوس بن تاج الدوله زیاد در رستمدر تاج حکومت بر سر نهاد و حکومت او مصادف شد با یورشهای تیمور به مازندران که طوق اطاعت از تیمور را بر گردن نهاد.

ملوک باوند از جمله دیگر خاندانهای حاکم بر مازندران بودند که از سال ۶۳۵ حسام الدوله اردشیر ملقب به «ابوالملوک» از این خاندان خروج کرد و در مازندران قدرتی به هم رسانید و مرکز حکومت باوندیان را از ساری

ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان نسب سید قوام الدین مرعشی بانی دولت مرعشیان مازندران به امام زین العابدین (ع) می‌رسد، او از اوان کودکی در شهر آمل به تحصیل علوم پرداخت آنگاه برای تکمیل معارف به خراسان عزیمت کرد و از مجلس درس سید عزالدین سوغندی کسب علم و فیض نمود و به شرف طواف روضه منوره رضویه مشرف گردید. و آنگاه در آمل به زهد و ارشاد پرداخته است.

در آن زمان افراسیاب چلابی که بر مازندران حاکم گشته بود برای این که مشروعیت و محبوبیت کسب نماید، خود را از مریدان سید قوام الدین معرفی کرد و عنوان شیخی گرفت، اما این ظاهر قضیه بود زیرا افراسیاب از نفوذ سید قوام الدین بیم داشت و برای از میان برداشتن او در اندیشه بود، تا این که با مخالفان سید قوام الدین دست یکی کرد و او را تکفیر و تحقیر نمود. اما مردم به حمایت از سید قوام الدین قیام نمودند و در کشمکشهایی که بین افراسیاب چلابی و طرفداران سید قوام الدین رخ داد افراسیاب به دست درویشان به قتل رسید و طرفداران و افراد خاندان او جلای وطن کردند و شهر به شهر می‌گشتند تا خود را به هرات رسانیدند آنها در هرات به سر می‌بردند تا این که تیمور با بر انداختن حکومت مرعشیان دوباره حکومت مازندران را به اسکندر شیخی پسر افراسیاب چلابی داد.

چون چلابیان به دست طرفداران سید قوام الدین منهزم گشتند حکومت به دست سید قوام الدین افتاد. او بعد از فتح آمل شهرهای دیگر مازندران، چون ساری و فیروزکوه و رستمدر و سایر نقاط عمده را به تصرف در آورد تا سال ۷۸۱ بر مبنای دین مبین و قواعد شرع متین حکومت نمود.

سید قوام الدین چون به قدرت رسید خواست تا پسر بزرگتر خود سید عبدالله را به ریاست دولت خویش منصوب نماید، ولی سید عبدالله از دخالت در امور دنیوی خودداری کرد، لذا این منصب به دیگر فرزند او یعنی سید کمال الدین تفویض گشت.

سید کمال الدین با قبول این سمت هریک از برادران و منسوبان خود را بر شهری از

به آمل انتقال داد. بعد از او پسرش شمس الملوك محمد به جای او نشست. و در زمان او بود که هولاکوخان به ایران آمد و شمس الملوك را با حاکم رستمدر یعنی شهر اکیم مأمور محاصره قلعه گردکوه اسماعیلیان کرد و او جان خود را در این راه از دست داد. آخرین امیر آن خاندان فخرالدوله حسن بود که با ابوسعید بهادرخان معاصر بود و قضیه امیر مسعود سربدار در عهد او اتفاق افتاد. بعد از او حکومت سرزمین باوندیان به کیا چلابیان انتقال یافت. این چلابیان با مرعشیان در مازندران درگیری‌هایی داشتند و تاریخ مازندران در قرن هفتم اختصاص به مبارزات اینان با یکدیگر دارد.

شهرهای مازندران گماشت؛ ساری را به خود اختصاص داد، در حالی که آن شهر هنوز در دست طرفداران چلابیان بود، ولی فتح آن نواحی با جنگهای مهلکی میسر گشت، بعد از مبارزات گسترده فیروز کوه و پس از آن هم ایالت رستمدر به متصرفات آنان اضافه شد. این فتوحات در زمان حیات سید قوام الدین اتفاق افتاد که بیست سال تمام در قریه بارفروشان (بابل) روزگار می گذرانید، ولی فرزندانش مجری دستورات او بودند. بعد از این که او در همان جا بدرد حیات گفت پریشانی بر دولت مرعشیان نیز راه یافت، زیرا مقارن این زمان امیر تیمور کورکانی در ماوراءالنهر به قدرت رسیده بود و قصد حمله و هجوم به نواحی مجاور، از جمله مازندران را داشت، دشمنان خاندان سادات مرعشی نیز مانند مار زخم خورده در پی فرصت بودند، چنان که اسکندر شیخی پسر افراسیاب چلابی به خدمت امیر تیمور رسید، و آن امیر قهار و خونخوار را برای حمله به مازندران تشویق نمود. هرچند سید کمال الدین که سردسته مرعشیان به حساب می آمد برای افتتاح باب دوستی و اطاعت، پسر خود سید غیاث الدین را با تحف و هدایا به پیشواز امیر تیمور فرستاد اما تیمور چون از نظام حکومتی آن خاندان خرسند نبود او را مقید ساخت و به جانب مازندران لشکر کشید.

چون حرکت امیر تیمور به سوی قلمرو مرعشیان مسلم گشت و تلاش مرعشیان برای جلوگیری از هجوم مفید واقع نشد، مرعشیان عزم خود را جزم نمودند و تمام نیروهای خویش را در قلعه ماهانه سر در داخل آمل جمع کردند و آماده مقابله گردیدند. روز دوشنبه ۲۶ ماه ذیقعدة سال ۷۹۴^۲ سپاهیان تیمور در محل قراطوغان از نواحی ساری ظاهر شدند و بعد از دو روز محاربه سپاهیان مازندران و مرعشیان تاب مقاومت نیاوردند و با دادن کشته فراوان به قلعه پناهنده شدند اسکندر شیخی که از جمله قراولان امیر تیمور بود آنان را تعقیب نمود و در برابر حصار قلعه جای گرفت، تا این که امیر تیمور خود به پای قلعه رسید. مدت محاصره دو ماه و شش روز به طول انجامید و سرانجام کار به مصالحه کشید.

چون نمایندگان محصورین به خدمت تیمور رسیدند تیمور دستور داد تا رؤسای سادات مرعشی در مجلس او حاضر شوند. سادات مرعشی چاره ای جز تسلیم نیافتند؛ قلعه را ترك نموده به پیشگاه تیمور حاضر شدند. تیمور سید کمال الدین را به سوء مذهب و فساد اعتقاد متهم کرد. اما سید از مذهب خود دفاع نمود و سخنان درشت بر زبان آورد و آتش غضب تیمور

۲- رك : سید ظهیر الدین مرعشی- تاریخ گیلان و دیلمستان ، به تصحیح منوچهر ستوده ، انتشارات

بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۷ ، ص ۴۲۲ .

را شعله ور ساخت، در نتیجه تیمور سید را از مجلس خارج کرد و او را به دشمنان سپرد تا قصاص نمایند. اما بعضی از دشمنان به دلیل انتصاب ایشان به خاندان عصمت و طهارت از ریختن خون او خودداری کردند و تیمور نیز حاضر نشد خون وی را بریزد و دستور داد تعدادی از سادات را که از اولاد سید قوام الدین بودند به ماوراءالنهر به اسارت بردند، و اکثر آنان در آن جا از دنیا رفتند. تیمور آنگاه به تاراج قلعه ماهانه سر پرداخت و نزدیک به هزار کس از طرفداران مرعشیان را به قتل رسانید.

امیر تیمور پس از قهر و غلبه بر سادات مازندران شهر ساری و توابع آن را به جمشیدقارن بخشید و ملک سعدالدوله طوس را بر ایالت رستمدر، و اسکندر شیخی را بر ایالت آمل حاکم گردانید.

اگرچه بازماندگان مرعشیان در زمان شاهرخ پسر تیمور به موطن خود باز گشتند اما نتوانستند قدرت آن چنانی به دست آورند، تا این که با قدرتمند شدن صفویها زیر حکومت آنها رفتند.

دولت مرعشیان متأثر از دولت سربه داران بود. وقتی که نهضت سربه داران توسط شیخ خلیفه که در سبزوار آغاز گشت به دنبال آن نهضت مرعشیان که شاخه ای از نهضت سربه داران بود در مازندران ایجاد شد محرك مکتبی این نهضت نیز آئین تشیع اثنی عشری بود که مبارزه با ظلم و فساد را لازم می دانست.

سید قوام الدین با حکام ظالم به مبارزه برخاست و توانست با مردم ستمدیده پیروز شود و بساط عدل به گسترد. اما جنگهای داخلی و ظهور قدرت امیر تیمور، که دولتهای کوچک را از سر راه خود بر می داشت، دولت مرعشیان را نیز گرفتار این قدرت نوظهور گردانید. بعد از این جریان اگرچه نفوذ سیاسی آنان از میان رفت ولی نفوذ معنوی شان در گیلان و مازندران محفوظ ماند و همین مسأله سبب تقویت و گرایش بیشتر مردم آن خطه به تشیع اثنی عشری شد؛ و چنان که گفتیم زمینه ساز نهضت صفویها گردید.

فصل هشتم

اوضاع سیاسی و اجتماعی جنوب غربی ایران در قرن هشتم

در بررسی تاریخ ایران در قرن هشتم اگر از اوضاع حاکم بر جنوب غربی ایران سخن نگوئیم تحقیق ما کامل نخواهد بود؛ زیرا بخش اعظم این منطقه یعنی نواحی لرستان و خوزستان مانند سایر نقاط یاد شده اهمیت سیاسی داشته است. بنابر این لازم است که نگاهی هرچند گذرا به این سرزمینها نیز داشته باشیم.

لرستان در قرن هشتم هجری

لرستان نیز مانند سایر نقاط ایران سرگذشتی نسبتاً طولانی دارد^۱. در این جا از گذشته دور آن سخن نمی گوئیم، به بررسی تغییر و تحولات آن در زمان تشکیل حکومت ایلخانان در ایران بسنده می کنیم.

۱- برای مطالعه تاریخ استان رجوع شود: غیاث الدین بن همام الدین الحسینی (خواندمیر)، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افرادبشر، ج ۳؛ محمدبن سید برهان الدین خواند شاه (میرخواند)، روضة الصفا فی سيرة الانبياء الملوك والخلفاء، تهران ۱۳۳۹، ج ۴؛ معین الدین نطنزی، منتخب التواریخ معینی (آنونیم اسکندر)، به تصحیح ژان اوین، خیام، تهران ۱۳۳۶، صص ۶۷-۳۵؛ شبانکاره ای محمدعلی، مجمع الانساب، نسخه خطی ینی جامع ترکیه، شماره ۹۰۹، از صفحه ۴۶۸؛ فضل الله بن عبدالله شیرازی، تاریخ و صاف الحضرة - ابن سینا، سنگی افست، تبریز ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۲۵۰ و دیگر تاریخهای عمومی.

در زمان لشکرکشی هولاکوخان به ایران اداره امور لرستان و شولستان^۲ با اتابک تکه بود. وی معاصر بود با اتابک سعدبن زنگی از اتابکان سلغری در فارس و چون این دو سرزمین اتابک نشین مجاور هم بودند امرای آنها نسبت به یکدیگر رقابت می ورزیدند، چنان که اتابک تکه از ترس اتابک سعدبن زنگی به هولاکوخان پناهنده شد و به امر هولاکوخان ناچار در محاصره بغداد شرکت جست و در سقوط بغداد سهیم گشت! وی گاه از این امر اظهار ندامت می کرد و سرانجام با وجود همکاری با مغول به امر هولاکو به قتل رسید. بعد از او برادرش اتابک شمس الدین و پس از او اتابک یوسف شاه از طرف دربار ایلخانان ایران به حکومت لرستان دست یافتند. یوسف شاه بر اثر خدماتی که برای مغولان انجام داد نواحی خوزستان و کوه کیلویه و گلپایگان را نیز به دست آورد^۳.

در زمان ابوسعید **عزالدین حسین** نامی به حکومت لرستان رسید و به کمک وزیر نامی خود **خواجه محمد چاغری** مدت چهارده سال با عدل و آرامش حکومت کرد^۴. بعد از او از طرف ابوسعید پسرش **شجاع الدین محمود** به جای او منصوب شد اما به علت سوء سیاست توسط مخالفان خود به قتل رسید و بعد از او پسرش **ملک عزالدین ثانی** جای پدر را گرفت. دوران او معاصر بود با حکومت ایلکانیان در آذربایجان و مظفریان در فارس.

یکی از دختران او را احمد بن شیخ اویس، و دیگری را شاه شجاع بن محمد بن مظفر به ازدواج خود در آوردند. بدین طریق اتابکان لرستان با آل جلایر و آل مظفر قرابت سببی پیدا کرده با هم متحد شدند.

ابن بطوطه، سیاح معروف مراکشی، که مقارن با انقراض ایلخانان از ایران دیدن کرده است. شهر **ایذه** یا مال امیر نام برده و آن را از بلاد آباد معرفی کرده است^۵.

در یورش تیمور به ایران به سال ۷۹۰ ملک عزالدین به دستور او در یکی از قلاع بروجرد زندانی شد بعد او را با اولادش به سمرقند فرستادند و در سرحدات ترکستان و مغولستان پراکنده ساختند با وجود این دربدری، ملک عزالدین بعد از سه سال اسارت دوباره از

۲- شولستان به منطقه ای گفته می شده که بین شیراز و کوههای غربی قرار دارد، امروز ممسنی می گویند.

۳- رک: تاریخ و صاف الحضرة، ج ۲، صص ۲۵۲، ۲۵.

۴- رک: منتخب التواریخ، صص ۶۴-۶۳.

۵- رک: شرف الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله (ابن بطوطه): تحفة النظر فی غرایب الامصار و الاسفار (سفرنامه)، ترجمه محمد علی موحد، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۰۴.

طرف تیمور به حکومت لرستان منصوب شد و بعد از کوتاه شدن دست جلاریان و مظفریان از سرزمینهای خویش، نهاوند و اسدآباد و خرم آباد ضمیمه متصرفات ملک عزالدین شد. در زمان حکومت ملک عزالدین پسرش سیدی احمد برخلاف پدر با تیمور مخالفت می کرد. هنگامی که تیمور عازم سرزمین شام بود ملک عزالدین را ملازم خود نمود. در این میان مأموران مالیات نسبت به ملک عزالدین بی حرمتی روا داشتند؛ از این رو سیدی احمد برای گرفتن انتقام پدر نیمه شبی خود را به خرگاه مأموران رسانید، اما کاری از پیش نبرد در عوض، به انتقام این عمل سیدی احمد ملک عزالدین را به قتل رسانیدند، مدت حکومت او را پنجاه و چهار سال نوشته اند^۶. بعد از این واقعه نفوذ سیاسی اتابکان لرستان روی به ضعف نهاد.

جنوب غربی ایران بنا به موفقیت جغرافیایی خود کمتر از مغولان آسیب دید. اگرچه زمامداران آن به اطاعت مغولان درآمدند ولی یک نوع حکومت نیمه مستقلی داشتند و در رفاه و امنیت مردمان منطقه خویش مؤثر بودند. مردمان این منطقه از سرزمین ایران نسبت به نقاط دیگر از آرامش نسبی بیشتری برخوردار بودند. غیر از تهاجم خارجی آن چیزی که امنیت این منطقه را آسیب می رسانید رقابت دولتهای محلی مجاور با همدیگر بود.

دورنمای اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در قرن هشتم

در این بخش پس از پشت سر نهادن وقایع و حوادثی که از سالهای ۷۳۶ تا پایان قرن هشتم هجری قمری در ایران گذشت، دورنمای افق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حاکم بر فضای سرزمین ایران را از نظر می گذرانیم و آن را از جنبه های مختلف بررسی می کنیم:

الف - دورنمای افق سیاسی

- ۱- نظام ملوک الطوائفی بر سراسر این مرز و بوم حاکم است؛ هر بخشی از میهن ما در سلطه امیر غیر بومی و بیگانه ای قرار دارد. از وحدت ارضی و دولت مرکزی خبری نیست.
- ۲- کشوری به نام «ایران» و دولتی مختص به آن وجود ندارد؛ نام اقوام و طوایف مطرح است نه نام کشور و یا دولت؛ مثل: آل چوپان، آل جلایر، آل مظفر و . . .
- ۳- آتش جنگهای داخلی در همه جا شعله ور است و دود آن فضا را تیره و تار و چشمها را اشکبار ساخته است.
- ۴- همه طرفهای متنازع فرسوده گشته اند؛ با این حال سازشی در بین نیست. اگر یکی

از این امر با ظاهر بر دیگران برتری دارد زودگذر است، زیرا بزودی گرفتار رقیبی دیگر خواهد شد و نتیجه این مسأله بی ثباتی سیاسی است.

۵- غیر از نزاع قومی و قدرت طلبیهای خارجی، اختلافات خانوادگی و مبارزات فردی و قدرت طلبی داخلی در هریک از این حکومتها نمایان و مشهود است، پدر با پسر، پسر با پدر، برادر با برادر و همین طور بنی اعمام با یکدیگر در گیرند.

۶- دولتهای تحمیلی و غیر ملی روابط معنوی دولت و ملت را از هم گسسته است. در نتیجه حکام برای تحکیم قدرت خویش متوسل به قدرتهای نوظهور بیگانه شده و سبب تسهیل تهاجم آنان به این کشور گشته اند.

ب - دور نمای افق اجتماعی

۱- شهرها و آبادیها بسرعت دست به دست می شوند، هنوز از چپاول و غارت و کشتار یکی نیا سوده گرفتار دیگری می گردند.

۲- از حقوق انسانی خبری نیست، نوامیس انسانها در معرض هتک و بی حرمتی است.

۳- قحطی و طاعون و وبا و سایر امراض مهلک و قهر طبیعی با قتل و کشتارهای کور سیاسی برای نابودی انسانها هماهنگ گشته است.

۴- چهره ها غم گرفته است و از درون دردمند و متنفر. عصیان بر ضد اوضاع حاکم حکایت دارد، رفتارها خشن و دور از محبت و صمیمیت است.

۵- از ملیت و آثار وحدت ملی هیچ نشانه ای نیست، بیگانگی افراد نسبت به هم در حال افزایش است.

۶- تظاهر به دین و دینداری و حمایت از مذهب و سیله ای است برای رسیدن به اغراض سیاسی. در ضمن اختلاف عقیدتی سبب انشعاب و جدایی مردم شده است و پایه های وحدت دینی و ملی سست است. به طور کلی سواحل جنوبی دریای خزر و نواحی مرکزی ایران برای رشد تشیع آماده شده است.

ج - دور نمای افق اقتصادی :

۱- تیرگی افق سیاسی و عدم ثبات آن سبب رکود و سقوط اقتصادی شده است.

۲- مالکیت و علایق ملکی از مردم گرفته شده، ظلم و اجحاف در وصول مالیاتها برقرار

است. مزارع به سبب عدم امنیت زیر کشت نمی رود و کمبود غذا قحطی را سبب شده است.
 ۳- ملكوك الطوائفي و تیرگی روابط در میان دولتهای محلی تجارت را راکد و تجار را ورشکست ساخته است.

۴- دزدان راه و قطاعان طریق مانند خفاشان خون آشام راهها را از قافله خالی و رباطات و کاروانسراها را بی رونق کرده اند. ویرانی و آشفستگی شهرها این رباعی خیام را به یاد می آورد:

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس در پیش نهاده کله کیکاووس
 با کله همی گفت که افسوس افسوس کوبانگ جرسها و کجا ناله کوس

د - دورنمای الف فرهنگی

۱- بدی اوضاع اقتصادی سبب فقر مالی و فرهنگی شده است، اگرچه شاعرانی چون حافظ و عبید زاکانی و سلمان ساوجی را در این دوره داریم ولی اشعار آنان جز حسرت حرمان و مبارزه باریا و فساد نیست.

۲- اوضاع سیاسی و اجتماعی حاکم جبر یگری را گسترش داده، و تبلیغ مسایل جبری روح سلحشوری را ضعیف کرده و یأس و ناامیدی را رواج داده است.

۳- قهر و ترس و گسترش آن خود باختگی را در میان جوامع گسترش داده است.

۴- بی پناهی و نبودن مراجع دادخواهی و حزن و اندوه سبب روی آوردن مردم به خانقاهها و گسترش تصوف شده است تصوف نیز خود به ریا و تزویر دچار گشته است.

۵ - علاقه به تصوف پاک و تشیع و گرایش به سوی مصلحین چون شیخ خلیفه، سید قوام الدین مرعشی و شیخ فضل الله استرآبادی ارزشهای معنوی انسانی را زنده و فلسفه انسان خدایی را دوباره عنوان کرده است.

۶- تزویر و ریا و تملق و چاپلوسی اخلاق را فاسد و شخصیت انسانی را متزلزل کرده و عواطف لطیف انسانی جای خود را به ددمنشی و حیوان صفتی داده است. اما در این میان انسان دوستان و جوانمردانی نیز مشاهده می شوند به جای بیرون کشیدن گلیم خویش از آب نجات غریقان بی پناه و افتاده در ورطه مذلت را وجهه همت خود قرار داده اند.

با توجه به مسایل و مشکلاتی که فهرستوار از آنها یاد شد اکنون می توان در باره اوضاع اجتماعی و فرهنگی آن دوران به مطالعات عمیق تری پرداخت.

فصل اول

اوضاع اجتماعی

با توجه به دورنمای سیاسی و اجتماعی ایران در سده هشتم نباید انتظار داشت که در این قرن با رفاه و بهبود اوضاع اجتماعی و رشد فرهنگی مواجه شویم. دست به دست شدن شهرها و بی ثباتی سیاسی نابسامانیهای اجتماعی را پشت سر دارد. کشوری که سختترین و وحشتناکترین هجوم و حالات تاریخی را از طرف اقوام وحشی به خود دیده، پیش از آن که آن زخمها التیام یافته باشد دچار هرج و مرجهای قومی گردیده است و هیچگونه فریادری ندارد. مرجع و مأوایی برای مردم نیست. ستمدیدگان نمی توانند درد خود را به کسی بگویند و از کسی درمان طلبند. فقر عمومی با امراض مهلک و یأس و ناامیدی اندیشه های جبری و اعتقادات خاصی را در جامعه تلقین و تزریق کرده است. حکومتهای وقت با توسل به عوام فریبی و تظاهر به حمایت از دین داری بر جنایات خویش پرده می افکنند. روحانیون درباری نیز این سیاست را تقویت می کنند و جنگ اعتقادی و فرهنگی روی به گسترش است. در این حال تشیع و تصوف انقلابی مسیر تازه ای را به روی خود می گشاید. نهضت شیعی مذهب سربهداران در خراسان و مازنداران و نهضت حروفیان در آذربایجان نمونه ای از این گونه نهضتهاست که راه هموار می کنند تا اندکی بعد سلسله صفوی بیاید و مذهب تشیع وحدت ملی و سیاسی ایران را فراهم کند.

فصل دوم

نظام اداری و اجتماعی در دوران خانخانی

هریک از این حکومت‌های محلی تشکیلاتی اداری و اجتماعی در درون خود داشتند که مطالعه تک تک آنان از حوصله و ظرفیت این نوشته خارج است، ولی اشاره اجمالی لازم است تا شاید دانشجویان تاریخ را از آن فایده‌ای باشد.

در بحث تشکیلات اداری و اجتماعی به طور کلی باید گفت نظام اداری این دوره ادامه همان تشکیلات اداری ایلخانان بود، متهمی در مقیاس کوچکتر، البته از این نظام نباید همان انتظاری را داشته باشیم که از تشکیلات اداری یک سلسله بزرگ داریم زیرا قصد اغلب این حکومتها خدمت به مردم و اصلاح امور عامه نبوده است، اگر هم در بعضی این نیت وجود داشت وضع متزلزل و نا بسامان سیاسی امکان آن را نمی داده است که یک سیاست و یا سیستم صحیح مملکت داری ایجاد شود، تا گامی مؤثر برای رفاه عامه و بهبود امر زراعت و فلاح و تجارت و اقتصاد بر داشته شود، بجز چند مدرسه و مسجد جزئی از بناهای عام المنفعه دیگر خبری نیست. در مقابل بیشتر توجه حکومتها مصروف تقویت بنیه نظامی و جنگ افزار و توسل به حیل و دسایس برای برتری نسبت به دیگری می شده است. اما موارد ذیل را در کلیه این دولتها ملاحظه می کنیم:

۱ - سلطنت : سلطان - ایلخان - امیر

در رأس هریک از این حکومت‌های محلی شخصی با عنوان «سلطان»، «ایلخان» و یا «امیر» دیده می‌شود. در آغاز کار آنهایی که به قدرت می‌رسیدند چون خود را سزاوار عنوان ایلخان و یا سلطان نمی‌دیدند شخصی را به این عنوان منسوب می‌کردند و شرط لازم برای آن شخص نیز منسوب بودن به مؤسس دولت مغولی یعنی چنگیز بود. چنان که در دولت جلایریان محمد و جهان تیمور، در دولت چوپانیان ساتی بیگ و سلیمانخان و انوشیروان و در دولت طغاتی‌مور خود او از این قبیل بودند. و اشخاص صاحب قدرت نام «امیر» متصدی کلیه امور بودند. سلطان و یا ایلخان در اوایل کار با نظر شورا تعیین می‌شد، مانند انتخاب ساتی بیگ به سلطنت، ولی در دوره‌های بعد انجام نمی‌گرفت، شورا و نظر خواهی در میان نبود و انتصاب خان جدید تنها با اراده و نظر امیران بود. سلطان یا ایلخان دست‌نشانده بظاهر در درجه اول می‌بایست ریاست کلی امور کشوری و لشگری و در اصل امور نظامی را به عهده بگیرد. پادشاه فرمان جنگ را صادر می‌کرد و یا عهدنامه صلح را امضا می‌نمود.

نائب السلطنة

بعد از مقام سلطنت به عنوان نائب نیز بر می‌خوریم، این عنوان را در دوره چوپانیان و زمان امیر شیخ حسن و ملک اشرف و در دوره جلایریان در زمان امیر شیخ حسن بزرگ و دیگران می‌بینیم این امیران نایبانی نیز برای خود بر می‌گزیدند. چنان که نایب ملک اشرف خواجه عبدالحی بود و این عنوان را بعضاً به وزیر وقت نیز می‌دادند^۱، درجه نیابت سلطنت با درجه وزیری گاهی معادل و بعضاً از آن بالاتر می‌نمود.

امیر الامرا

در دستگاه حکومت خاندانهای محلی در دوران ملوک الطوائفی از جمله مقامات مملکتی مقام «امیر الامرائی» بود که دومین مقام بعد از سلطنت محسوب می‌شد. وظایف عمده امیر الامرا فراهم آوردن سپاه و آماده ساختن آن برای دفاع یا تهاجم بوده است. در زیر فرمان

۱- ذیل جامع التواریخ، ص ۱۷۵

امیرالامرا، امرای تومان، هزاره، صد و دهه قرار داشت و دستجات سپاه در زیر پرچمی بنام «سنجاق» انجام وظیفه می کردند. همه اینها بظاهر زیر فرمان سلطان و یا ایلخان بودند؛ و در واقع امیرالامرا خود صاحب قدرت و فعال مایشاء بود.

وزارت و وزیر

در این حکومتها، برای اداره امور کشوری و تنظیم دخل و خرج مملکتی و تأمین امور مالی و تعیین حکام شهرها و همکاری با پادشاه یکی از رجال مملکت از طرف مقام سلطنت و یا امیرالامرا به این سمت منصوب می شد. وزیر مهمترین شخصیت سیاسی کشور بود. فرمانی که در خصوص انتصاب خواجه جمال الدین به وزارت در عهد جلایریان در دست داریم ما را به وظایف و اختیارات وزیر آگاه می کند:

«... ممالک ایران زمین، از حدود مصر تا وادی آمویه و از سواحل هرمز تا باب الابواب او را ارزانی داشتیم تا آن طوری که لازم است اقدام کند، و کارهای امرا و تعیین اقطاع ایشان و وظایف ایناقان و مقربان و لشکریان را ترتیب دهد و به ضبط خزائن و رونق کارخانه ها اهتمام کند و ولایات را به عمال کافی و متصرفان امین واگذارد و شحنگانی بر سر ولایات بگمارد که تعدی نکنند و از آنچه حقشان است بیشتر نگیرند. بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا از ابتدای تسع و خمسين، امراء اولوس و تومانات و ایناقان و اصحاب دیوان بزرگ و ارگان دولت و اعوان حضرت و امرای هزارجات و صدجات و ملوک و حکام و سادات و مشایخ و قضاة و نواب و متصرفان و اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر و عموم اهالی ولایات، از عرب و عجم و ترک و دیلم و مغول و تاجیک و لر و کرد و خلج و تراکمه و سایر صحرائنشینان حومه، جمال الدین را وزیر دانند و در تمام کارها که به امور ممالک و محافظت ولایات و رعایت رعایا و دفع متعديان و قمع و قهر آنان و اکثار محصولات و ارتفاعات تعلق داشته باشد، رجوع کلی به او و نواب و گماشتگان او کنند و رای و حکم او را موثق و قانونی دانند و از سخن و صوابدید او در کلیه امور عدول نکنند و تجاوز نمایند. او را از تمام کارهایی که می کنند آگاه گردانند و هیچ قضیه از قضایای مملکت از او پنهان ندارند. امرای اولوس محروس در هر هفته یک روز در دیوان بزرگ پیش او حاضر شده و به اتفاق او و قاضی القضاة ممالک به فور به قضایای ارباب حاجات و اصحاب ظلامات رسیده و تفحص و تحقیق کرده بر قانون شریعت و معدلت و راستی به قطع رسانند و چون حکمی با آلتون تمغا صادر کردند

حکام و متصرفان ولایات بی تفویض و تقصیر به ادای آن قیام نمایند و جواب محصلان او به تسلیم وجوه گردد.^۲ از وظایف مهم وزیر انتصاب مأموران مالی شهرها، مقاطعه دادن مناطق، وصول مالیاتها بطریق جنسی و صدور بروات بود؛ اغلب وزیران از رسیدگی به امور مالی معاف بودند و شخصی به نام «صاحب دیوان» این مسؤولیت را عهده دار می شد. از وزیران معروف این دوره خواجه غیاث الدین محمد رشیدی وزیر آرداگان، رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد علیشاهی وزیران ساتی بیگ و سلیمان خان، خواجه عبدالحی وزیر ملک اشرف^۳، خواجه شمس الدین زکریا وزیر محمدخان، دست نشانده شیخ حسن بزرگ (جلایر) بودند. در دستگاه شیخ اویس، شمس الدین زکریا، خواجه نجیب الدین و خواجه مرجان وزیر بودند.

در دستگاه مظفریان، محمودبن رشیدی، امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب، شمس الدین صائین قاضی، خواجه تاج الدین عراقی، خواجه برهان الدین ابونصر فتح الله، خواجه برهان الدین (از ممدوحین خواجه حافظ)، خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار، خواجه کمال الدین حسین رشیدی، خواجه قطب الدین سلیمان شاه بن خواجه محمود کمال - شاه رکن الدین حسن، خواجه جلال الدین تورانشاه.

در دستگاه طغاتیاموریان خواجه علاء الدین هندو و در دستگاه اتابکان لرستان خواجه محمد و جاغری و دیگران وزیر بودند. جای تأسف است اغلب این وزرا با این که در تثبیت حکومتها نقشی داشتند سرانجام به سرنوشت شومی دچار می شدند و جان و مال به سلامت نمی بردند.

بعد از مقام وزارت مقاماتی چون مستوفی و خزانه داری دارای اهمیت بود. مقام مستوفی که مسؤول امور مالی بود، مانند دستگاه ایلخانان در دستگاه این دولتهای محلی نیز وجود داشت از آن جمله عمادالدین سربابی مستوفی شیخ حسن کوچک - چوپانی بود. خزانه داری نیز خیلی مهم بود و آن را «دولی خانه» هم می گفتند. تمام مسکوکات زر و سیم که در ضرابخانه های اکثر شهرهای ایران زده می شد و جنس آنها از زر و نقره و مس بود و واحد آن به ترتیب اهمیت. دینار، درهم، کپک، همه در خزانه جمع آوری و نگهداری می شد

۲- نخجوانی، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، عبدالکریم علی زاده، مسکو ۱۹۶۴، صص ۱۷۶؛ تاریخ آل جلایر، ص ۱۸۵.

۳- رک - تاریخ آل چوپان، صص ۳۲۱؛ دستور کاتب، ضرب دوم، نوع اول، ص ۹۵.

اجناس قیمتی غیر مسکوک نیز در خزانه جای داده می شد. از خزانه داران معروف ملک اشرف چوپانی، ابوبکر قوام الدین سراوی، خواجه شکر لب خازن و خواجه لولو ساجلو رامی شناسیم.

دیوان - محاکم قضایی

در رأس حکومت در پایتخت هریک از این حکومت‌های محلی **دیوانی** قرار داشت و مسایل سیاسی داخلی مملکت و همچنین روابط حکومت با دولتهای دیگر در این دیوان مورد مشورت و رسیدگی قرار می گرفت و از این دیوان بود که فرامین صادر می شد. وزیر و صاحب دیوان و اشخاصی که در این دیوان صاحب وظیفه بودند به «خواجه گان» دیوان مشهور بودند؛ در زمان ملک اشرف چوپانی، خواجه غیاث الدین محمد کرمانی و عمادالدین سراوی از آن جمله بودند.

اساسی تشکیلات دیوانی به قرار زیر بود:

دیوان سلطنت یا اعلی، دیوان بزرگ یا وزارت، دیوان قضا، دیوان انشا، دیوان استیفا، دیوان اشرف، دیوان الغ بیتکچی و دیوانهای دیگر. دیوان سلطنت در رأس سایر دواوین قرار داشت و سایر ادارات مملکت وابسته به آن بود گاهی آن را دیوان «اعلی» نیز می گفتند «دیوان» بزرگ یا وزارت را باید بعد از دیوان اعلی دانست که در رأس آن وزیر قرار داشت و وظایف آن را ملاحظه کردیم.

دیوان قضا

در این دوره سعی می شد برای رضایت عامه مردم قضاوت طبق قوانین شرع و بنا بر دستورات کتب فقهی (بیشتر سنی حنفی) صورت گیرد، از دوره تسلط مغول و ایلخانان بر ایران، کلمه قضا، جای خود را به «یارغو» یا «یرغو» داده بود. اما یرغو را باید قانون و مقررات حاکم در میان مقامات اداری و نظامی دانست. امور قضایی عامه مردم به خصوص ایرانیان طبق قوانین شرع مبین اسلام حل و فصل می شد.

تشکیلات قضایی در دیوان قضا تمرکز داشت و کارمندان و عمال آن عبارت بودند از:

۱- **قاضی القضا** که مهمترین مناصب مذهبی را عهده دار بود و توسط سلطان منصوب می شد. نمایندگان او در شهرها نایب قاضی القضا و حاکم اوقاف بودند، کارمندان او افرادی بودند با عناوین چون: حکام، منشیان دیوان، کاتبان دارالقضا و امین دارالقضا و دیگر مأموران آن. بالاخره مسایل حقوقی افراد و حل و فصل دعاوی و امور مربوط به خرید و فروش و امور زناشویی نیز در اختیار اشخاصی قرار داشت که به قوانین شرعی و اسلامی آشنایی کامل داشتند و ای بسا به یاسای چنگیزی که آن را «بخشی» می گفتند و با اصلاحیه غازان خان هم آشنا بودند. ریاست آنان به عهده شخصی بود که عنوان «شیخ الاسلام» داشت و با قاضی القضا برابر بود. در عهد شیخ حسن چوپانی در دستگاه چوپانیان **غفرالدین جابردی** و در زمان ملک اشرف، **خواجه غیاث الدین محمد کججکی** شیخ الاسلام پایتخت (تبریز) بودند، عنوانی که در مکاتب سلاطین مملوک مصر در باره خواجه غیاث الدین به کار رفته چنین است: اعادالله تعالی من بركة المجالس السامی^۴ ولی ملک اشرف گاهی او را مجبور به جلای وطن می کرد تا بر اعمال غیر انسانی ملک نظارت نداشته باشد.

از قضا و شیخ الاسلامهای معروف دستگاه جلایریان این کسان بودند: عبدالله بن محمد العبیدی الفرغانی قاضی بزرگ تبریز و از معروفترین فقهای شافعی و حنفی دوره خود بوده است؛ علی بن یحیی بن هیبت الله عباسی حنفی بغدادی، قاضی و نقیب بزرگ بغداد بود؛ و جمال الدین بو حافظ عمر بن عبدالحسین بن ادريس عنبری حنبلی بغدادی و صاحب عز الدین ابو المکارم بن کمال الدین بن تاج الدین رئیس دیوان قضای بغداد بودند^۵ و قاضی جلال الدین محمود امامی، قاضی القضاة معروف دولت کُورت در هرات بود.^۶

سپاه و نوع سلاح

هریک از این دولتهای محلی برای تقویت و بقای خویش به فراهم آوردن سپاه توجه خاص داشتند. سپاه یا قشون از سواره و پیاده تشکیل می شد و پیاده نظام بر مراتب بیشتر از

۴- رك: قلقشندی - شهاب الدین ابوالعباس احمد بن عبدالله، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، قاهره ۱۹۲۵ ج ۵، ص ۵۷.

۵- تاریخ آل جلایر، ص ۲۷۲

۶- حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۸۵

سواره نظام بود. سپاه از طوایف و اقوام مختلف به وجود می آمد؛ مهمترین این اقوام عبارت بودند از: مغول، ترك، تاجیک، گرجی، رومی، خمیری و... مشاغل بزرگ نظامی به افرادی داده می شد که حکومت در دست طایفه ایشان بوده برخی اصطلاحات نظامی که از ایلخانان به ارث مانده بود همچنین است امیرالامرا (سپهسالار)، امارت اولوس، امارت تومان، امارت اولکا (مدافع یاغیان و محافظ ولایات)، امارت هزاره، صده و دهه، بوکاولی لشگر، و یا ساول که معاش آنان با اقطاع و تیول تأمین می شد؛ امیر جاندار.

قشون ملک اشرف به ۵۰۰۰۰ تن بالغ می گشت، سوارکاران مسلح به تیر و کمان و نیزه و پیاده نظام مسلح به سپر و کلاه خود و دشنه و شمشیر و فلاخن و... بودند.

رسوم و عادات سپاه این بود که همیشه در خارج از شهر بسر برند (این مطلب را از سفارش ملک اشرف به امیر سیورغان و یاغی باستی می توان دریافت)^۷. در ایام صلح در دامنه کوهها و زیر چادرها و در مواقع جنگ در پشت اسبها به سر می بردند. هر قشون دارای پرچمی بود، سلاطین جلایری دارای پرچم رایتی بودند که بر روی آن نقش ازدهایی بود که از کمر گره خورده بود. سلمان ساوجی در این خصوص چنین گفته است:

ز ازدهای درفش تو بر دلش گرهی است که آن گره سر دندان کار بگشاید...^۸
سپاه دشمن از عزم درفش ازدها شکلت عزیمت می کند چون از عزیمت افعی وادهم^۹

مذهب و روحانیت

مذهب و روحانیت در فرهنگ ساکنان ایران زمین از مسایل ریشه ای و مورد توجه خاص بوده است. بجز اقلیت معدود، اکثریت اعتقاد به دین مبین اسلام و دیگر مذاهب مربوط داشته اند. در دوره ایلخانان اگر تحولاتی در اعتقادات ایلخانان پیش می آمد در جامعه تأثیر چندانی نداشت. اما باید گفت در دوره مورد مطالعه ما دین اسلام جا افتاده است و عموم سردمداران این حکومتها خود را مروج دین مبین اسلام معرفی می کنند، اکثر مردم در مذهب

۷- رك: ذیل جامع التواریخ، ص ۱۸۷-۱۸۶؛ تاریخ آل چوپان ص ۳۲۵.

۸- سلمان ساوجی، دیوان سلمان ساوجی، با مقدمه تقی تفضلی به اهتمام منصور مشفق، بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه، تهران ۱۳۳۶، صص ۴۷۹.

۹- دیوان، ص ۵۷۵.

اهل سنت هستند ولی به تشیع نیز علاقه نشان می دهند و به همین دلیل زمینه توسعه و گسترش تشیع در غرب خراسان به وجود می آید که دولت سر به داران در خراسان و مرعشیان در مازندران نتیجه آن است. در نقاط دیگر نیز شیعیان اظهار وجود می کنند.

محور اجتماع بر حول دین و مذهب می گردد. شیخ الاسلامها بر اساس فقه اسلامی کارهای مردم را انجام می دهند. جامعه نیاز به وجود قاضیان با تقوای مسلمان دارد. این قضات آموختگان مکاتب و مدارس و مدرسان بزرگ مسلمانند که روحانیت را رونق می دهند. روحانیان و عالمان دین پند و اندرز و نصایح و یا انتقاد و اعتراضشان اخلاق و رفتار تند سلاطین و امرا را اعتدال می بخشند.

در این دوره بوضوح می بینیم که هریک از امرا در قلمرو خود به احداث مساجد همت می گمارند و مساجد رونق پیدا می کنند. چوپانیان در آذربایجان، جلایریان در عراق مظفریان در یزد و کرمان و اصفهان و فارس و دیگران در نواحی قلمرو خویش در این امر نسبت به هم سبقت می جویند. مساجد مثل ادوار پیشین نه تنها مکان مقدس مذهبی است بلکه مراکز مهم سیاسی نیز می باشند. در این مساجد است که خطبه به نام سلطان و یا امیر وقت خوانده می شود و اخبار مملکتی به اطلاع مردم می رسد. از مناره های مسجد «اذان» طنین انداز می شود و مردم را به خود جذب می کند.

در این دوره نیز مثل دوره ایلخانان گرایش به تصوف ادامه دارد خانقاهها به رونق خود می افزایند، شیوخ و پیران طریقت در خانقاهها بر دلهای مردم حکومت می کنند. اهل فتوت به نوبه خود با الهام از روحانیت برای کمک به درماندگان و ناتوانان کمر همت بر میان بسته اند و فضا را از صداقت معطر ساخته اند.

گویش و نگارش

زبان معمول در دستگاه ایلخانان به زبان مادری شاه یعنی مغولی بوده است از زمانی که مغولها با ترکها در آمیختند زبان ترکی اویغوری و جغتایی زبان دوم دربار ایلخانان محسوب می شده است. بعدها چون به اسلام گرایش یافتند و زبان عربی زبان مذهبی آنان شد و در راستای آن با دولتهای عربی زبان رابطه سیاسی پیدا کردند، زبان عربی نیز مورد توجه قرار گرفت. البته بر اثر اختلاط طوایف و اقوام مختلف زبانهای مختلف با لهجه های متفاوت وجود داشته است چون با ایرانیان در آمیختند بتدریج زبان فارسی نیز در دستگاه ایلخانان رایج و

مرسوم شد به طوری که پادشاهان آخر ایلخانی به فارسی شعر می گفتند و در اوایل زندگی به تعلیم خط فارسی پرداخته و ابوسعید بهادرخان در نوشتن خط فارسی به زیباترین شکل شهرت داشته است؛ کتب تاریخ تدوین شده در این دوره نیز عموماً به زبان فارسی بوده و مورخان اصلاً فارسی زبان بوده اند. و تمام ایلخانان مغول از متون و مطالب آن بخوبی مطلع می شده اند و برایشان قابل فهم بوده است.

از لحاظ خط نیز، اولین خطی که مغولها با آن آشنایی یافتند خط اویغوری بود و آن طوری که اطلاع داریم، مطالبشان را به زبان مغولی با خط اویغوری می نوشتند تا این که خط عربی و فارسی را که نویسندگان ایرانی و عربی بکار می بردند و خط نگارش ایرانیان و سرزمینهای عرب زبان اسلامی و خط قرآن بود یاد گرفتند. در دوره مورد مطالعه ما زبان فارسی و خط عربی، زبان و خط رسمی همه سلسله های محلی بود.

روی سکه ها به خط عربی و به زبان فارسی و عربی نوشته می شد و همه نشان دهنده علاقه این حکومتها به زبان عربی و فارسی بود بهترین شاعران فارسی گوی در بارهای محلی به زبان فارسی به شاعری و مدیحه سرایی پرداخته اند. سلمان ساوجی، ابن یمین، شمس الدین خواجه حافظ و... از این جمله اند. ولی قراین نشان می دهد مغولها هنوز زبان مغولی و خط اویغوری را فراموش نکرده اند، حافظ ابرو خبر می دهد که ملک اشرف نامه ای به خط مغولی برای خواجه عبدالحی نوشت، خواجه مسعود از منشیان بزرگ دربار ملک اشرف بود که به فارسی و مغولی می نوشت^{۱۰}.

پول (سکه - معیار)

عیار پول و ارزش آن که از لحاظ مادی و اقتصادی در هر مملکتی در خور توجه است در دوره مورد مطالعه ما دچار تحول بود، از سویی به لحاظ سیاسی و اعتقادی نیز پول دارای نقش بود، هر دولتی که روی کار می آمد نخست سعی می کرد نام خود را در خطبه ها ذکر کند و پول رایج را به سود خود تغییر دهد، نوشتن نام مؤسس دولت بر روی سکه ها با آرم مخصوص به آن و جمله هایی که علایق معنوی آن را بیان می داشت متداول بود و بالاخره با تحول در امور سیاسی و مذهبی تحولی نیز در نقوش و عیار پول رایج پیدا می شد و استقلال پولی حاکی از

استقلال سیاسی نیز بود. بنابراین در این دوره همراه با تحولات ملوک الطوائفی و مبارزات قومی و دست به دست شدن شهرها و ادعاهای سیاسی و مذهبی، پول نیز در تغییر و تحول بود و غیر از جنبه مادی از لحاظ مذهبی و اعتقادی نیز سکه‌ها را متغیر می‌بینیم. به طور کلی سکه‌ها راهنمای خوبی در مطالعات تاریخی این دوره به شمار می‌آیند.

سکه‌ها در هر دوره در شهرهای مخصوصی توسط افراد با نظارت دولت از طلا و نقره و مس و آهن زده می‌شد و به نام دینار و درهم و کپک در اختیار مردم قرار می‌گرفت و نمونه‌هایی از آنها را در موزه‌ها مشاهده می‌کنیم.

مآخذ و کتابشناسی

الف - منابع

- آقسرائی ، کریم الدین محمد - مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار ، به اهتمام عثمان ، توران ، از انتشارات دانشگاه آنکارا ، ۱۹۴۳ .
- ابن اثیر ، عز الدین علی - تاریخ بزرگ اسلام و ایران ، ترجمه ابوالقاسم حالت ، مؤسسه علمی ، تهران ۱۳۵۳ .
- ابن یزاز اردبیلی ، درویش توکل - المواهب السنية فی مناقب الصوفیه ، چاپ سنگی .
- ابن بطوطه ، شرف الدین عبدالله - تحفه النظر فی غریب الامصار و الافسار ، ترجمه ، محمد علی موحد ، علمی ، تهران ۱۳۶۱ ، متن عربی قاهره ۱۹۰۴ ، ترجمه ترکی ، م . شریف استانبول ۱۳۵۵ هجری قمری .
- ابن بی بی ، حسین ابن محمد بن علی الجعفری ارعد - الاوامر العلانیة فی الامور العلانیة . به اهتمام ، عدنان ارزی ، از انتشارات دانشگاه آنکارا ۱۹۶۱ با مختصر سلجوقنامه ، م . ه . ، توسما ، لیدن ۱۹۰۲ .
- ابن تاری بردی (وردی) ، ابوالمحسن جمال الدین - المنهل الصافی و المستوفی بعد النوالی نسخه خطی کتابخانه نوری عثمانیه ، شماره ۲۴۲۹ و ۲۴۲۸ استانبول .
- ابن حبيب ، بدرالدین ابو محمد - درة الاسلاند فی اتواریخ دولة الاتراند ، نسخه خطی کتابخانه ایا صوفیا ، شماره ۸۴۹ ، استانبول .
- ابن حجر العسقلانی ، شهاب الدین ابوالفضل - الدرر الكامنة فی اعیان العاتة الثامنة ، حیدرآباد هندوستان ، ۱۳۴۹ هجر شمسی .
- ابن دواداری ، ابوبکر بن عبدالله - کنز الدرر و جامع الفرر . به اهتمام ، هانس روبرت رویمز قاهره ۱۹۶۰ .

ابن طقطقی ، صفی الدین محمد (الفخری) - *منية الفضلا في التواريخ الخلفا و الوزراء* ، بغداد ۱۹۳۴ .

ابن فوطی ، کمال الدین عبدالرزاق - *الحوادث الجامعة* ، به اهتمام ، م ، جواد ، بغداد ۱۹۳۳ .

ابن عربشاه ، احمد بن محمد بن عبدالله (شهاب الدین) - *زندگانی شگفت آور تیمور* ، ترجمه : عجایب المقدور فی اخبار تیمور ، ترجمه ، محمد علی نجاتی ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۳۹ شمسی .

ابن یمین ، امیر فخرالدین محمود (فریومدی) - *دیوان اشعار* ، به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی ، سنائی ، تهران ۱۳۴۴ شمسی .

ابوبکر القبطی الهروی - *تاریخ شیخ اویس* . چاپ افست و ترجمه انگلیسی ، و ، ب ، وان لون ، لاهه ۱۹۶۶ .

ابوالفدا ، الملك مؤید عمادالدین اسماعیل حموی - *المختصر فی اخبار البشر* ، قاهره ۱۹۶۷ .

احمد بن حسین بن علی کاتب - *تاریخ جدید یزد* ، به کوشش ، ایرج افشار ، ابن سینا ، تهران ۱۳۴۵ شمسی .

اسفزاری ، معین الدین محمد زمجی - *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات* به تصحیح و حواشی ، سید محمد کاظم امام ، ؟ تهران ۱۳۳۸ شمسی .

العمری ، شهاب الدین ابوالعباس - *مسالك الابصار فی ممالك الامصار* ، ف ، تشنر ، لایزیک ۱۹۲۹ .

العینی ، بدرالدین محمد - *عقد الجمان فی تواریخ اهل الزمان* ، نسخه خطی کتابخانه عمومی بایزید (جزو کتابهای ولی الدین افندی) ، شماره ۳۳۹۴ ، ۲۳۹۵ استانبول .

احمد افلاکی - *مناقب العارفين* ، به اهتمام تحسین یازجی ، از انتشارات دانشگاه آنکارا ، ۱۹۶۱ .

بناکتی ، ابوسلیمان داود - *روضة اولوالالباب فی معرفة التواريخ و الانساب* ، به اهتمام جعفر شعار ، تهران ۱۳۴۱ شمسی .

بیرزالی ؛ *تاریخ بیرزالی* ، نسخه خطی کتابخانه کوپرولو ، شماره ، ۱۰۳۷ ، استانبول .

مؤلف ؛ *آئوینیم سلجوقنامه* ، چاپ افست و ترجمه ترکی ، فریدون نافذ ، آنکارا ، ۱۹۵۲ .

- تاریخ سیستان، به اهتمام محمدتقی بهار، مؤسسه خاور، تهران ۱۳۱۴
- جعفر بن محمد بن حسن، جعفری - تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۸ شمسی.
- جوینی، عظاملک علاءالدین - تاریخ جهانگشا، به اهتمام علامه محمد قزوینی، تهران ۱۳۳۷
- حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله - ذیل جامع التواریخ رشیدی، به اهتمام خانابا بیانی انجمن آثار ملی ایران، تهران ۱۳۵۰، چاپ دوم.
- حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله - مجموعه تاریخ و جغرافیا، نسخه خطی کتابخانه ملک، تهران شماره ۴۱۴۳.
- حافظ ابرو زبدة التواریخ، نسخه خطی کتابخانه ملک، تهران شماره ۴۱۶۶
- حافظ ابرو - زبدة التواریخ، به تصحیح و تعلیق، سید کمال حاج سید جواد، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، تهران ۱۳۷۲.
- حافظ حسین، کربلایی - روضات الجنان و جنات الجنان، جعفر سلطان القرائی، تهران ۱۳۴۹ شمسی.
- حمداله مستوفی، حمداله بن ابی بکر بن احمد بن نصر قزوینی - تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶ شمسی.
- خواجہ شمس الدین، حافظ - دیوان اشعار حافظ، انتشارات بامداد، تهران ۱۳۶۲.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی - صبیح السیر فی حقایق الاخبار البشر، اقبال. تهران ۱۳۳۳ شمسی.
- رشید الدین فضل الله همدانی - جامع التواریخ، به اهتمام بهمن کریمی، تهران ۱۳۴۱ شمسی.
- سلمان ساوجی - دیوان اشعار، به اهتمام منصور مشفق، صفی علیشاه، تهران ۱۳۳۶ شمسی.
- سمرقندی، عبدالرزاق - مطلع السعدین مجمع بحرین، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران، شماره ۳۰۱۱. مطلع السعدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوائی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران ۱۳۷۲.
- سمرقندی، دولتشاه بن بختیشاه - تذکرة الشعراء، به اهتمام محمد عباسی، بارانی، تهران ۱۳۳۸ شمسی.

- سیفی هروی ، سیف بن محمد بن یعقوب - *تاریخنامه هرات* ، به تصحیح محمد زبیر الصدیقی به اهتمام خان بهادر خلیفه محمد اسداله ، کلکته ۱۳۶۲ قمری .
- سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی - *آثار الوزر* ، به تصحیح ، حسینی ارموی ، اطلاعات ، تهران ۱۳۶۴ .
- شبانکاره ای ، محمد بن علی - *مجمع الانساب* ، نسخه خطی کتابخانه سلیمانیه (جزو کتابهای ینی جامع) شماره ۹۰۹ ، استانبول .
- شرف الدین علی یزدی - *ظفرنامه* ، به اهتمام محمدعباسی ، امیر کبیر ، تهران ۱۳۳۶ شمسی .
- شرف خان بیدلیسی ، *شرفنامه* ، به اهتمام ، و . زرnof . پطرزبورگ ۱۹۶۰ .
- شهرستانی ، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم - *الملل و النحل* ، به تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی اقبال ، تهران ۱۳۵۰ شمسی .
- صفدی ، صلاح الدین خلیل بن آیبک - *ایمان العصر و اخوان النصر* ، کتابخانه ایا صوفیا شماره ۲۹۶۳ و ۲۹۷۰ ، استانبول ،
- غفاری کاشانی ، احمد بن محمد (قاضی) - *تاریخ نگارستان* ، به تصحیح . . . آقامرتضی مدرس گیلانی ، حافظ ، تهران ۱۴۰۱۴ قمری .
- غریغوریوس ، ابوالفرج اهرن (ابن العبری) - *تاریخ مختصر الدول* ، ترجمه محمدعلی تاج پور و . . . اطلاعات ، تهران ۱۳۶۴ .
- فسائی ، میرزا حسن حسینی - *فارسنامه ناصری* ، چاپ افست ، تهران ، بی تا
- فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی - *معجم فصیحی* ، به تصحیح و تحشیه ، محمود فرخ ، کتابفروشی باستان ، مشهد ۱۳۴۱ .
- قره جه داغی ، محمد علی عوانصری - *زین المعابد فی فضیلة المساجد* ، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی .
- القلقشندی ، ابوالعباس احمد بن علی - *صبح الاعشی فی صناعة الانشا* ، قاهره ۱۹۱۵
- کاشانی ، ابوالقاسم عبدالله - *تاریخ اولجایتو* ، به اهتمام مهین همبلی ، تهران ۱۳۴۸ شمسی .
- کُتبی ، محمود - *تاریخ آل مظفر* ، به اهتمام عبدالحسین نوائی ، امیر کبیر ، تهران ۱۳۶۴ شمسی .

مرعشی، سید ظهیرالدین - *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، به اهتمام برنهارد وارن، نشر گستره تهران ۱۳۶۳.

مشکور، محمد جواد - *اخبار سلاجقه روم* با مختصر سلجوقنامه، کتابفروشی تهران، تهران ۱۳۵۰ شمسی.

معین الدین نطنزی - *منتخب التواریخ* (آنونیم اسکندر)، به اهتمام ژان اوبن، تهران ۱۳۳۶ شمسی.

معین الدین، بن جلال الدین محمد (معلم یزدی) - *مواهب الهی در تاریخ آل مظفر*، به تصحیح سعید نفیسی، اقبال، تهران ۱۳۳۶ شمسی.

مفضل ابن ابی الفضایل - *المنهج السدید والدیر الفرید فیما بعد تاریخ ابن العمید*، کتابخانه ملی پاریس، نسخه خطی شماره ۴۰۷۵، بخش شرقی.

مفید بافقی، محمد مفید مستوفی بافقی - *جامع مفیدی*، به کوشش ایرج افشار، اسدی تهران، ۱۳۴۲ شمسی.

منهاج السراج جوزجانی (قاضی ابو عمر) - *طبقات ناصری*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.

میرخواند، محمد بن سید برهان الدین خواندشاه - *روضة الصفا فی سیره الانبیا الملوک والغلا* چاپ سنگی و سربی، تهران ۱۳۳۹.

میرخواند *دستور الوزیر*، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، اقبال، تهران ۱۳۵۳.
نخجوانی، محمد بن هندوشاه - *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، عبدالکریم علی اوف (زاده)، مسکو ۱۹۶۴.

نویری، شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب - *نهايت الارب فی فنون الادب*، نسخه خطی کتابخانه کوپرولو، شماره ۱۱۸۸ استانبول.

وزیری کرمانی، احمد علیخان - *تاریخ کرمان* (سالاریه)، به تصحیح و تحشیه، باستانی پاریزی، شرکت کتابهای ایران، تهران ۱۳۴۰.

وصاف الحضرة، شهاب الدین (شرف) عبدالله بن فضل الله شیرازی - *تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار*، چاپ سنگی افست، تهران ۱۳۳۸.

یازجی اوغلی، علی - *تواریخ آل سلجوق (قصه تواریخ اغزننامه)*، نسخه خطی کتابخانه ملی فرانسه، بخش ترکی، شماره ۷۳۷.

یوان- شائو- پی شی- **تاریخ سری مغول**، ترجمه ترکی، احمد تمیر، از انتشارات دانشگاه آنکارا ۱۹۴۸، ترجمه از متن فرانسه، شیرین بیانی.

یحیی بن عبداللطیف- **لب التواریخ**، افست سنگی، بنیاد و گویا، تهران ۱۳۶۳

ب - تحقیقات

آژند، یعقوب- **قیام شیعی سربه داران**، نشر گستره، تهران ۱۳۶۳ شمسی.
ابن خلدون، عبدالرحمن- **العبر**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۸.

اقبال، عباس- **تاریخ مغول**، امیر کبیر، تهران ۱۳۴۱ شمسی.
بارتلد، اشپو- **تاریخ مغولهای ایران**، ترجمه محمود میر آفتاب، علمی، تهران، ۱۳۶۸ شمسی.

بارتلد، واسیلی و لادیمیر- **ترکستان در زمان استیلای مغول** ترجمه علی اصغر حکمت تهران ۱۳۳۹.

بیانی، شیرین- **تاریخ آل جلایر**، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۵ شمسی.
پطروشفسکی و . . . - **نهضت سربه داران خراسان**، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران، ۱۳۴۱ شمسی.

ترابی طباطبائی، سید جمال- **«سکه های اسلامی دوره ایلخانان - کورگانی»** نشریه شماره ۳ موزه آذربایجان، تبریز، ۱۳۴۷ شمسی.

جان ماسون اسمیت- **خروج و عروج سربه داران**، ترجمه یعقوب آژند، واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی، تهران ۱۳۱۶.

حقیقت، عبدالرفیع- **تاریخ جنبش سربه داران**، تهران ۱۳۶۴.
حنالفاخوری، خلیل البحر- **تاریخ فلسفه در جهان اسلام**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، زمان تهران ۱۳۵۵.

خسروی، محمد رضا- **جغرافیای تاریخی ولایت زاوه**، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۶.

ستوده، حسنعلی- **تاریخ آل مظفر**، از انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۶.
صفا، ذبیح اله- **تاریخ ادبیات در ایران**، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸، ج ۳.

- غنی ، قاسم - *بحث در آثار و افکار و احوال حافظ*، زوار، تهران ، چاپ دوم ۱۳۴۰ .
- فاروق سوم - *قرالوینلوه* ، ترجمه وهاب ولی ، مؤسسه تحقیقات فرهنگی ، تهران ۱۳۶۹ .
- گروسه ، رنه - *امپراتوری استیها (امپراتوری صحرا نوردان)* ، ترجمه غلامحسین میکده ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۵۳ شمسی .
- میرغلام ، محمد غبار - *افغانستان در مسیر تاریخ* ، مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری ، تهران ۱۳۶۸ شمسی .
- نبی ، ابوالفضل - *تاریخ آل چوبان* ، دانش امروز، تهران ۱۳۵۲ .
- نخجوانی ، حاج حسین آقا - «تاریخچه مسجد استاد شاگرد» *نشریه دانشکده ادبیات تبریز*، شماره ۳، سال هشتم ، پائیز ۱۳۳۵ شمسی .

ج - مآخذ غیر فارسی و عربی

- Oral - Zaki "Timurtas" Belleten, No 23 Turk Tarih-Kurumu Basimevi Ankara 1959 .
- Uzuncarsili. I. Hakki-Anadolu Beylikleri ve Akkoyunlu Karakoyunlu Devletleri-Turk Tarih Kurumu Yayinlarindan . VIII. Seri-sa. Ankara, 1969 .
- Uzuncarsili. I. Hakki "Emir Cupan Soldus ve Timurtas" Belleten . No 192 Turk Tarih Kurumu Ankara 1967 .
- Baron d'Ohsson - *Histoire des Mongols Depuis Tekinguiz Khan Jusqu' A Timour Bais ou Tamerlan* . Paris, 1925 .
- R.M. Savory - *Gubaniides . Encyclopedie de L'islam Tome IIC-C*. Paris 1965.
- Faruk. Sumer - *Anadolu'da Mogollar* . Turk Tarih Kurumu Basimevi - Ankara 1970 .

فهرست اعلام

الف - رجال و دودمانها

۱۷۵، ۱۷۲، ۹۲، ۹۱، ۸۴، ۸۳	آ
آبی تیمور ۱۰۴، ۱۱۳	آباقا (خان) ۷، ۳۸، ۳۹، ۱۳۳، ۱۵۴
	۱۵۵
الف	آریا گاون ۱، ۴۰، ۴۱، ۷۰، ۱۸۴
ابن بطوطه ۱۰، ۱۰۴	آروق ۳۸
ابن یمن ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۶۴، ۱۸۹	آق بوقا (امیر) ۳۹، ۱۴۷
ابوبکر ۲۷، ۵۳، ۶۵، ۶۶، ۷۹	آق قویونلو ۵۱
ابوبکر (رکن الدین) ۱۶۵	آل باوند ۱۱۰
ابوبکر (قوام الدین سراوی) خواجه ۱۸۵	آل اشرف ۱۱
ابوزید (سلطان) ۷۷	آل اینجو ۷۴، ۱۳۸
ابوسعید (ایلخان، بهادر، سلطان) ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۱	آل جلایر ۳۷، ۴۵، ۴۹، ۵۴، ۸۳، ۱۷۲
۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۶۷، ۶۸	۱۸۷، ۱۷۵
۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۸۰، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲	آل چوپان ۵، ۴۲، ۴۸، ۸۳، ۱۳۵، ۱۷۵
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۵۷	آل حمید ۱۱۰
۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۸۹	آل صاحب آقا ۱۳
اتابکان ۴، ۶۶	آل قرامان ۱۱
اتابکان زنگی ۸۸	آل کورت ۳، ۴، ۹۱، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۷
اتابکان سلغری ۱۷۲	۱۰۸، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۲
اتابکان لرستان ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۴	۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲
	آل مظفر ۳، ۵، ۱۶، ۲۱، ۳۷، ۴۶، ۴۸
	۴۹، ۵۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۸۲

- اتابک سعدبن زنگی ۱۷۲
 اتابک شمس‌الدین ۱۷۲
 اتابک یوسف شاه ۱۷۲، ۶۶
 احمدبن شیخ اویس ۱۷۲
 احمد تکودار ۳۹
 اختیارالدین حسن قورچی (امیر) ۸۴
 اخى جوق (امیر) ۴۵، ۷۶، ۸۰
 اخى شجاع‌الدین خراسانی ۱۷
 ادونجی ۳۹
 ارته (امیر) ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۴۰
 ارغون آقا
 ارغون خان - ب ۳۹، ۶۶، ۶۷، ۱۳۳، ۱۶۱
 ارغونشاه (امیر) ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶
 ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۸
 ازبک ۲۹
 استاد شاگرد (مسجد) ۲۰، ۲۱
 اسفراینی (نورالدین عبدالرحمن) ۵۱
 اسکندر قوشچی (امیر) ۱۶۰، ۱۶۸
 اسکندر شیخی ۱۴۳، ۱۶۹
 اسماعیلیان - الف ۱۵۴
 اعرابی ۷۲
 افراسیاب چلاوی ۱۶، ۱۶۸، ۱۶۹
 امامی هروی ۱۶۴
 المتعضد بالله ۷۹
 امیر عبدالقادر ۴۹
 امیر فرخ ۸۶
 اکرنج (امیر) ۱۳۵
 امیر علی (امیر) ۲، ۶۶
 انوشیروان ۲۴، ۲۷، ۱۸۲
 اوکتای قاآن ۳۸، ۱۵۳
 اوغان (اوغانی - اوغانیان) ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۸۸
 اویرات ۲، ۱۵، ۴۰، ۹۷، ۱۳۴، ۱۳۵
 ۱۴۴
 اویغور (قوم) ۴۰، ۱۸۸
 اویغوری (خط) ۱۸۹
 ایل بابا ۱۳۴
 ایلدرم بایزید ۵۱، ۵۲، ۹۲
 ایلکانیان ۲، ۳۷، ۸۳، ۸۷، ۹۱، ۹۳، ۱۷۲
 ایلکای نویان ۳۹
 اینجو (امیر) ۶۹، ۷۰
 اولجایتو (ایلخان خدابنده) ۳، ۸، ۱۵، ۳۹
 ۶۷، ۷۸، ۱۳۳، ۱۵۶، ۱۵۷
 ب
 بالفجی (شیخ محمد) ۲۹
 بالوی آملی (شیخ) ۹۹
 بایدو (ایلخان) - ب ۷
 بایزید (سلطان) ۵۰، ۸۷
 بخشی ۱۸۶
 براق خان ۱۵۴
 برقون (ملک) ۵۲
 برهان‌الدین ابونصر فتح‌الله (خواجه)
 بغداد خاتون ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۳۹
 ۴۰، ۱۴۱، ۱۵۷، ۸۱، ۸۴
 بورکه (امیر) ۳
 بوکا (امیر) ۳۸

- برغول (امیر کویانگ) ۳۸
 بیتکچی (بیتکچیان) ۲۷
 بیرس (ملک) ۳۹
 بیرام (خواجه) ۴۷، ۴۹
- پ**
 پیر بذاق (امیر) ۵۳، ۵۴
 پیر حسین (امیر) ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۷۰، ۷۱، ۷۲
 پیر علی (امیر) ۱۶۱، ۱۶۵
 پیر محمد (امیر) ۱۶۱
 پیرک (پادشاه) ۱۴۰، ۱۴۳
 پهلوان (اسد خراسانی) ۸۵، ۸۶، ۸۹
 پهلوان حاجی ۴۹
 پهلوان علیشان ۸۶
- ت**
 تابان بهادر ۱۲۸
 تاتار ۱۱۷
 تارخان (تارخانی) ۷
 تاج‌الدین شیزی (خواجه) ۸۴
 تاج‌الدین عراقی ۷۱، ۸۳، ۱۸۴
 تاج‌الدین عثمان مرغینی ۱۵۲، ۱۵۳
 تاج‌الدین علیشاه (وزیر) ۸
 تاج‌الدین محمد ۶۴
 تاجیک (قوم) ۲۶، ۱۰۸، ۱۸۳، ۱۸۷
 تایجیوت (قوم) ۶
 تُرک (تورک) (قوم) ۲۶، ۱۸۳، ۱۸۷
 ترکان (قوم) ۱۱۷
 تغمش (امیر) ۵۰، ۱۴۷
- تفتازانی (سعدالدین) ۱۶۴
 تکودار (ایلخان) - ب ۷
 تموچین ۶
 تودا اون (امیر) ۶
 تولی (خان) ۱، ۴۰
- تیمور (امیر) ۴، ۲۹، ۳۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳
 تیمورتاش ۳، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۲۲، ۲۹، ۴۰، ۴۴
 تیموریان ۳۷
- ث**
 ثروت (امیر) ۱۳۶
 ثروت‌بن ناری ۱۳۵
- ج**
 جابردی ۱۸۶
 جاغری (امیر) ۱۸۴
 جاغری (خواجه محمد) ۱۷۲
 جانی بیگ ۲۸، ۲۹، ۷۶
 جانی قربانی ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵
 ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۱
 جانیکی ۲۷
 جرماغون (امیر) ۱۵۳
 جرمانی ۶۸، ۷۲، ۸۵

۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۲۲، ۳۹، ۴۰،

۴۱، ۴۲، ۷۲

چوپانیان ۳، ۵، ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۲۹،

۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۷۰،

۷۱، ۷۳، ۷۶، ۹۳، ۹۷، ۱۳۵،

۱۳۶، ۱۵۷، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸

ح

حاجی ضراب ۷۴/ح

حاجی بیگ ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷

حاجی شاه ۶۸

حاجی طغای ۱۸، ۲۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴/ح

حاجی سیف‌الدین (امیر) ۱۶۱

حافظ اسلام ۱۵۹

حافظ (امیر) ۴۴/ح

حافظ شغانی ۱۳۹

حافظ (شمس‌الدین محمد - خواجه) ۷۴،

۸۱، ۹۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴

حمزه (برادران) ۹۹، ۱۲۹

حمزه (پسران) ۱۲۹

حمزه (حاجی) ۲۳

حمزه (حسین) ۹۸

حمیری ۲۶

حیدر قصاب ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹

خ

خالدبن ولید ۸۰

خان سلطان ۸۴

خدابنده ۶۷

خلیفه عباسی - الف ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۹

جرمانیون ۷۳، ۷۸

جغتای (جغتایی) ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳،

۱۸۸

جلال‌الدوله (امیر اسکندر) ۱۱۰

جلال‌الدین تورانشاه (خواجه) ۹۰، ۱۸۴

جلال‌الدین شاه شجاع ۸۲

جلال‌الدین مسعود شاه ۷۰، ۷۲

جلال‌الدین محمود امامی ۹۰

جلال‌الدین (خواجه) ۱۰۱

جلایر (قوم) ۲۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲

جلایریان ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۴، ۱۸، ۳۸،

۴۰، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۹۷،

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۳،

۱۸۸، ۱۸۶

جمال‌الدین ابو‌حافظ ۱۸۳، ۱۸۶

جمشید قارن ۱۷۰

جن تیمور (امیر) ۱۵۳

جوجی قیسار ۱۳۴

جوریه ۱۰۰، ۱۲۶، ۱۲۸

جوینی (جوین) - الف ۱۰۲

جهان تیمور ۲، ۱۷، ۴۳، ۱۸۲

جهانگیر میرزا ۱۵۹، ۱۸۲

چ

چارشلی (عبدل بایان - امیر) ۲۰

چنگیز خان - الف ۱، ۵، ۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰،

۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۳،

۱۸۲

چشمی ۱۱۵

چوپان (امیر - نویان) ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰،

- خمیری ۱۸۷
 خواجه گان ۱۸۵
 خواجه لوء لوء (ساجلو) ۱۸۵
 خواجه مسعود (منشی) ۱۸۹
 خواجه محمد ۱۸۴
- ۵
 دانشمند بهادر ۳۸، ۱۵۶
 داود سبزواری (شیخ) ۱۲۸
 دامغانی (پهلوان حسن) ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
 درویش رکن الدین ۱۲۷، ۱۶۰
 درویش عزیز ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۱
 دلشاد خاتون ۱، ۲
 دمشق خواجه (امیر) ۱۱
 دولتخانه ۴۸
 دولندی خاتون ۸
 دولی خانه ۲۷، ۱۸۴
- ۶
 ربیعی پوشنگی (شاعر) ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۴
 رشیدالدین فضل الله (خواجه) ۳۸، ۴۸
 ۶۸
 رکن الدین حسن ۹۰، ۱۸۴
 رکن الدین درویش ۸۹
 رکن الدین کهین ۱۵۵
 رکن الدین ملک ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۵
- ز
 زکریا (شمس الدین) ۴۸
 زین العابدین (ع) (امام) ۱۶۸
- زین العابدین (سلطان) ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲
 ۲۶۲
 سونج (قتلق آغا) ۱۶۱
 سید خواجه ۱۴۳
 سیف الدین (امیر) ۱۶۱
 سیورغان (امیر) ۷، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۲
 ۲۳، ۲۴، ۱۴۱، ۱۸۷
 سیورغمش (امیر) ۸۵
- ش
 شاه شجاع ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۷۴، ۷۷
 ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰
 ۹۱، ۹۴، ۱۶۰، ۱۶۲
 شاهرخ ۵۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۰
 شاه سلطان ۷۴، ۷۷، ۸۲
 شاه محمد ۵۴
 شاه محمود ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۶۸، ۷۰، ۸۲
 ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۴
 شاه منصور ۵۰، ۶۵، ۶۶، ۸۶، ۸۷، ۹۱
 ۹۲، ۹۴
 شاهنامه ۱۵۶
 شاه یحیی ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۹۱، ۹۲
- س
 ساتی بیگ ۳، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۴، ۱۳۶
 ۱۸۲
 سادات مرعشی ۱۶۷، ۱۶۹
 ساوجی (سلمان - شاعر) ۴۵، ۴۸
 ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۹
 سربداران ۳، ۲۷، ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۹۳

سورخان شیرا ۶	۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵
سولدوز (قوم) ۵، ۷، ۲۹، ۴۰	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
سونجاق (امیر) ۷	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷
شبرغان (امیر) ۱۵۹	۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷
شبلی (امیر) ۱۴۱	۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵
شجاع‌الدین محمود ۱۷۲	۱۵۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳
شرف‌الدین محمد ۴۰، ۶۹	۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۸
شرف‌الدین مظفر ۷۱	سعدی (شاعر) ۸۰
شکر لب (خواجه - خازن) ۱۸۵	سلجوقی ۱۵۲
شمس‌الدین پشنگ ۷۵	سلطان ابوسعید ۱۵۸
شمس‌الدین بن ابوبکر (امیر - ملک) ۱۵۲	سلطان ابویزید ۹۱
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۵	سلطان احمد (جلایر) ۳۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱
شمس‌الدین زکریا (خواجه) ۴۲، ۱۸۴	۵۲، ۵۳، ۵۴، ۸۲، ۸۷، ۹۱، ۹۲
شمس‌الدین سوم ۱۶۵	۱۴۲
شمس‌الدین صائین (قاضی) ۷۲، ۸۱، ۱۸۴	سلطان بخت ۲۹
شمس‌الدین علی (خواجه) ۱۱۳، ۱۱۴	سلطان حسین (جلایر) ۲۱، ۳۸، ۳۹، ۴۸
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲	۴۹، ۸۶، ۸۷
شمس‌الدین کهین (ملک) ۱۶۳، ۱۶۵	سلطان خاتون ۱۵۸
شمس‌الدین فضل‌الله ۱۰۱	سلطان شبلی ۹۰
شمس‌الدین محمد (حافظ) ۱۱۵، ۱۸۹	سلطان علی پیرک ۱۴۴
شمس‌الدین محمد کورت ۱۵۵، ۱۵۸	سلطان غیاث‌الدین محمود غوری ۱۵۲
۱۶۲	سلطان مراد ۵۱
شهید اول (محمد مکی) ۱۲۶	سلطان ولد ۵۴
شیخ ابو اسحاق (امیر) ۲۵، ۶۹، ۷۰، ۷۲	سلطان معتصم ۹۳
۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۴	سلیمان خان ۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰
شیخ اویس (سلطان) ۲۹، ۳۸، ۴۵، ۴۶	۲۲، ۲۳، ۱۸۲
۴۷، ۴۸، ۵۴، ۷۶، ۸۳، ۸۶، ۸۷	سنتای (امیر) ۱۴۲
۹۴، ۱۷۲، ۱۸۶	سنجربین ملک‌شاه ۱۵۲
شیخ حسن بزرگ (جلایر) ۲، ۳، ۵، ۶، ۸	سوتائیان ۴۱
۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸	سودایی ابوردی ۱۴۵

طغای تیمور (خان) ۲، ۳، ۱۵، ۱۶، ۲۰،
 ۲۸، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۹۸، ۱۹۷،
 ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۳،
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸،
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵،
 ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۸۲، ۱۸۴

ظ

ظهیرالدین ابراهیم صواب (امیر) ۸۱، ۱۸۴
 ظهیرالدین کرابی (امیر - خواجه) ۱۱۸
 ظهیرالدین مرعشی ۱۶۸

ع

عادل آقا (امیر) ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۸۷، ۱۴۲
 عبدالبايان (چارشلی) ۲۰
 عبدالحی (خواجه) ۲۴، ۲۵، ۱۸۲، ۱۸۴،
 ۱۸۹
 عبدالرزاق (امیر) ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳،
 ۱۰۴، ۱۰۵
 عبدالله بن محمد العییدی الفرغانی ۱۸۶
 عبدالله مرعشی (سید)
 عبدالله صیرفی (خواجه) ۳۰
 عبدالله مولای (امیر) ۱۳۴، ۱۳۵
 عثمان مرغینی ۵۱، ۱۶۵
 عجم ۱۸۳
 عرب ۱۸۳
 عزت الملک ۱۹
 عزالدین ابوالمکارم ۱۱۶، ۱۸۶
 عزالدین حسین ۱۳۷، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۲،
 ۱۷۳

۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰،
 ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۱۳۴،
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۸۲، ۱۸۴

شیخ حسن جوری ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳،
 ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲،
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷،
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۵۹

شیخ حسن چوپانی (کوچک - امیر) ۲، ۳،
 ۶، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰،
 ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۷۲،
 ۱۳۶، ۱۸۲، ۱۸۴

شیخ خلیفه ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۱،
 ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۳۶،
 ۱۷۷

شیخ علی بهادر ۹۷، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۵۸
 شیخ علی بهادر (امیر) ۱۳۷
 شیخ علی هندو (امیر) ۱۴۱
 شیخ فضل الله استرآبادی ۱۷۷
 شیخ محمد کججی (خواجه) ۲۶
 شیرانشاه ۴۷

ص

صدرالدین اردبیلی (خواجه) ۱۸۰
 صدرالدین خطیب پوشنگی ۱۵۶
 صفوی ۱۷۰

ط

طاير بهادر (امیر) ۱۵۳، ۱۵۴
 طغان بوقا (امیر) ۳۹
 طغانشاه ۸۵

- عزالدين بوغندی (امير) ۱۵۵، ۱۵۶
 عزالدين عمر مرغینی ۱۵۲
 عزيز مجدی ۱۱۹
 علائیہ ۳۰
 علاءالدوله ۵۳، ۵۴، ۶۶
 علاءالدين سمنانی (شيخ) ۹۹
 علاءالدين عطاءملك ۷
 علاءالدين محمد هندو (وزير - خواجه) ۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۳۴، ۱۳۶
 ۱۴۰، ۱۸۴
 علی بن ابيطالب (ع) ۸۰
 علی بن یحیی بن هیثم الله ۱۸۶
 علی بیگ ۱۴۶، ۱۶۱
 علی پادشاه (امیر) ۴۰، ۴۱، ۴۴
 علی سهل ۷۴
 علیشاه جیلانی (خواجه) ۲۷
 علی قوشچی (امیر) ۱۳۴
 علی مؤید (خواجه - امیر) ۱۶، ۸۵، ۸۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷
 ۱۲۸، ۱۴۶
 علی میکال (وزير - خواجه) ۱۳۶
 عمادالدين احمد ۸۸
 عمادالدين سراوی (خواجه) ۲۳، ۱۸۴، ۱۸۵
 عمادالدين (سید) ۱۴۷
 عمر بن عبدالحسین بن ادریس عنبری ۱۸۶
 عمر خیام (شاعر) ۱۷۷
 عمر شیخ (امیر) ۱۴۷، ۱۶۱
 غ (غ)
 غارن (خان) - ب ۶، ۹، ۶۷، ۱۳۳، ۱۴۴
 غزغین (غدغن) ۱۵۹
 غوری (امیر) ۷۱، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲
 غوریان ۷۱، ۱۵۱
 غیاثالدين اول ۱۲، ۱۴۴، ۱۶۳
 غیاثالدين پیر علی ۱۲۷، ۱۶۰
 غیاثالدين حاجی ۶۵، ۶۶
 غیاثالدين کیخسرو ۶۸، ۷۰
 غیاثالدين محمد رشیدی (خواجه) ۱، ۴۰
 ۱۸۴
 غیاثالدين محمد علیشاهی (خواجه) ۱۶
 غیاثالدين محمد کججکی ۱۲۷، ۱۸۶
 غیاثالدين محمد کرمانی ۱۸۵
 غیاثالدين محمد کورت (ملک) ۹، ۱۴۶
 ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۵
 غیاثالدين محمود غوری ۱۵۲
 غیاثالدين محمودشاه ۸۵
 غیاثالدين مرعشی ۱۶۹
 غیاثالدين هبة الله حموی (شيخ) ۹۹
 غیاثالدين بحرآبادی ۱۳۹
 ف
 فخرالدين جابردی ۱۸۶
 فخرالدين حسن (کورت) ۱۱۰، ۱۳۸
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۵
 فضل الله (خواجه) ۱۱۴
 ق
 القاهر بالله (محمد بن ابی بکر) ۸۹
 قتلغشاه ۴۶

- قراچری ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶
قراحسن ۱۵
قراختایی ۷۱، ۷۵
قراسنقر ۱۲
قراطوغان ۱۶۹
قراقویونلو ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۴
قرامان (نی) ۱۰
قرامحمد ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱
قرايوسف ۵۲، ۵۳، ۵۴
قطب‌الدین سلیمان‌شاه (خواجه) ۸۵، ۹۰، ۱۸۴
قطب‌الدین نیکروز ۷۱
قوام‌الدین محمد صاحب عیار (خواجه) ۸۲، ۱۸۴
قوام‌الدین مرعشی ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۷
قویلاي قآن ۸۳
قوچ حسین (امیر) ۱۹
قورولتای ۱۶۱
- ک
کاووس بن کیقباد ۲۴، ۲۵، ۴۷
کاویان ۲۴
کُرد ۲۸
کِرکوز ۱۵۳
کرمانیان ۸۵
کلو اسفندیار ۱۱۳، ۱۱۴
کمال‌الدین حسین رشیدی (خواجه) ۸۹، ۱۸۴
کمال‌الدین مرعشی ۱۶۸
کورت‌نامه ۱۵۶
- کیقباد ۴۷
کیومرث (پاودسبانی)
- گ
گیوک (خان) ۱۵۳
گیخاتو (خان) - ب ۷، ۱۷، ۳۹، ۶۷
- ل
لطف‌الله (میرزا - امیر - خواجه) ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
لقمان پادشاه ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳
- م
مبارزالدین محمد (امیر) ۳، ۲۱، ۴۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵
۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۹۰، ۹۳
مجدالدین اسماعیل - (قاضی) ۷۱
مجدالدین مظفر کاشی (امیر) ۹۱
محتسب ۶۷، ۷۹
محمد آی تیمور ۱۱۲
محمد بیگ ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۵
محمدخان ۲، ۱۴، ۲۴، ۴۲، ۶۵، ۶۶، ۱۶۵، ۱۸۴
محمد رضا ۱۲۰
محمد عصار (خواجه) ۴۸
محمد علیشاهی ۲۳، ۲۴
محمود بن رشید ۸۱، ۱۸۴
محمود خواجه ۲۸
محمودشاه (اینجو) ۳

- محمود کمال (خواجه) ۹۰
مخدوم شاه ۸۵
مرجان (خواجه) ۱۸۴، ۴۷
مرعشیان ۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۸
مظفرالدین ابویزد ۸۸
مظفرن منصور (امیر) ۶۶، ۶۷
مظفری ۲۸
مظفریان ۳۷، ۴۶، ۶۵، ۷۰، ۸۵، ۸۸
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۸
مظفریه ۷۷
معزالدين حسين (کورت) ۷۱، ۱۰۶
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۸
۱۰۸، ۱۶۰، ۱۶۳
معین الدین اشرف ۷۸، ۹۰
ملک اردشیر ۷۵
ملک باقر ۱۶۵
ملک حافظ ۱۶۵، ۱۵۸
ملک رکن الدین کهین ۱۵۵
ملک محمد ۱۶۱، ۱۶۲
ملک سیف ۷۵، ۱۵۴
ملک ناصر ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۰، ۲۷، ۴۱
۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۱۸۶
منگوقاآن ۱۵۴، ۲۶۲
موسائیل ۳۹
موسی خان ۱۳۵
میرانشاه ۵۳، ۹۳، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۲
مهدی آخرالزمان ۱۱
- ن
نجیب الدین (خواجه) ۴۸، ۱۸۴
- و
وجیه الدین مسعود (امیر) ۱۸، ۵۲، ۱۰۰
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۷
۱۳۸
وجیه نسفی ۱۵۵
ولی (امیر) ۴۶، ۵۰، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۱
۱۴۳، ۱۴۶
- هـ
هولاکوخان - الف - ب ۲، ۷، ۱۶، ۳۸
۴۰، ۴۳، ۶۶، ۷۹، ۹۷، ۱۳۳
۱۴۴، ۱۵۴، ۱۷۳
هنتون (نویان) ۳۸
- ی
یارغو ۱۸۵

یسور (امیر) ۱۵۷	یاسای چنگیزی ۵، ۹، ۱۸۶
یعقوب شاه (امیر) ۱۹، ۲۲	یاغی باستی (امیر) ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۴
یونس (جانی قربانی) ۱۴۷	۷۱، ۱۸۷
یونس سمنانی (خواجه) ۱۲۰	یحیی کرابی (کراوی) امیر ۱۱۷، ۱۱۸
یسوکا بهادر ۱۳۴	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
	یساول (امیر) ۶۷، ۷۶، ۱۵۶

ب - اعلام اماکن جغرافیایی

آ	اخلاط ۲۹
آذربایجان ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۳، ۱۵، ۱۷	ارزنجان ۱۸، ۳۹
۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸	ارس - ب ۹۳
۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵	ارض روم ۱۸
۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳	استرآباد ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۸
۵۴، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۰	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
۸۳، ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۹۷، ۱۳۴	اسدآباد ۱۷۳
۱۳۵، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۷۸	اسطبانوس ۱۱
۱۸۸	اسفراین ۱۰۳، ۱۱۸
آران ۱، ۶، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۳۹	اشکله ۱۶۱
۵۳	اصطخری ۷۰
آسیای صغیر (روم) ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۲	اصفهان ۱، ۲۵، ۴۶، ۵۱، ۵۳، ۶۵، ۶۸
۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۲۹، ۳۹	۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۲
۴۰، ۴۱، ۴۴	۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲
آلاداغ (طاغ) ۱۴، ۴۱	۹۳، ۱۲۰، ۱۴۷، ۱۸۸
آناطولی (دولی) ۱۱، ۲۰، ۲۸	افغانستان ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶
ابر قو ۸۲، ۸۳	۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴
ابیورد ۹۷، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۵	النجق (قلعه) ۲۷، ۵۱
اترک (رودخانه) ۱۱، ۱۳۸، ۱۴۵	امان کوه (قلعه - حصار) ۱۶۱

- اندکان ۱۴۶
انطاکیه ۱۱
آن ۳۸
اوجان ۲۷، ۲۸، ۸۶
اورمیه ۸۶
ایذج (قلعه) ۷۵
ایذه ۱۷۲
ایرتیش ۳۸
ایگ (قلعه) ۷۵
ایلوکه ۳۸
- ب
باب‌الابواب (باب‌الباب) ۱۸۳
بابل ۱۶۹
بادغیس ۱۵۹
بارفروشان ۱۶۹
باشینی ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۳۶
بحرین - ب ۶۹/ح
بختیاری ۸۱
بدخشان ۱۶۳
بغداد ۳، ۷، ۹، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۸، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۶، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۹۳، ۱۴۲، ۱۷۲، ۱۸۶
بلخ ۱۵۹، ۱۶۳
بلوچستان ۹۳
بم (قلعه) ۷۱، ۷۷، ۸۲
بیارجمند ۱۰۳
بین‌النهرین - ب
- بیه ۱۳۷
بییق ۳، ۹۸، ۱۰۱، ۱۲۷
- پ
پکن - الف
پوشنگ (قلعه) ۱۶۱
- ت
تبریز ۱، ۲، ۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۸۰، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۸۶
تبرک (طبرک قلعه) ۷۶
تخارستان ۱۶۲
ترکیه ۶، ۳۷، ۵۴
تشتغان ۶۵
تکریت ۴۷
- ج
جاجرم ۱۰۳
جرمه‌خواران ۸۶
جفتو ۱۷، ۴۱
جیحون ۱۶۲
جهرم (قلعه) ۷۷
- چ
چین - الف

ح

حلب ۵۲

حلّه ۵۲

خ

خان بالغ - الف

خراسان ۲، ۳، ۴، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۶،

۵۱، ۶۵، ۸۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲،

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۸،

۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،

۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵،

۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴،

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱،

۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۸

خرم آباد ۱۷۳

خزر (دریا) ۱۷۶

خلج ۱۸۳

خلخال ۱۴۲

خلیج (فارس) ۳، ۲۱، ۴۵، ۸۱، ۹۳

خوارزم ۲۹، ۱۴۳، ۱۵۳

خوزستان ۱۷، ۴۳، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۱۲۸،

۱۷۱، ۱۷۲

خواف ۶۵، ۱۰۹

خوی ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹

خیسار (قلعه) ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۲

د

دامغان ۱۱۹

دجله ۵۱

دستگردان (قلعه) ۱۱۹

دمشق ۵۱

دیلیم ۱۸۳

دیاربکر ۲، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۴۰، ۴۱، ۴۳

ر

رادکان ۱۰۳، ۱۳۳

ربع رشیدی ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸

رجه ۸

رستم‌دار ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۲، ۱۴۴،

۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰

رفسنجان ۷۴/ح

روحی ۲۷، ۱۸۷

ری ۴۶، ۱۴۲

ریقان ۸۲

ز

زاوه ۱۰۶، ۱۳۷، ۱۵۹، ۱۶۳

زنجان ۱۵

س

ساری ۱۱۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰

ساوه ۲۹، ۴۶، ۱۳۶

سبز (کش) ۱۶۱

سبزوار ۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲،

۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸،

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۶،

۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۸

سجاوند ۶۵

سرای جق ۲۶

سرخس ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۱

- سعدآباد (قلعه) ۷
سفید قلعه ۷۷، ۹۲
سلطانیه ۹، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۸۱، ۸۷، ۱۳۴
۱۴۲، ۱۳۵
سلاسل (قلعه) ۹۲
سلنگا ۶
سمرقند ۵، ۵۲، ۵۳، ۹۲، ۱۴۶، ۱۵۴
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۲
سمنان ۱۱۰، ۱۴۷
سند - ب ۸۱، ۹۳، ۱۵۴، ۱۶۲
سوریه ۵۲
سهند ۲۳
سیحون ۱۵۴
سیستان ۶۶، ۷۵، ۸۸، ۱۴۴، ۱۵۴
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳
سیواس ۱۱، ۱۸
ش
شادی آباد ۴۸
شام ۴۷
شبانکاره ۷۵
شغان (قلعه) ۱۱۸، ۱۲۰
شماخی ۲۴
شنب (شم) ۲۲، ۵۴
شوستر ۵۴، ۸۷
شولستان ۴، ۱۶، ۷۴، ۱۷۲
شیراز ۱۶، ۲۲، ۲۶، ۲۹، ۴۵، ۴۹، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵
شیروان ۲۴، ۳۹
شیروانات ۱۴۴
ط
طبرستان ۴
طرابوزان ۴۷
طوس (توس) ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
۱۴۷، ۱۵۷، ۱۶۳
ع
عراق ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۱۵۱، ۵۳، ۷۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۵
۱۳۶، ۱۸۸
عراق عجم ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۴۶، ۵۰، ۷۲
۸۲
عراق عرب ۳، ۱۷، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۵۰
۵۲، ۸۳
عمان ۸۱، ۹۳
غ
غرجستان ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۲
غزنه ۱۵۳
غور ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳
غورستان ۱۵۳
ف
فارس ۳، ۷، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱

۷۲، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۸، ۹۲، ۹۳،

۱۷۲، ۱۸۸

فاریاب ۱۶۲

فیروزکوه ۱۶۸، ۱۶۹

ق

قاهره ۴۷

قپچاق (قپچاقی) ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۴۵،

۵۰، ۷۶

قرا باغ ۱، ۹، ۲۲، ۲۳، ۴۰، ۴۷، ۵۲، ۸۶

قرا حصار ۲۲

قروین ۸۶، ۹۳

قسطنطنیه ۹۲

قققاز ۴۷

قمیشه ۹۲

قندهار ۱۵۵، ۱۶۳

قوچان ۱۴۴

قوس ۱۱۰، ۱۲۷

قونیه ۱۰، ۳۹

قهستان ۱۳۴، ۱۵۹

ک

کابلستان ۱۶۲

کارون ۹۳

کازرون ۹۳

کالیوش ۱۴۰

کده (قلعه) ۸۶

کُر ۲۸

کردستان ۲۶

کرمان ۳، ۱۶، ۲۱، ۴۵، ۶۵، ۶۶، ۶۸،

۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۲،

۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۸

کرمانشاهان ۷۵

کلات ۱۴۴، ۱۴۶

کماخ (قلعه) ۳۹، ۴۴

کوپت داغ ۱۴۵

کوه کیلویه ۱۷۲

کویر مرکزی ۹۳

کیش - ب ۶۹/ح

گ

گرانپورک ۱۸، ۱۹

گرچی ۲۶، ۱۸۷

گرجستان ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۴۱

گردکوه (قلعه) ۱۴۳

گزرگان ۳، ۴۶، ۵۰، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۰،

۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۳،

۱۴۵، ۱۵۸

گرمود ۷۶

گلپایگان ۸۷، ۱۷۲

گنجه ۲۴، ۵۲

گیلان ۸، ۱۸، ۱۴۳، ۱۷۰

ل

لاهور ۱۵۴، ۱۶۲

لرستان (لر) ۴، ۱۶، ۵۳، ۷۵، ۸۱، ۸۷،

۹۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳

م

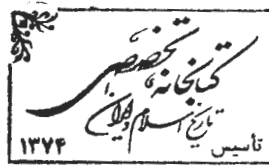
ماردین ۱۸، ۴۷

- ماروانان ۷۹
 سازندگان ۴، ۹۹، ۱۱۰، ۱۳۴، ۱۳۶
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳
 ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹
 ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۸
 مال میر (امیر) ۷۵، ۱۷۲
 ماوراءالنهر - ب ۴، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۹
 ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰
 ماهانه (قلعه) ۱۶۹
 ماهیار ۹۲
 مراغه - الف ۷، ۱۷، ۲۲، ۲۹، ۱۳۵
 مرغاب ۱۶۲
 مرند ۲۳، ۲۸
 مرو ۱۶۳
 مشهد ۹۷، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۷
 مصر ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۸، ۲۰، ۲۸، ۳۹
 ۴۷، ۵۱، ۷۹، ۸۰، ۱۸۳
 مغان ۱۷، ۳۹
 موش ۴۷
 موصل ۴۷
 موغلی کویانگ ۳۸
 مولتان ۱۵۴، ۱۶۲
 مهاده مهین ۳۰
 میانه ۷۶
 میبد ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۷
 ن
 نسا ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۴
 نخجوان ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۵۰، ۷۶، ۸۶
 نقده ۸۶
 نهاوند ۱۳۵
 نیشابور ۳، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۷
 ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۵
 ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۳
 و
 وان ۴۹
 ورزقان ۷۶
 ونیز ۴۷
 هـ
 هرات ۳، ۹، ۱۰، ۷۱، ۱۰۶، ۱۰۸
 ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۲
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸
 ۱۸۶
 هرمز - ب ۴۵، ۱۸۳
 هزارجریب ۱۴۷
 هندوکش - ب
 هویزه ۸۷، ۱۲۸
 ی
 یازر (قلعه) ۱۰۱، ۱۰۵
 یزد ۳، ۱۶، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹
 ۷۰، ۷۵، ۷۹، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۱
 ۹۳، ۱۸۸



FERDOWSI UNIVERSITY OF MASHHAD

Publication No. 192



Social and Political History of Iran

In 8th. Century. H = 14th Century. AP - Je

"From the fall of Ilkhanan to foundation of timourid"

by

Prof. Dr. EBULFAZL - NABA'I

FERDOWSI UNIVERSITY PRESS

1996